

فصل اول:

**ارزش و امتیاز
کار معلمی**

در گام اول، نوع نگاه ما به شغل معلمی است که می‌تواند در تعلیم و تربیت و انجام این مسئولیت بزرگ تأثیرگذار باشد. با قاطعیت می‌توان گفت که معلمی فراتر از همه کارها و سرآمد همه شغل‌هاست. معلم نیاز به حقوق و تأمین نیازهای زندگی دارد؛ اما هیچ‌گاه به کار مهمش از دریچه مادیات نمی‌نگرد.

کار معلم، تعلیم و تربیت است؛ تعلیم و تربیتی که کار خدای تعالی و پیامبران اوست. اساساً عالم با همه پیچیدگی‌ها، تنوعات، زیبایی‌ها، نعمت‌ها و ابتلائاتش برای تربیت «انسان» خلق شده است. آری! زمین، مرکز آموزش و پرورش خداست؛ با پیامبرانی که معلمان آسمانی‌اند و مسئولیت تربیت انسان را بر دوش دارند.

در این فصل، برخی از امتیازات و ارزش‌های معلمی را مرور می‌کنیم.

۱. معلمی شغل نیست؛ عبادت است

بعضی از کارها از چنان قداستی برخوردارند که وصف «شغل» برای آنها سبک می‌نماید. مادری شغل نیست، بلکه یک وظیفه الهی و جلوه‌ای از عبادت است. معلمی هم یک کار مقدس محسوب می‌شود؛ زیرا عبادتی چندمنظوره است.

معلمی، انتقال علم و تجربه، انقاذ غریق و کلید عزت، بصیرت و مصونیت است. معلمی، شغل خدا و جبرئیل است؛ چنانکه در سوره الرحمن می‌خوانیم: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾؛ «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود.»

در قرآن برای توصیف انبیاء (علیهم‌السلام) عبارات متعددی به کار رفته؛ ولی آنچه بیش از همه استفاده

شده، تعبیر ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۱ است که نشان می‌دهد کار پیامبران، تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه بوده است.^۲

سیزده آیه در قرآن به سؤال‌های مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص یافته که با کلمه «يَسْأَلُونَكَ» همراه است. این نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله معلم مردم بوده است.

«معلم» واژه‌ای است که بار معنایی خاصی دارد و نباید به آن نگاه عادی نمود. این واژه، همانند برخی از واژه‌های مقدس، حامل معانی بلندی است؛ مثلاً «کربلا» نام منطقه‌ای از زمین است، ولی به جای هویت جغرافیایی، هویت تاریخی و بار معنایی بالایی دارد. کسی نمی‌گوید کربلا در شمال شرقی یا جنوب غربی فلان جا واقع شده و مساحت آن فلان مقدار است؛ بلکه با ذکر اسم کربلا، مفاهیم امامت، شهامت، شهادت، عصمت، ایثار، مقاومت، اخلاص، عبادت، ظلم‌ستیزی و امثال آن به ذهن افراد می‌آید.

کلمه معلم نیز چنین حالتی دارد. تقلیل مفهوم معلمی به یک شغل ساده، کوتاه‌بینی است؛ نظیر اینکه کسی به مرجع تقلید بگوید: «ایشان آدم خوبی است.» تعبیر «آدم خوب» در وصف یک مرجع تقلید کفایت نمی‌کند.

۲. معلمی یک انتخاب صحیح است

هر انسانی یک شغل را انتخاب می‌کند؛ ولی مهم آن است که در آن شغل با چه چیزی سروکار دارد و تأثیر کارش تا کجاست.

اگر مهندس و صنعتگر روی جمادات کار می‌کنند و برج و ماشین و امثال آنها را می‌سازند، معلم روی انسان‌ها کار می‌کند؛ اگر پزشک روی جسم انسان‌ها کار می‌کند، معلم با روح و قلب و جان انسان سروکار دارد؛ اگر تاجر مشغول توزیع کالا است، معلم مشغول توزیع علم است؛ اگر ساخته‌های انسانی تا مدت کمی منشأ اثر هستند، اثری که استاد و معلم روی شاگرد می‌گذارند،

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. اگرچه تعبیّراتی چون «داعی»، «هادی»، «بشیر»، «سراج منیر» و امثال آن نیز درباره پیامبران به کار رفته، ولی به مسئولیت «تزکیه» و «تعلیم» که بر دوش آنان بوده، به صورت خاص اشاره شده است.

گاهی تا قیامت ادامه پیدا می‌کند.

تعلیم و تربیت مبارک‌ترین کاری است که خداوند آن را بر دوش انبیا و اوصیا علیهم‌السلام گذاشته است. در زمان طاغوت، به سراغ برخی از مبلغین - که تعدادشان بسیار اندک بود - رفتند و با پرداخت مبالغی آنان را جذب نظام شاهنشاهی کردند. آنها از زیر بار شغل شریف معلمی، شانه خالی کردند و با حضور در دستگاه فاسد، به دنیا روی آوردند. در آن روز، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله فرمود: «اگر طلبه‌ای به جای تبلیغ و تحصیل دین، سراغ دربار رفت و بازوی آنان شد، نگوید: رفتم؛ بلکه بگوید: لیاقت نداشتم و امام زمان علیه‌السلام مرا از حوزه بیرون انداخت.» این سخن در آن زمان بسیار مهم بود و سبب بیمه شدن دیگر مبلغان در برابر توطئه درباریان شد. آری! اگر کسی بتواند با تولید و توزیع و مصرف علم به انسان‌ها خدمت کند و به دل‌ها و جان‌ها حیات ببخشد و در مسیر انبیای الهی علیهم‌السلام گام بردارد، اما به سراغ تولید و توزیع و مصرف اجناس دیگر برود، برنده نیست و خسارت کرده است. این خسارت به فراخور شغلی که جای شغل معلمی انتخاب می‌شود، مراتبی دارد؛ چراکه خسارت دارای مراحل و تفاوت‌هایی است.^۱

۳. معلمی در نگاه معصومین علیهم‌السلام جایگاه رفیع دارد

اهل بیت علیهم‌السلام از مقام معلمی و ارزش آن، تجلیل فراوانی کرده‌اند. در فرهنگ اسلامی از رهبر آسمانی با تعبیراتی چون معلم، مربی یا پدر یاد شده است. در خصوص جایگاه ممتاز معلمان و ارزش آنان نزد معصومین علیهم‌السلام روایات فراوانی موجود است. از جمله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «بالاترین صدقات آن است که انسان چیزی را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.»^۲ و فرمودند:

۱. قرآن کریم درباره اعمال زیان‌بخش انسان چنین تعبیراتی دارد:

- گاهی معامله بدی است: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا﴾. (بقره: ۹۰)

- گاهی سودی ندارد: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾. (بقره: ۱۶)

- گاهی خسارت است: ﴿اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَى﴾. (بقره: ۱۷۵)

- گاهی غرق در زیان است: ﴿لَقِيَ خُسْرًا﴾. (عصر: ۲)

- گاهی خسارت بزرگ و آشکار است: ﴿خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾. (نساء: ۱۱۹)

- گاهی خسارت در تمام ابعاد است: ﴿بِأَلَّا خُسْرَيْنِ أَعْمَالًا﴾. (کهف: ۱۰۳)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يُعْلِمَ الْمَرْءُ عِلْمًا ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاهُ.» (بحار/الأنوار (ط بیروت)، ج ۲، ص ۲۵)

«راهنمایی کننده به راه خیر، مانند انجام دهنده آن است.»^۱

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «تمام جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر موجود کوچک و بزرگی که در زمین و آسمان خداست، برای تعلیم دهنده امور نیک استغفار می کنند.»^۲

امامان ما نسبت به معلمان فرزندان شان بسیار لطف داشتند و آنها را تشویق می کردند. امام حسین علیه السلام به معلم فرزندش صدقینار هدیه داد و در پاسخ به اعتراض مردم فرمود: «أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْني تَعْلِيمُهُ؟^۳ این مبلغ، در قبال تعلیمات او چه ارزشی دارد؟» (کنایه از اینکه ارزش هدیه مادی به پای ارزش تعلیم قرآن نمی رسد).

۴. تربیت کار خداست

در قرآن کریم، بعد از نام مبارک «الله»، بیشترین نامی که برای خدا به کار رفته، «رب» است. ناگفته پیداست که «ربوبیت» زمانی کامل است که بر اساس علم، حکمت، مصلحت و رحمت باشد، که خداوند همه را دارد.

معلم، تنها علم خود را منتقل نمی کند؛ بلکه می تواند همه کمالات را با رفتار و گفتار و اخلاق خود به دیگران منتقل کند؛ آن زمان که شاگرد به یأس گرایش پیدا می کند، روح امید را در او بدمد و آن هنگام که شاگرد به غرور گرایش پیدا می کند، او را هشدار دهد.

همان گونه که خداوند متعال در مسیر تربیت مردم، با منطق و برهان، احساس و عاطفه، مثال و تشبیه، تاریخ و داستان، بیان الگوهای مثبت و منفی، هنر و اخلاق و نیز وعده و تهدید، مردم را تربیت می کند، معلم و استاد نیز باید از همه این ابزارها بهره مند باشند. هرچه بهره آنها از این ابزار بیشتر باشد، توفیقات آنها نیز بیشتر خواهد شد.

اتصال معلم و استاد و مربی به خداوند متعال، نقش مهمی در انجام مسئولیت آنها - که همانا ارشاد و هدایت مردم است - دارد؛ لذا از عالم دینی به «عالم ربانی» تعبیر می شود؛ یعنی عالمی که

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ.» (کافی، ج ۴، ص ۲۷)

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَحَيَاتَانِ الْبُحُورِ وَكُلُّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَسَمَائِهِ.» (نواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۱)

۳. المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

سر و کارش با پروردگار است، در راه خدا و برای خدا و با اسلوب و اخلاق خداپسندانه تعلیم می‌دهد، از خداوند متعال صفت ربوبیت را می‌گیرد و به دیگران منتقل می‌کند.^۱

امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خداوند می‌خواهد: «الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی؛ خدایا زبانم را به هدایت باز کن و تقوا را به من الهام کن.» انسانی که به این مقام برسد، خدایی می‌شود و همین که خدایی شد، می‌تواند همه امکانات و ابزارها را در مسیر رضای خدا به کار گیرد و انسان‌های خدایی تربیت کند.

۵. معلم کار پنج‌گروه از مهندسان را می‌کند

ماشینی که سوارش می‌شویم، نتیجه کار پنج گروه از مهندسان است:

- مهندسانی که مسئول کشف معدن هستند؛
- مهندسانی که مسئول استخراج مواد هستند؛
- مهندسانی که مسئول ذوب مواد هستند؛
- مهندسانی که مسئول قطعه‌سازی و طراحی قطعات ماشین هستند؛
- مهندسانی که مسئول مونتاژ قطعات و نظارت بر آن هستند.

اما یک معلم باید به تنهایی، کار این پنج‌گروه را روی انسان‌ها انجام دهد:

- استعدادهای شاگردش را کشف کند؛
- شاگرد را از انحراف‌هایی که به آن گرفتار شده است، خارج کند؛
- با اخلاق و رفتار و محبت، شاگرد را به درس علاقه‌مند کند؛
- با تدریس و تعلیم و تربیت، شاگرد را بسازد؛
- با سعه صدر، تربیت‌شدگان را به هم متصل کند و جامعه را تشکیل دهد.

بنابراین، معلم یک تنه باید کار پنج گروه مهندس را انجام دهد؛ آن هم نه بر روی جمادات،

۲. برکات کار آموزشی و فرهنگی منحصر به زمان خاصی نیست. اگر هر کالا و محصولی برای صادرات نیاز به وسیله حمل و نقل و صرف هزینه و وقت دارد، معارف و فرهنگ نیز، کالایی است که می‌توان با زبان و قلم به همه عصرها و نسل‌ها صادر کرد. اگر این عمل برای کسب رضای خدا باشد، ماندگار و ابدی خواهد شد.

بلکه بر روی «انسان» که صاحب روح است و کار با او، ظرافت و دقت خاصی را می‌طلبد. این، بیانگر ذره‌ای از کار مهم و پیچیده معلمی است.

۶. معلم با گران‌ترین گوهر هستی سروکار دارد

موجودات به چهار دسته تقسیم می‌شوند: جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها. اگر انسان روی آهن و چوب کار کند و از آنها در و پنجره بسازد یا در زمین خالی ساختمان بسازد یا از پشم و نخ پارچه تولید کند، با کار و صنعت خود، ارزش این اجناس را بالا می‌برد؛ اما استاد و معلم روی نسل نو کار می‌کنند. روشن است که زحمت تربیت انسانی که قابلیت رشد بی‌نهایت دارد، با زحمت و تلاش برای ارتقای وسیله‌ای که رشد محدودی می‌کند، قابل قیاس نیست.

اگر دیگران روی جمادات کار می‌کنند و ماشین و هواپیما و ساختمان می‌سازند، یا عده‌ای به سراغ پرورش حیوانات یا گل و گیاه می‌روند، کار معلم و استاد و مربی، پرورش انسان‌هاست. رشد همه چیز محدود است؛ جز انسان. ارزش هر چیزی محدود است؛ جز انسان.

یک جوان هفده ساله که در جبهه شهید شده، در وصیت‌نامه خود نوشته است: «جسمم را به خاک، روحم را به خدا و راهم را به شما می‌سپارم.» این کلام را چگونه می‌شود قیمت‌گذاری کرد؟ آیا سنگ‌های قیمتی همه معادن به ارزش این کلمات هستند؟ تفکر این نوجوان، اثر تربیت معلم و مربی، و پرورشگاه این تفکر، مسجد است.

اگر انسان درست تربیت شود، از فرشته برتر می‌شود و اگر منحرف گردد، از هر حیوانی پست‌تر خواهد شد. معلم نمی‌گذارد که گوهر انسانیت، نابود و مغفول شود. قرآن کریم درباره بعضی از انسان‌ها می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»؛ «آنها مثل حیوانات هستند، بلکه پست‌تر.» سپس دلیل انحراف آنها را این‌گونه بیان می‌کند: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

غفلت انواعی دارد:

- عده‌ای، از خدا غافل‌اند: ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾^۱
- عده‌ای، از قیامت غافل‌اند: ﴿نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۲
- عده‌ای، از وظیفه خود غافل‌اند: ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا﴾^۳ «همان‌گونه که آیات ما به تو رسید و تو آنها را فراموش کردی.»
- عده‌ای، از محرومان غافل‌اند: ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾^۴ «و افراد مسکین را اطعام نمی‌کردیم.»
- عده‌ای، از توانمندی‌های خود غافل‌اند و نمی‌دانند که چه موجودی هستند.
- عده‌ای، از ارزش عمر خود غافل‌اند و عمر خود را صرف کارهای لغو می‌کنند.
- و کار معلم، زدودن غبار غفلت و بیدار کردن انسان خوابیده‌ای است که از گوهر عمر و زندگانی‌اش غافل است.

۷. کار روی فکر افراد، ماندگار است

- یکی از نشانه‌های برتری اعمال، ماندگاری آثار آن است؛ چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که در تاریخ ماندگار باشد: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۵ «و در میان آیندگان، نام نیکی برای من قرار بده.»
- خداوند نیز دعای او را این‌گونه پاسخ داد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۶ «آن [کلمه توحید] را در میان نسلش کلمه ماندگار قرار داد، باشد که آنان (به توحید) بازگردند.»
- آری! ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه هدایت الهی باید تداوم داشته باشد: «سَيَهْدِين» و

۱. توبه: ۶۷.

۲. ص: ۲۶.

۳. طه: ۱۲۶.

۴. مدثر: ۴۴.

۵. شعرا: ۸۴.

۶. زخرف: ۲۸. درباره فاعل «جعل» در ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً﴾ دو احتمال وجود دارد: خداوند و ابراهیم. به این معنا که هم می‌توان گفت خدا به پاس ایمان ابراهیم، توحید را در نسل او زنده نگاه داشت و هم می‌توان گفت ابراهیم فریاد توحید و برائت از شرک را در نسل خود به یادگار گذاشت.

فریاد توحید در تاریخ می‌ماند؛ گرچه مردم زمان به آن گوش نکنند: «كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» حضرت ابراهیم ﴿﴾ برای نسل خود نیز دعا می‌کرد و از خداوند می‌خواست: «خدایا! رهبری امت و اقامه نماز را در ذریه من قرار بده.»

معلم باید بداند که ماندگارترین کار، تعلیم و تربیت است؛ آن هم بر روی نسل جوان که تأثیرپذیری و ماندگاری آن بیشتر است.

۸. کلاس‌داری را ساده نگیریم

چه بسا برخی از افراد، کلاس‌داری را یک کار عادی تلقی کنند، به ویژه اگر مخاطبان از سنین پایین‌تر باشند؛ در حالی که هم کلاس‌داری مهم است و هم مخاطبانی که از نسل نو هستند.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمته‌الله، یکی از مراجع بزرگ تقلید، وقتی راجع به کلاس‌داری من مطالبی شنیدند، خواستند که کلاس مرا ببینند. تابلو و تخته سیاهی را به منزل ایشان بردم و برای ایشان نمونه‌هایی از درسی که برای نسل نو می‌گفتم، ارائه دادم. سپس به ایشان گفتم: «من امکان فقیه شدن دارم، ولی فعلاً معلم شده‌ام.» ایشان فرمود: «این راهی که شما پیش گرفته‌ای، الان بیشتر مورد نیاز است و امام زمان علیه‌السلام راضی است؛ ان شاءالله.»

مرحوم آیت‌الله مشکینی رحمته‌الله، یکی از اساتید بزرگ قم نیز مشابه این کلام را به من فرمود. شبی به کلاس آمد و تا پایان کلاس در کنار بچه‌ها نشست؛ سپس فرمود: «من حاضرم پاداش تدریس برای صدها طلبه فاضل را به تو بدهم تا در مقابل، پاداش این کلاس بیست نفری و تدریس برای بچه‌ها را به من بدهی.»

در کلاس، آینده یک انسان رقم می‌خورد. کلاس می‌تواند افراد را از پرتگاه‌های جهالت دور کند و مسیر زندگی یک فرد و نقشه راه او را تغییر دهد. مدرسه و دانشگاه، کارخانه انسان‌سازی است و کلاس‌داری، به ویژه اگر نسل نو مخاطب آن باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

۹. معلم ربانی، هادی و ناجی بشر است

آموزش و تحصیلات، هم می‌تواند دامی برای تحصیل‌کردگان و ایجاد وابستگی آنها به ابرقدرت‌ها شود، هم وسیله نجات بشر از شرّ طاغوت‌ها.

بر اساس آیات قرآن کریم، یکی از شاخصه‌ها و اهداف بزرگ حضرت موسی علیه السلام نجات بنی‌اسرائیل از شرّ فرعون بود؛ چنانکه با صراحت به فرعون گفت: ﴿أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱؛ «بنی‌اسرائیل را [آزاد کن و] همراه ما بفرست.»

نشانه فقیه آن است که مردم را از شرّ دشمنانشان آزاد سازد: ﴿وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ﴾^۲. قرآن کریم یکی از وظایف انبیاء را رهاسازی افکار جامعه از غل و زنجیرهایی برشمرده است که به آن گرفتار شده بودند: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۳؛ «و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده است، برمی‌دارد [وآزادشان می‌کند].»

امروزه رشته‌های تحصیلی متنوعی ایجاد شده است که در بسیاری از امور، رفاه را برای بشر به ارمغان آورده‌اند؛ اما آیا توانسته‌اند بشر را آزاد کنند؟ در موارد زیادی علم هست؛ ولی ثمره‌اش نیست. مثلاً تلفن همراه - که یک وسیله ارتباطی است - نزد هر کس هست؛ اما آیا خود «ارتباط» هم هست؟ چه‌بسا وسیله ارتباطی باشد، اما خود انسان‌ها با هم قهر باشند. علم و ثمره آن نیز می‌تواند دچار این آسیب شود.

علم حقیقی، نگاه انسان را توحیدی می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «ثمره العلم معرفة الله؛^۴ ثمره علم، شناخت خداوند است.» و همچنین: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ؛^۵ ثمره علم، بندگی خداست.» در قرآن کریم آمده است که گروهی جذب اموال قارون شده بودند و می‌گفتند: «ای کاش ما هم مثل قارون ثروتمند بودیم؛ ولی کسانی که اهل علم بودند به آنها چنین تذکر می‌دادند:

۱. شعراء: ۱۷.

۲. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام: «أَنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَقَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.» (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۳۴۴)

۳. أعراف: ۱۵۷.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۲۶.

۵. همان.

﴿وَيُؤْتِكُمْ ثَوَابَ اللَّهِ خَيْرٌ﴾^۱: «وای بر شما! پاداش الهی بهتر است.» از این آیه استفاده می‌شود که اگر کسی علم واقعی داشته باشد، در تشخیص دنیا و آخرت اشتباه نمی‌کند.

نه دانشمندی که دنیا را بر آخرت برگزیند، عالم ربانی است و نه علم او، علم حقیقی؛ چنانکه گرفتن مدرک و عنوان، نشانه بلوغ عقل و کمال انسانیت نیست؛ زیرا تعلیمات عالم ربانی باید حیات‌آفرین و نجات‌بخش باشد.

مشکل بزرگ امروز جامعه بشری، جدا شدن «اقرأ» از «باسم ربک»، جدا شدن «یعلّمهم» از «یزکّیهم»، جدا شدن مادیات از معنویات، جدا شدن دنیا از آخرت، و در یک کلام، جدا شدن علم از دین است.

هنر معلمی فقط به آموزش خواندن و نوشتن یا آموزش مسائل پیچیده و فرمول‌های سخت نیست؛ بلکه هنر معلم در آموزش مسائل علمی با نگاه توحیدی و تربیتی است. ثمره چنین آموزش و تعلیمی، شکوفایی علم، حلم، حیات قلب، استقامت، معرفت و انسانیت در متعلّمین خواهد بود.

آری! معلم ربانی، هادی و ناجی است و ارزش کار او به حیات دل‌ها و نجات انسان‌هاست.

۱۰. کار خود را مقدس بدانیم

علم را مقدس بدانیم؛ زیرا خداوند هم به قلم قسم خورده است، هم به آنچه نوشته می‌شود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۲.

اسلام برای آموزش هیچ محدودیتی قائل نیست:

– نه محدودیت زمانی: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»^۳ از گهواره تا گور علم بیاموزید.

– نه محدودیت مکانی: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَوْطَأً بِالْثَّرْيَا لَتَنَاولَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ»^۴ اگر علم در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن می‌رسند.

۱. قصص: ۸۰

۲. قلم: ۱

۳. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ص ۲۱۸.

۴. قرب الإسناد (ط الحدیث)، ص ۱۰۹.

- نه محدودیت جغرافیایی: «اطلبوا العلم ولو بالصَّيْن»^۱ دانش را بجوئید، اگرچه در چین باشد.»

- نه محدودیت مقداری: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۲؛ «چرا از هر گروهی از مردم، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند؟»

- نه محدودیت جانی: «أَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ»^۳؛ اگر مردم ارزش علم را می‌دانستند به سراغ آن می‌رفتند، گرچه به قیمت جان خود و فرورفتن در امواج دریا باشد.»

- نه محدودیت انسانی: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ﴾^۴؛ «پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید، تا به او نشان دهد که چگونه کشته برادرش را بیوشاند [و دفن کند].»

- نه محدودیت مکتبی: پیامبر اسلام ﷺ بهای آزادی کسانی را که در جنگ اسیر می‌شدند، آموزش خواندن و نوشتن به ده نفر از مسلمان قرار داد.^۵

اسلام به قدری برای آموزش ارزش قائل است که می‌فرماید: «اگر سگ آموزش دیده، برای شما شکاری بیاورد، آن شکار برای شما حلال است.»^۶

در قرآن می‌خوانیم: یکی از اولیای خدا - که در تفاسیر، عَزَّيْر معرفی شده است - از خرابه‌ای می‌گذشت. با دیدن آثار گذشتگان، به خدا گفت: «این مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟» خداوند او را که بر الاغی سوار بود، میراند. پس از صد سال او را زنده کرد و از او پرسید: «چه مدت است

۱. نهج الفصاحة، ص: ۲۱۷. چین در آن زمان دورترین منطقه شناخته شده بود. در این حدیث، سفارش شده است که به دنبال علم بروید، گرچه مجبور باشید هزاران فرسخ را طی کنید.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. مائده: ۳۱. خدا با این روش به انسان اولیه آموخت که چگونه مرده خود را دفن کند.

۵. سیرت جاودانه، ج ۲، ص ۵۵۰.

۶. مائده: ۴. با توجه به این آیه، تنها صید سگ‌های آموزش دیده حلال است، نه صید حیوانات شکاری دیگر؛ آن هم شکاری که سگ در پی آن گسیل شده و آن را نگه داشته است، نه آنکه برای خودش شکار کرده باشد که خوردن آن حرام است.

که در اینجا آرمیده‌ای؟» گفت: «روزی یا نصف‌روزی!» خداوند به او فرمود: «صد سال پیش، در اینجا مُردی و اکنون تو را زنده کردم! به الاغ خود بنگر که چگونه او را دوباره زنده می‌کنم و به غذای خود بنگر که چگونه پس از صد سال هنوز فاسد نشده است.»^۱

خداوند با بیان داستان عزیر ثابت می‌کند که برای فراگیری یک نکته، مرگ صد ساله هم ارزشمند است.

۱۱. تعلیم و تربیت باعث حیات معنوی مخاطب می‌شود

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه خدا و رسول، شما را به چیزی که حیات‌بخش شماست دعوت می‌کنند، بپذیرید.»

حیات اقسام مختلفی دارد؛ گیاهی، حیوانی، فکری و ابدی.^۳ مقصود از حیاتی که با دعوت انبیا ﷺ فراهم می‌آید، حیات حیوانی نیست - چون این نوع حیات بدون دعوت انبیا نیز وجود دارد؛ بلکه مقصود، حیات فکری، عقلی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی و در یک کلام، حیات انسان در تمام زمینه‌هاست.^۴

حیات انسان، در ایمان و عمل صالح است و خداوند متعال و انبیا ﷺ هم مردم را به همان دعوت کرده‌اند: ﴿دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. اطاعت از فرامین آنان، رمز رسیدن به زندگی پاک و طیب

۱. بقره: ۲۵۹. بر اساس این آیه، غذایی که یک هفته‌ای فاسد می‌شود، صد سال سالم مانده است. هر سال ۵۲ هفته دارد و صد سال ۵۲۰۰ هفته می‌شود. یعنی خدا اگر بخواهد می‌تواند غذا را ۵۲۰۰ برابر عمر طبیعی‌اش سالم نگه دارد. اکنون می‌توانیم پاسخ این سؤال را بدهیم که چگونه امام زمان ﷺ ۱۲ قرن زنده مانده است. ۱۲ قرن حدود ۱۵ برابر عمر طبیعی است. ۱۵ برابر کجا و ۵۲۰۰ برابر کجا؟! ۲. انفال: ۲۴.

۳. حیات گیاهی: ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ «خداوند زمین مرده را زنده می‌کند.» (حدید: ۱۷)

حیات حیوانی: ﴿لَمْحَى الْمَوْتِيِّ﴾؛ «خداوند مردگان را زنده می‌کند.» (فصلت: ۳۹)

حیات فکری: ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾؛ «آنکه مرده بود و زنده‌اش کردیم.» (انعام: ۱۲۲)

حیات ابدی: ﴿قَدِّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛ «[مجرمین در قیامت می‌گویند:] ای کاش برای زندگی امروز چیزی از پیش فرستاده بودم.» (فجر: ۲۴)

۴. البته ممکن است مراد از دعوت به حیات در اینجا (به دلیل آنکه آیه مذکور در کنار آیات جنگ بدر آمده است) دعوت به جهاد باشد.

است؛ چنانکه در جای دیگری از قرآن می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً﴾^۱ «هر کس کار شایسته‌ای کند، چه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد، به زندگی پاک و پسندیده زنده‌اش می‌داریم.»

استاد و معلم، باید به پیروی از خدا و پیامبر ﷺ و با نفس مسیحایی خود، به مخاطب حیات ببخشد و جهل او را به علم، یأس او را به امید، غفلت او را به هوشیاری، ترس او را به شجاعت، إِعْرَاض او را به اقبال، تفرقه او را به وحدت، کینه او را به محبت، دنیاگرایی او را به ابدگرایی، اطاعت او از ناهلان را به اطاعت از اولیای معصوم و عادل، اسراف او را به صرفه‌جویی، کسالت او را به نشاط، اضطراب او را به آرامش، و سنگ‌دلی او را به نرم‌دلی تبدیل کند.

اگر به جای این آموزه‌ها، تنها به انتقال اطلاعات و علوم اکتفا کنیم، معلوم نیست بهره‌گیری از این علوم برای فرد و جامعه سود خواهد داشت یا ضرر؟ و فارغ‌التحصیلان ما عناصر مفیدی خواهند بود یا خطرناک؟

اگر استاد رسالت خود را رسالتی الهی، نبوی و علوی بداند و اتصال خود را با خدا و اولیای خدا مستحکم کند، واجد نفس مسیحایی می‌شود. در این صورت، کار معلم، کار انبیا خواهد بود؛ وگرنه انتقال علم بدون تزکیه، مثل جدا شدن سوزن از نخ است که به جای دوزندگی، سوراخ می‌کند و صدمه می‌زند.

۱۲. ارزش علم بیش از هر چیزی است

خداوند آنجا که سخن از آفرینش انسان است، خود را «کریم» معرفی می‌کند: ﴿يٰۤاَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا عَرَفَكَ رَبُّكَ الْكَرِيمُ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾^۲ «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرد و فریب داد؟ همانکه تو را آفرید و [اندام تو را] استوار ساخت و متعادل کرد.» ولی آنجا که سخن از علم و فرهنگ است، صفت «اکرم» را به کار می‌برد و

۱. نحل: ۹۷.

۲. انفطار: ۶-۷.

می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۱؛ «بخوان که پروردگار تو از همه گرامی‌تر است.»
در سوره الرحمن نیز ابتدا به تعلیم قرآن اشاره می‌کند، سپس آفرینش انسان: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۲؛ «خداوند قرآن را آموخت و انسان را آفرید.»
آری! باید قبل از ماشین، راه ساخته شود؛ اول راه هدایت (عَلَّمَ الْقُرْآنَ)، سپس آفرینش انسان.
این تعابیر، بیانگر ارزش علم و معلم و تعلیم است و نشان می‌دهد که علم و فرهنگ بالاترین ارزش را دارد.

۱. علق: ۳.

۲. الرحمن: ۱-۳.

فصل دوم:

صفات معلم

معلم باید دارای ویژگی‌ها و خصوصیتی باشد که او را در عرصهٔ تعلیم و تربیت موفق کند. هر شخصی می‌تواند با تلاش و استمداد از حضرت حق، ویژگی‌های مثبت خود را ارتقا دهد و اثرگذاری خویش را تقویت نماید. در این فصل برخی از ویژگی‌ها و صفات معلم را مرور می‌کنیم.

۱. سوز و حرص داشته باشد

قرآن کریم درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و با مؤمنان رئوف و مهربان است.»^۱ او برای هدایت و تبلیغ دین، شور و عشق فراوانی داشت؛ به گونه‌ای که خداوند متعال به وی خطاب کرد: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»؛^۲ «ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به مشقت بیندازی.»

اگر کسی برای اصلاح و تحول جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه‌ای را مشتعل سازد. یکی از صفات برجسته انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان‌ها بود. داشتن سوز یک کمال است. یکی از ناسزاهایی که قدیمی‌ها به بعضی می‌گفتند، این بود: «ای بی‌درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، کمال است و بی‌دردی، یک درد بزرگ!

خداوند تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛^۳ «شاید

۱. توبه: ۱۲۸.

۲. طه: ۲.

۳. شعراء: ۳.

خوشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند.»

از صفاتی که می‌تواند در تعلیم و تربیت مؤثر باشد، داشتن سوز و حرص به اندازه است. معلم باید هر دانش‌آموز یا دانشجو را فرزند خود بداند، در تعلیم و تربیت او حریص باشد و برای سستی، بی‌توجهی و بی‌حالی او غصه بخورد.

۲. سعه صدر داشته باشد

استاد و معلم و مربی باید دارای روح بزرگی باشند که تحمل بی‌مهری‌ها، جسارت‌ها و سرسختی‌های دیگران را داشته باشد.

همین که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود که تو از طرف من مأمور ارشاد و هدایت مردم هستی، اولین دعای او این بود: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَقْفُو أَقْوَالِي﴾؛ «[موسی] گفت: پروردگارا! [اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی] سینه‌ام را برایم گشاده گردان [و بر صبر و حوصله‌ام بیفزای] و کار مرا برایم آسان فرما و گره از زبانم باز نما تا [آنها] سخنان مرا [خوب] بفهمند.»^۱

از نعمت‌هایی که خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مرحمت فرمود، سعه صدر بود: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾؛^۲ «[ای پیامبر!] آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟»

گاه امت‌های پیشین به انبیاء علیهم السلام جسارت می‌کردند، ولی آن بزرگواران با آرامش و بدون هیجان، جواب نرم به آنان می‌دادند. قوم هود به او گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾؛ «همانا ما تو را در سفاهت و بی‌خردی می‌بینیم.» او فرمود: ﴿لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ﴾.^۳ به حضرت نوح گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»، اما او فرمود: ﴿لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ﴾.^۴

برخورد نرم با افراد ناهل و داشتن سعه صدر در مقابل آنها برای همه لازم است. قرآن کریم در خصوص مؤمنین می‌فرماید که برخورد آنان با افراد جاهل، مسالمت‌آمیز است: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمْ

۱. طه: ۲۵-۲۸.

۲. شرح: ۱.

۳. أعراف: ۶۶-۶۷.

۴. اعراف: ۶۰-۶۱.

الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱: «و هرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند [و سخنان نابخردانه گویند] با ملایمت [و سلامت نفس] پاسخ دهند.»

همچنین مؤمنان هنگام برخورد با لغو، با کرامت عبور می‌کنند: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲: «و چون بر لغوی عبور کنند کریمانه بگذرند.»

سعه صدر برای هر مسئولی لازم است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ»^۳ ابزار ریاست، سعه صدر است.»

۳. بی‌تکلف باشد

تکلف این است که انسان کاری را با مشقت و تصنع انجام دهد؛ در زندگی، کار، پوشش، گفتار و رفتار به خود سخت بگیرد؛ مقید به پوشش خاص، مدرسه خاص، شاگردان ویژه و... باشد و در یک کلام، برای خود شایستگی ویژه قائل شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مردم می‌فرمود: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^۴: «من اهل تکلف نیستم.»

به نمونه‌هایی از ساده‌زیستی آن حضرت توجه کنید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه نوع غذا را تناول می‌کرد و هرچه را خدا برایش حلال کرده بود، می‌خورد.^۵ هیچ‌گاه خود را از انسان‌های بی‌چیز و مستضعف جدا نمی‌کرد و از معاشرت با آنان اکراه نداشت. شوخی می‌کرد و در کنار همه غذا می‌خورد.

۱. فرقان: ۶۳.

۲. فرقان: ۷۲.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰۱. سعه صدر در امور خانوادگی نیز به شدت نیاز است. یکی از فرزندان آدم علیه السلام به برادرش گفت: «من تو را می‌کشم.» او جواب داد: «تو اگر برای کشتنم دست دراز کنی، من [به سوی تو] دست دراز نمی‌کنم.» (مأئده: ۲۸)

درباره عموم مردم سفارش به عفو و صفح شده: (ولیعفو و لیصفحوا)، ولی در برخورد با همسر علاوه بر عفو و صفح، مغفرت نیز سفارش شده است. در آیه ۱۴ سوره تغابن می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برخی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند [که شما را از راه خدا باز می‌دارند]. پس از آنان بر حذر باشید و اگر [آزار و خطایشان را] عفو کنید و چشم ببوشید و درگذرید، پس [بدانید که] خداوند آمرزنده مهربان است.»

۴. ص: ۸۶.

۵. «کان رسول الله یأکل کل الاصناف من الطَّعام و کان یأکل ما احلَّ الله له». (بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۱)

در مسابقات شتردوانی شرکت می‌کرد.^۱ بر الاغ سوار می‌شد، در حالی که پارچه‌ای به جای زین بر آن انداخته بود. غذا خوردن با غلامان را در مکان‌های پایین و بخشش به فقیران را با دست خویش دوست می‌داشت.^۲

به کسی که از هیبت حضرت لرزید، فرمود: «چرا از من می‌ترسی؟ من پادشاه نیستم.»^۳ در صورتی که به خانه شخصی دعوت می‌شد، میزبان را به زحمت نمی‌انداخت و می‌فرمود: «ما انا من المتكلفین».

نشانه بی‌تکلفی، سلام کردن به همه افراد، رفت و آمد با طبقه محروم، کمک کردن به همسر، توقع نداشتن از مردم، اقرار کردن به جهل (در جایی که ندانیم)، اقرار به برتری دیگران،^۴ و امثال آن است.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: چرا پیراهنت را وصله می‌کنی، فرمود: «یخشع القلب و یقتدی به المؤمنون»؛^۵ قلب را خاشع می‌کند و مؤمنان از آن الگو می‌گیرند. معلم و مبلغ نباید با خواسته‌های غیرمعقول و خارج از عرف، مردم را دچار زحمت کند؛ همچنین هنگام خوردن غذا یا خوابیدن یا دیگر امور، آداب و رسوم مردم را به هم نریزد و با ایشان همراهی کند:

تکلف گر نباشد، خوش توان زیست تعلق گر نباشد، خوش توان مرد

۴. مخلص باشد

ما باید هم در تحصیل و هم در تعلیم و تبلیغ، نیت خالصانه داشته باشیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که طلب علم کند تا با آن به علما مباحثات کند یا با سفیهان مجادله نماید یا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. «كان رسول الله يحب الركوب على الحمار مؤكفاً و الاكل على الحضيض مع العبيد و مناولة السائل يديه». (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۸)

۳. منتهی الامال، در بیان اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۴. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام گفت: «وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا»؛ «برادرم هارون در بیان از من شیواتر است.» (قصص: ۳۴)

۵. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۱.

اینکه مردم را متوجه خودش کند، پس منزلگاهش را آتش قرار داده است.^۱

معنای اخلاص آن است که از اول نیت اجر و پاداش نکنیم؛ همان طور که قرآن در وصف اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: آن هنگام که مسکین و یتیم و اسیر به در خانه‌شان آمد و آنها غذای افطار خود را به آنها دادند، گفتند: ﴿لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۲؛ «ما از شما هیچ پاداش و تشکری نمی‌خواهیم».

همچنین در گفت‌وگوها سخنی از مزد نگوییم؛ چرا که شعار همه معلمان الهی، یعنی انبیا، این بود که: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛ «من برای این رسالت هیچ مزدی از شما درخواست نمی‌کنم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست».^۴

البته گرفتن هدیه یا مزد و پاداش مانع اخلاص نیست؛ به‌ویژه آنگاه که بودجه یا امکاناتی برای معلم و مبلغ از طرف مسئولین صلاحیت‌دار تعیین شده باشد.

قرآن درباره مدیریت اموال یتیمان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۵؛ «هر [قیم و سرپرستی] که بی‌نیاز است، عفت به خرج دهد [و از گرفتن حق‌الزحمه امور یتیمان چشم‌پوشد] و آنکه نیازمند است می‌تواند به مقدار متعارف از آن ارتزاق کند».

گرچه این آیه درباره حق‌تولیت و نظارت بر اموال یتیم است، ولی این حکم اخلاقی و وجدانی در همه امور جاری است که افراد متمکن، خدمات اجتماعی را بدون چشم‌داشت انجام دهند و در صورت گرفتن حق‌الزحمه، حد متعارف را در نظر بگیرند.^۶

۱. «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُنَافِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَاهْلِهَا». (الکافی، ج ۱، ص ۴۷)

۲. انسان: ۹.

۳. شعراء: ۱۰۹.

۴. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رِبْكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾؛ «آیا تو از آنها [در برابر دعوت] مزدی خواسته‌ای؟ با اینکه پاداش دائمی پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی‌دهندگان است». (مؤمنون: ۷۲)

۵. نساء: ۶.

۶. همان‌طور که وقتی مردم نیازمند از ذوالقرنین درخواست ساختن سد کردند و به او گفتند: ﴿هَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا؟﴾؛ «آیا ما برای تو خرج و هزینه‌ای قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی ایجاد کنی [تا از شرشان ایمن شویم]؟» ذوالقرنین با بزرگواری فرمود: ﴿مَا مَكْنَىٰ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾؛ «آنچه پروردگارم به من داده، [از کمک مالی شما] بهتر است». (کهف: ۹۵-۹۴)

دقت در سوره انسان که در آن، سخن از اطعام پی‌درپی و خالصانه اهل بیت علیهم‌السلام به یتیم و مسکین و اسیر است، ما را به عمل خالصانه تشویق می‌کند؛ چراکه خداوند در قبال اخلاصشان، بهشت برین با انواع نعمتها را به آنان وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾^۱ «این، جزای شماست و کار شما مورد تشکر خداست». در خصوص اخلاص، به سه نکته باید توجه کرد:

الف) اگر انسان به دست این و آن چشم بدوزد، گرفتار می‌شود. ستایشگر گروهی می‌شود که به او کمک می‌کنند و از گروهی انتقاد می‌کند که به او کمک نمی‌کنند. (صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، فَأَقْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَابْتَلَى بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي.) (صحیفه سجاده، ص ۹۸)

ب) اخلاص، دانشگاهی است که چهل‌روزه فارغ‌التحصیل بیرون می‌دهد. در روایات می‌خوانیم: «هر کس چهل روز کارهای خود را خالص قرار دهد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند.» (بحار/الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹) یعنی ضمن پاداش فراوانی که اخلاص در پی دارد، اخلاص به رشد علمی انسان نیز کمک می‌نماید.

ج) اگر ایمان و توحید قوی باشد و بدانیم کمی و زیادی ما فقط به دست خداست (الهی بیدک لا بید غیرک زیادتی و نقصی) به آرامش و اخلاص می‌رسیم. اگر بدانیم روزی به داشتن ثروت نیست، بلکه روزی حقیقی در کامیابی است، به اخلاص می‌رسیم. چه بسیارند افرادی که برای دنیا دائماً تلاش می‌کنند؛ جمعی به آن نمی‌رسند و گروهی هم که به دنیا می‌رسند از آن کامیاب نمی‌شوند. به تعبیر قرآن به جایی می‌رسند که با سوز دل می‌گویند: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾؛ «مال مرا بی‌نیاز نکرد و قدرتم محو شد».^۲

۵. خود را فارغ‌التحصیل نداد

در اسلام فارغ‌التحصیل نداریم؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳ «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن.» و در حدیث می‌خوانیم که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود:

۱. انسان: ۲۲.

۲. حاقه: ۲۸-۲۹.

۳. طه: ۱۱۴.

«اذا اتى على يوم لا ازاد فيه علماً يقرّبنى الى الله تعالى فلا بورك لى فى طلوع الشمس ذلك اليوم»^۱
اگر روزی فرا رسد و در آن روز دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر من افزوده نشود، طلوع آفتاب
آن روز بر من مبارک میباد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «علوم ما در هر شب و روز زیاد می شود و اگر اضافه نشود، ذخیره های
علمی ما از بین می رود.»^۲

خداوند متعال به پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه السلام فرمان می دهد که خضر را پیدا کن و با
او به سفر دریایی و صحرایی برو تا از علوم او بهره مند شوی. موسی علیه السلام و همراهش نیز در مسیر
پیدا کردن این معلم به زحمت افتادند: ﴿لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾^۳؛ «به راستی که از این
سفر رنج بسیار دیده ایم.»

از این ماجرا می فهمیم که:

– همه باید در فکر تحصیل علم باشیم.

– به علوم ظاهری اکتفا نکنیم؛ زیرا حضرت خضر علیه السلام علوم غیرظاهری را به موسی علیه السلام یاد
داد.

– باید به سراغ معلم برویم.

– تحصیل را وابسته به کلاس و درس ندانیم. برای کسب علم، حتی راهی دریا و صحرا
شویم.

– تفاوت ظرفیت ها را جدی بگیریم. حضرت موسی علیه السلام اموری از خضر علیه السلام می دید که بسیار
تعجب می کرد.

کسی موفق است که بتواند از هر ماجرا و از هر شخصی با هر سن و شرایطی که دارد کسب
علم کند؛ آن گونه که سلیمان علیه السلام از هدهد آموخت.^۴

۱. نهج الفصاحه، ج ۱۲۶.

۲. ابی بصیر قال سمعتُ ابا عبد الله علیه السلام يقول: «إِنَّا لَنُرَادُّ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَوْ لَمْ نُزِدْ لَنَفَذْ مَا عِنْدَنَا.» (بصائر الدرجات
فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۹۵)

۳. کهف: ۶۲.

۴. در قرآن کریم آمده است که هدهد نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمد و گفت: «من به چیزی احاطه پیدا کردم که تو به
آن احاطه نداری. در مسیر پرواز به منطقه ای رسیدم که مردم خورشیدپرست بودند و پادشاه آنها زنی بود.» سپس

قرآن کریم گروهی را که به علم خود قانع بودند، توبیخ می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۱ یا ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^۲. نیز در حدیث می‌خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»^۳ داناترین مردم کسی است که علم مردم را به علم خودش اضافه کند.»

۶. توفیقاتش را از خدا بداند

باید مراقب بود که سرگرم شدن به کتاب و درس و مقاله و پژوهش، ما را از خدا غافل نکند. قرآن کریم از قول شعیب رضی الله عنه می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۴ «و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست.»

تصور نکنیم که رشد علمی و توفیقات ما تنها به خاطر مطالعه و تحصیل و تدریس است؛ زیرا این تصور باعث ایجاد غرور می‌شود. وقتی به قارون گفتند: «از نعمت‌هایی که خدا به تو داده است، به فقرا کمک کن»،^۵ او گفت: «این ثروت را به خاطر علمی که مخصوص من است، به دست آوردم»^۶ و این‌گونه مغرورانه جواب داد.

چه بسا افرادی بیش از ما فکر می‌کنند، درس می‌خوانند، کلاس می‌روند، تدریس می‌کنند، ولی توفیقی ندارند. ذهن و فکر، تحلیل و مطالعه، تحقیق و تألیف، همه و همه از خدای تعالی است.^۷ گاهی به انسان، با اینکه هیچ مطالعه‌ای نکرده است، دفعه‌ای طرحی مفید القا و الهام

حضرت سلیمان رضی الله عنه از آن پرنده راجع به آن سرزمین کسب اطلاع کرد. (نمل: ۲۲-۲۴)

۱. ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛ «پس چون پیامبران‌شان همراه با معجزات به سراغشان آمدند به آن مقدار علمی که نزدشان بود خوشحال شدند [و حاضر نشدند منطق انبیا را بپذیرند] و آنچه [از قهر الهی] که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فرا گرفت.» (غافر: ۸۳)

۲. نجم: ۳۰.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۵.

۴. هود: ۸۸.

۵. ﴿أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾. (قصص: ۷۷)

۶. ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. (قصص: ۷۸)

۷. امام خمینی رضی الله عنه، رهبر کبیر انقلاب، به آیت‌الله صدر رضی الله عنه فرموده بود: «یک‌بار خدا حافظه مرا برای لحظاتی گرفت؛ به گونه‌ای که نام خود را فراموش کردم و حدود یک ربع ساعت فکر کردم تا یادم آمد که نامم روح‌الله است.» یکی از علمای بزرگ مشهد، آیت‌الله میرزا جواد تهرانی رضی الله عنه نیز یک‌بار که برای تدریس روی منبر نشسته بود، آنچه در ذهن داشت، فراموش کرد. مدتی به شاگردان نگاه کرد و بعد از منبر پایین آمد!

می‌شود؛ همچون شاعری که یک‌باره شعری عالی می‌گوید، ولی همین شاعر گاهی مدت‌ها فکر می‌کند، اما یک بیت هم نمی‌تواند بگوید.

این جانب یک‌بار مطلبی گفتم که همه گریه کردند، و همین مطلب را در جای دیگر گفتم، همه خندیدند. گویا خدا می‌خواست به من بفهماند که اثر حرف از اوست؛ نه از من!

بعضی علوم را می‌توان با تعلیم، تحصیل، تدریس، مطالعه و گفتگو کسب کرد؛ اما تمام علوم اینها نیست. گاهی بعضی علوم و ادراکات ویژه، به افراد ویژه داده می‌شود. قرآن کریم درباره حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾؛^۱ «خدا تو را انتخاب کرد و علم ویژه به تو داد.» این عنایت تنها مخصوص علم نیست؛ بلکه گاهی بصیرت، حکمت و نور باطنی ویژه نیز به برخی افراد خاص داده می‌شود که بر اثر آن، با نگاه ساده می‌نگرند، ولی مسائل عمیقی را درک می‌کنند. کربلایی کاظم ساروقی رحمته الله - که در یک لحظه حافظ کل قرآن شد - نمونه‌ای از این افراد است.^۲ چه بسا انسان‌هایی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، اما از فیوضات رحمانی بهره‌مند هستند.^۳

از این رو، معلمان و استادان محترم، نباید به خاطر مشغله تحصیل و تحقیق، از این منبع

۱. یوسف: ۶.

۲. در زمانی نزدیک به زمان ما، شخصی به نام کربلایی کاظم ساروقی که هیچ سواد نداشت، در یک لحظه حافظ کل قرآن شد. او را به قم آوردند و نزد مراجع تقلید بردند تا او را آزمایش کنند. او چنان بر قرآن مسلط شده بود که حتی اختلاف قرائات را نیز می‌دانست؛ مثلاً آیه ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ در سوره حمد را هم به صورت «مالک» می‌خواند، هم «ملک».

این مسئله نزد برخی از علما ثابت شد. آیت‌الله العظمی صافی - دام ظلّه - شخصاً ایشان را امتحان کرد. این عنایت ویژه و خاص خدا به کربلایی کاظم بود. در وصف ویژگی خاص این شخص می‌گویند که کشاورز بود و زکات مالش را هنگام برداشت گندم می‌پرداخت و از لقمه حرام پرهیز می‌نمود.

۳. هر بی‌سوادی بی‌فرهنگ نیست. یکی از دانشمندان می‌گفت: «کنار شخص بی‌سوادی نشسته بودم و شعری می‌خواندم.» آن شعر این بود:

الهی جسم و جانم خسته گشته در رحمت به رویم بسته گشته

شخص بی سواد رو به من کرد و گفت: «اگر جسم و جانتان خسته شده، دو ساعت بخوابید. در رحمت خدا هیچ وقت بسته نمی‌شود.» دانشمند می‌گفت: «خیلی از خواندن شعرم شرمند شدم و به این فکر فرو رفتم که این فرد سواد خواندن و نوشتن ندارد؛ ولی بسیار آدم بافرهنگی است. راه حل مشکل را می‌داند، به کمک‌های الهی ایمان دارد و نشاط و باور او را تر و تازه نگه داشته است؛ ولی من دانشمند به خاطر نداشتن ایمان و باور، گرفتار یأس و افسردگی شده‌ام.»

نورانی غافل شوند. به تصریح قرآن کریم، قلب پاک و با تقوا آینه علوم و حقایق می‌شود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾^۱ آری، قلب انسان همچون آینه‌ای است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند.

۷. باشهامت باشد

معلم و استاد باید شهامت داشته باشند؛ اگر چیزی را نمی‌دانند بگویند نمی‌دانم و خجالت نکشند، به برتری کسانی که باسوادتر هستند اقرار کنند،^۲ و اگر چیزی را از یاد بردند بگویند فراموش کردم.

داشتن شهامت فقط در جبهه و جنگ لازم نیست؛ بلکه در زندگی روزمره نیز به آن نیاز داریم. اقرار به ضعف و اشتباه، عذرخواهی و نقل شکست‌هایی که برای دیگران عبرت است، نیاز به شهامت دارد.

گاهی استاد باید برای آرام کردن هیجان‌ها از خود مثال بزند تا راه برای دیگران باز شود. مثلاً بگوید: «در کودکی میوه‌ای از درخت کندم و خوردم که بعداً در بزرگسالی فهمیدم حق الناس بوده است، رفتم پای آن درخت و صاحبش را راضی کردم.» با این روش به شاگردانش می‌فهماند که حق الناس، بلوغ و غیربلوغ، خواب و بیداری، یا مست و هوشیاری نمی‌شناسد. حتی اگر کسی در خواب با پای خود ظرفی را بشکند، در بیداری باید هزینه آن را بپردازد.

معلم باید در مواردی که اشتباه کرده است، از حرف خود برگردد^۳ و از زیردستان و شاگردان خود عذرخواهی کند. گاهی باید نماز را ترک کند؛ مثلاً اگر در نماز متوجه شد وضو نداشته یا وضویش باطل شده است، با کمال شهامت اقرار کند که من وضو ندارم و نماز را رها کند.

گاهی باید عنوان را ترک کند. اگر لقبی را مثل سردار، سرتیپ، دکتر، مهندس، آیت‌الله و

۱. بقره: ۲۸۲.

۲. نقل شده است که در زمانی آیت‌الله شهید سعیدی رحمته الله علیه روی منبر سخنرانی می‌کرد. در همان هنگام آیت‌الله خزعلی رحمته الله علیه وارد شد. آیت‌الله سعیدی رحمته الله علیه با شهامت گفت: «ای مردم! علم ایشان از من بیشتر است.» و فوری از منبر پایین آمد.

۳. از سخنان ناروا ولی مشهور این است که می‌گویند: «حرف مرد یکی است.» این حرف غلط است. حرف مرد باید حق باشد؛ اگر چند بار هم موضعی گرفت و حرفی زد، همین‌که فهمید اشتباه کرده است، باید با شهامت اقرار کند. بنده پای درس یکی از بزرگ‌ترین مراجع بودم؛ همین‌که به کرسی درس نشست، فرمود: «آنچه دیروز گفتم، اشتباه بود. بر اثر مطالعات دیشب نظرم برگشت.»

امثال آن به او دادند و او بداند که این عناوین برای او زیاد است، نباید سکوت کند و اگر به کار مردم راضی باشد، قطعاً مورد قهر خداست.

قرآن در این باره می‌فرماید: «گمان مبر کسانی که به آنچه کرده‌اند، شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، مپندار که آنها از عذاب الهی رسته‌اند و برای آنها عذابی دردناک است.»^۱

استاد باید با شهادت بر موضع حق بایستد و بر آن پافشاری کند و نگذارد که تطمیع و تهدید و تبلیغ و جوسازی‌ها، او را از مسیر حق جدا سازند. مریبان بشر، یعنی انبیاء علیهم‌السلام برای دفاع از حق به استقبال همه رقم خطر می‌رفتند:

- گاهی شهید می‌شدند: ﴿يُقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾^۲؛

- گاهی تحقیر می‌شدند: ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۳؛

- گاهی به تبعید تهدید می‌شدند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ﴾^۴؛

ولی آنچه برای آنان اهمیت داشت، مقاومت بر راه مستقیم بود.

باسوادان بی‌شهادت امروز، خودفروختگان فردا خواهند بود؛ لذا باید نسل نو را آن‌گونه تربیت کنیم که شجاع باشند، به ارزش‌ها ایمان داشته باشند، در راه حفظ ارزش‌ها ایثار کنند و از جان و مال خود مایه بگذارند.

ابن‌سکیت از یاران امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام بود و در عین حال، فرزندان متوکل (خلیفه عباسی) را تعلیم می‌داد. روزی متوکل از او پرسید: «فرزندان من بهترند یا دو فرزند علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام؟» او سکوت چندین ساله‌اش را شکست و گفت: «قنبر، غلام علی علیه‌السلام، از تو و فرزندان بهتر است، تا چه رسد به حسن و حسین علیه‌السلام!» متوکل که طاغوت و دیکتاتور زمان بود و هرگز توقع شنیدن چنین سخنی را نداشت، به شدت عصبانی شد و دستور قتل استاد را صادر کرد.^۵

۱. ﴿وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (آل عمران: ۱۸۸)

۲. بقره: ۶۱.

۳. حجر: ۶.

۴. أعراف: ۸۲.

۵. مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۸۰.

۸. اعتماد به نفس داشته باشد

ما باید اهل منطق باشیم، به خدا اعتماد کنیم و در هیچ حادثه‌ای خود را نیازیم. برخی از افراد، بسیاری از سنت‌های صحیح و منطقی خود را تحقیر می‌کنند و بسیاری از آداب و رسوم بی‌منطق دیگران را دربست می‌پذیرند. این عده، وقتی چهار کلمه انگلیسی یاد می‌گیرند، مرتب از آن استفاده می‌کنند یا اینکه خیال می‌کنند جنس تولید خارج حتماً از تولیدات داخلی بهتر است. این نشان‌دهنده خودباختگی است.

روزی مأمون برای صید بیرون رفت. در میان راه به جمع کودکانی برخورد که مشغول بازی بودند و در میان آنها امام جواد علیه السلام - که حدود یازده سال داشت - نیز ایستاده بود. کودکان چون مأمون را دیدند، همگی فرار کردند؛ اما امام از جای خود تکان نخورد. مأمون از او پرسید: «تو چرا فرار نکردی؟» حضرت جواب داد: «راه تنگ نبود تا برایم راه بگشایم و گناهی نکرده بودم تا از جریمه‌اش بترسم و گمانم به تو نیک بود که بی‌گناهان را ضرر نمی‌رسانی.» مأمون از این جواب نگر تعجب کرد و اسم و نسب حضرت را پرسید و او را شناخت.^۱

زینب کبری علیها السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و در حالی که به اسارت رفته بود، سخنرانی کرد و به یزید گفت: «إِنِّي لَأَسْتَصِغِرُ قَدْرُكَ؛ من قدر تو را کوچک می‌پندارم.»^۲ آن حضرت با آن سخنرانی، رژیم بنی‌امیه را در مذاب سوزان سخنان خود از بین برد. امام کاظم علیه السلام در این رابطه به هشام فرموده‌اند:

«ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد، ولی مردم بگویند مروارید است، به حال تو سودی ندارد، در حالی که می‌دانی گردو است؛ و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است، زبانی به تو نمی‌رسد، در حالی که می‌دانی مروارید است.»^۳

البته باید منشأ اعتماد به نفس، ایمان به خدا و راه او و داشتن هدف الهی و بصیرت کامل باشد: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۴: «[ای پیامبر!] بگو: این راه من

۱. کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. بحار‌الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴.

۳. «يَا هِشَامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَقَالَ النَّاسُ فِي يَدِكَ لَوْلُؤَةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَلَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لَوْلُؤَةٌ وَقَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضُرَكَ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لَوْلُؤَةٌ». (تحف‌العقول، ص ۳۸۶)

۴. یوسف: ۱۰۸.

است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» در زمان ما، بهترین نمونه و مصداق ایمان به خدا و اعتماد به راه خود، وجود مبارک امام خمینی علیه السلام بود.^۱

۹. مردمی باشد

معلم و مربی، باید در جامعه حضور داشته باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره در میان مردم بود؛ تا جایی که کفار می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾^۲؛ «[کفار] گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است تا همراه او بیم‌دهنده باشد [و ادعای او را تأیید کند]؟» رهبر نباید از جامعه جدا باشد و زندگی عادی و حضور در میان مردم، برای او کمال است. کسی که اهل رفت و آمد با مردم است، بهتر می‌تواند آنها را ارشاد کند. قرآن درباره انبیاء علیهم السلام می‌فرماید: ﴿وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۳؛ «و در بازارها راه می‌رفتند.» یعنی آنان پیوسته در میان مردم رفت‌وآمد داشتند تا مسائل آنان را از نزدیک درک کنند.

در بعضی آیات، واژه «رسول» با «فیهم» و «منهم» آمده است؛ یعنی رسولی که از مردم و در بین آنهاست و با آنها زندگی می‌کند: ﴿فَارْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۴. در بعضی آیات نیز با عبارت «و الذین معه» آمده است که همراهی رسول و مردم را می‌رساند. بنابراین، از مردم، در مردم و با مردم بودن ارزشمند است.

۱. آن بزرگ‌مرد هنگامی که با هواپیما به سوی ایران می‌آمد، در پاسخ به این سؤال که: «اکنون که بعد از چهارده سال تبعید به وطن بر می‌گردید، چه احساسی دارید؟» فرمود: «هیچ احساسی ندارم! طبق وظیفه عمل کردم؛ اگر وارد ایران شدم، به وظیفه‌ام عمل خواهم کرد و حکومت اسلامی تشکیل خواهم داد و اگر با هر نوع حادثه‌ای رفتم، باز به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام.» ایشان خطاب به دولت طاغوت هم فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من به عنوان فرمانده کل قوا به ارتش دستور می‌دهم.» ایشان همچنین به رئیس‌جمهور نااهل (بنی صدر) فرمود: «من اگر حکمی به کسی دادم آن را پس می‌گیرم.» و در وصیتنامه تاریخی خود، اعتماد به اعمال خود و فضل خداوند را این‌گونه به تصویر کشید: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به جایگاه ابدی‌ام سفر می‌کنم.»

۲. فرقان: ۷.

۳. فرقان: ۲۰.

۴. مؤمنون: ۳۲.

در حدیث می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرِهُ مَنْ عَبَدَهُ أَنْ يَمْتَرِزَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ»^۱ خداوند متعال زشت می‌دارد که بنده‌ای در بین دوستانش، برای خودش امتیازی قائل باشد. خداوند متعال در قرآن نیز امتیازطلبی را نهی فرموده و دستور داده است که در مراسم حج، همه مسلمانان در عرفات وقوف کنند و از آنجا به سوی مشعر بروند: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاصَ النَّاسُ﴾؛^۲ «سپس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید.» قرآن کریم با این دستور، حق را که قریش برای خود قائل بود و در عرفات وقوف نمی‌کرد، از بین برد.

امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت: «شنیدم شما را از در ویژه‌ای به جلسات می‌برند؛ ولی شما باید از همان دری بروید که همه می‌روند تا فقرا به شما دسترسی پیدا کنند.»

معلم و استادی موفق است که شاگردان او به راحتی بتوانند به او دسترسی پیدا کنند. در اولین آیه سوره مجادله می‌خوانیم: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾؛^۳ این آیه دلالت دارد که یک زن عادی می‌توانست به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دسترسی پیدا کند و مشکلاتی را که با همسرش داشت، مطرح نماید. این نشانه مردمی بودن آن حضرت است.

در احادیث آمده است افرادی که دست به کارهای غیرطبیعی می‌زنند، گرفتار نوعی بیماری هستند و چون درون خود احساس کمبود و ذلت می‌کنند، با دست زدن به یکسری کارها می‌خواهند آن کمبود را جبران کنند. در فقه نیز آمده است که لباس شهرت حرام است؛ زیرا در آن، نوعی امتیازطلبی به چشم می‌خورد.

حضرت امیر علیه السلام در نامه‌ای به یکی از نمایندگان خود نوشت: «شنیده‌ام در مجلسی رفتی که همه حاضرین از اشراف بودند و فقرا جایی در آن مجلس نداشتند. این کار سزاوار نیست.»

۱. داستان راستان، ج ۱، ص ۱۲؛ به نقل از کحل البصر، ص ۶۸.

۲. بقره: ۱۹۹.

۳. ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾؛ «همانا خداوند سخن آن زنی که درباره همسرش با تو مجادله کرده و به سوی خدا شکوه و گلایه می‌کرد، شنید و خداوند گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، همانا خداوند شنوای بیناست.» (مجادله: ۱)

۱۰. صراحت لهجه داشته باشد

از ویژگی‌های خوب یک معلم، داشتن کلام رسا و صراحت لهجه است. اسلام جز در موارد خاصی - که مربوط به آبروی افراد یا مسائل خانوادگی یا جنسی است - شفاف بودن سخن و کلام را رعایت کرده است و استاد و معلم نیز باید مراعات کنند.

در قرآن کریم تنها چند آیه متشابه وجود دارد که فهم آنها به دقت و تحقیق و استمداد از خدای تعالی و اشارات معصومین علیهم‌السلام نیازمند است؛ ولی ظاهر اکثر آیات را افراد معمولی درک می‌کنند. قرآن خودش را نور آشکار و مبین دانسته است. یکی از خصوصیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز این بود که کلامش روشن بود؛ به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید.^۱

صراحت، شفافیت، صلابت، شهامت و پرهیز از ملاحظات قومی و نسبی در بیان حقایق و نفی باطل و مبارزه با آن، نشانه ایمان راسخ است. انبیای الهی علیهم‌السلام در تبلیغ دین صراحت لهجه داشتند.^۲ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم با صراحت خانواده‌اش را انداز می‌کرد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ و در برابر کفار موضع خود را با صراحت اعلام می‌نمود:

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي* فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا

۱. سنن النبی، علامه طباطبائی رحمته‌الله.

۲. ابراهیم علیه‌السلام آئین قومش را به صراحت مذمت و محکوم می‌کرد: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ* أَوْفَكَ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾؛ «آنگاه که به پدر (سرپرست) و قوم خویش گفت: این [بت‌ها] چیست که می‌پرستید؟ آیا به دروغ معبودهای دیگری غیر از خداوند می‌خواهید.» (صافات: ۸۵ - ۸۶) و نیز به همراه پیروانش به قوم مشرک خود گفت: ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾؛ «همانا ما از شما و از آنچه جز خدا می‌پرستید، بیزاریم. ما به [آیین] شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما کینه و دشمنی ابدی است، مگر آنکه به خدای یگانه ایمان بیاورید.» (ممتحنه: ۴)

همچنین خدای تعالی به موسی و برادرش هارون علیهم‌السلام فرموده است: ﴿وَلَا تَبِيا فِي ذِكْرِي﴾؛ «و در یاد [و رسالت] من سستی نکنید.» (طه: ۴۲) تا مبدا کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، آنها را مرعوب کند و از یاد خدا غافل سازد. موسی علیه‌السلام در برابر فرعونی که ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ (نازعات: ۲۴) سر می‌داد، با شجاعت و صراحت، خود را فرستاده رب العالمین معرفی کرد تا بگوید حتی تو نیز تحت تربیت و سلطه پروردگار عالمیان هستی: ﴿إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ﴾؛ «بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان‌ام. سزاوار است که درباره خداوند جز سخن حق نگویم.» (أعراف: ۱۰۴ - ۱۰۵)

۳. شعراء: ۲۱۴.

أَنْفُسُهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^۱: «بگو: من تنها خدا را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام* پس شما جز او هر چه را می‌خواهید بپرستید. بگو: همانا زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که سرمایه وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند. آگاه باش، این همان زیان آشکار است». همچنین در سایر موارد نیز پیامبر اکرم مأمور است تا با صراحت برخورد نماید.^۲

نمونه دیگر صراحت در بیان قرآن کریم، در ردّ ادعاهای دروغین و خیال‌پردازی‌های فراوان بنی‌اسرائیل است؛ چراکه به صورت علنی، بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده است.^۳

اگرچه در برخورد با افراد معاند یا از بین بردن اشتباه و خطاهای جدی و عمومی یا رفع سستی جامعه در قبال احکام و حدود الهی، بیان صریح حقایق و مبارزه با اوهام و اباطیل لازم است، اما معلمان و گویندگان محترم باید ظرفیت مخاطبان خود را نیز در نظر داشته باشند.

۱۱. منصف باشد

از اموری که عقل و دین و وجدان به آن سفارش کرده‌اند و رابطه استاد و شاگرد را نیز عمیق می‌کند، رعایت «انصاف» است. انصاف در تدریس، انتقاد، تشویق، توبیخ و برخورد با شاگرد از

۱. زمزم: ۱۴-۱۵.

۲. مثلاً مردم بی‌ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را با نیروی غیب انجام دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این آیه مأمور می‌شود که با صراحت جلوی توقعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدوده وظایف خود را بیان کند و بگوید: «معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما؛ و بدانید که هر کجا به من وحی شود، معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا و برای هرچه که شما هوس کنید.» (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ. انعام: ۵۰)

۳. از جمله:

– یهودیان فرزندان و محبوبان خدا هستند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده: ۱۸)
 – کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه یهودی باشد: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا» (بقره: ۱۱۱)
 – آتش دوزخ جز چند روزی به یهودیان اصابت نمی‌کند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» (بقره: ۸۰)
 خداوند متعال همه این بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده و فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران: ۳۲)
 «بگو: اگر سرای آخرت نزد خداوند مخصوص شماست، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.» (بقره: ۹۴)

رموز موفقیت است. رعایت انصاف موجب می‌شود که اثرپذیری در طرف مقابل بیشتر شود. اگر انسان بداند که استاد و مربی‌اش هیچ‌گونه تعصب نابجا نسبت به خود یا طرف مقابل ندارد و فقط به دنبال حقیقت است، به جای آنکه به فرد بنگرد، به استدلال او می‌نگرد تا احسن را انتخاب کند. این باور در انسان ایجاد آرامش می‌کند.

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛^۱ «ما و شما یا در مسیر هدایت هستیم یا انحراف [پس بیایید با گفتگو و منطق راه را پیدا کنیم].»

رعایت انصاف در نقد افراد، بسیار مهم است؛ یعنی اگر به فردی انتقاد داریم، نقاط قوت او را هم بگوییم. قرآن کریم با اینکه به برخی از یهودیان به خاطر رباخواری، تحریف تورات، ترس از دشمن و رفاه‌طلبی انتقادات متعددی دارد، اما بعضی از آنان را به خاطر امانتداری ستایش کرده و فرموده است: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾؛^۲ «بعضی از اهل کتاب تا به آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری را به آنها امانت دهی آن را پس می‌دهند.»

همچنین قرآن کریم غالباً با کلمه «منهم» از بعضی افراد انتقاد می‌کند، نه همه آنها؛^۳ و اگر از گروهی انتقاد دارد، حساب خوبان را با کلمه «إِلَّا» جدا می‌کند.^۴ در مقابل نیز اگر از گروهی تجلیل می‌کند، همه آنها را مشمول تجلیل نمی‌داند؛ مثلاً در مورد زنان پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛^۵ و این گونه تفهیم می‌کند که همه زنان پیامبر ﷺ محسن و نیکوکار نبودند.

۱. سبأ: ۲۴.

۲. آل عمران: ۷۵.

۳. مثلاً: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ «و بعضی از آنان (یهودیان)، افراد درس ناخوانده‌ای هستند که کتاب خدا را جز خیالات و آرزوهای خود نمی‌دانند، آنها تنها پابیند گمان خویش‌اند.» (بقره: ۷۸)

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «کسانی که آنچه را از دلائل روشن و اسباب هدایت نازل کرده‌ایم، با آنکه برای مردم در کتاب بیان ساخته‌ایم، کتمان می‌کنند، خداوند آنها را لعنت می‌کند و همه لعنت‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌نمایند، مگر آنها که توبه کردند و [اعمال بد خود را با اعمال نیک] اصلاح نمودند و [آنچه را کتمان کرده بودند] آشکار ساختند، که من [لطف خود را] به آنان باز می‌گردانم، زیرا من توبه‌پذیرم.» (بقره: ۱۵۹-۱۶۰)

۵. احزاب: ۲۹.

قرآن حتی هنگام تحریم قمار و شراب نیز به منافع آنها اشاره کرده و فرموده است: «ضرر آنها بیش از منافعشان است.»^۱

انصاف آن است که انسان حرف حق دیگران را بپذیرد. در روایات آمده است: شخصی برای بحث و گفتگو خدمت امام صادق علیه السلام رسید. امام گفتگو را به شاگردانش واگذار کرد و خود به نظاره نشست. بعد از پایان گفتگو، امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردانش فرمود: «اشکال تو در گفتگو و بحث این بود که گاهی به خاطر تعصب، حرف‌های حق طرف مقابل را نمی‌پذیرفتی.» از جمله موارد رعایت انصاف آن است که انسان مطالبی را که از دیگران فراگرفته است، به خودش نسبت ندهد، خود را در بالاترین درجات علمی نداند و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزد.^۲

۱۲. صمیمی و بامحبت باشد

در خصوص ویژگی «مردمی بودن» نکاتی بیان شد؛ علاوه بر آن، داشتن ارتباط صمیمی با شاگرد، از صفات خوب معلم و از رموز موفقیت اوست. بین استاد و شاگرد نباید هیچ دغدغه، دلهره و وحشتی وجود داشته باشد. برخورد خشک و رسمی و احياناً باخشونت، شاگرد و متربی را گریزان می‌کند. خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: ﴿لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۳: «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.»

گاهی افرادی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند که در محضر ایشان خود را می‌باختند؛ حضرت آنها را آرام می‌کرد و اضطرابشان را با برخورد صمیمانه می‌زدود. حضرت علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرمود: «با من مثل جابره برخورد نکنید.» همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي

۱. آری! از کشاورزی که انگور می‌کارد و کسی که انگور را می‌خرد تا صاحبان کارخانه شراب‌سازی، بطری‌سازی، کارتن‌سازی، ماشین‌های حمل و نقل، مراکز فروش شراب و امثال آن، همه، نوعی منفعت و درآمد به دست می‌آورند و باید در قضاوت صحیح به تمام منفعت‌ها و ضررها توجه کرد. اما با جمع و تفریق به همان نتیجه منصفانه‌ای می‌رسیم که قرآن فرموده است؛ یعنی با وجود منافع شراب و قمار برای بعضی‌ها، ضرر آن بیشتر است.

۲. متأسفانه امروزه به افراط و تفریط‌های نابجایی گرفتاریم؛ یکی توسل به اولیای خدا را شرک می‌داند و یکی به هر سنگ و چوبی متوسل می‌شود؛ در مقابل برخی کشورها چنان خود را می‌بازیم که بسیاری از حقایق تلخ آن را نمی‌بینیم؛ سگ را در خانه‌های غربی‌ها بهداشتی می‌پنداریم و گوسفند را در خانه خودمان، غیربهداشتی؛ و در این بین کسی نیست که فضولات و آلودگی‌های گوسفند و سگ را بررسی و آزمایش کند و این همه خودباختگی را نپذیرد!

۳. آل عمران: ۱۵۹.

إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي^۱؛ بهترین دوست من کسی است که عیب مرا به من بگوید.» در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لَيْتُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَ^۲؛ با کسانی که به آنان دانش می‌آموزید، نرمی کنید.»

یکی از راه‌های ایجاد صمیمیت، محبت کردن است. محبت، قوی‌ترین یا یکی از قوی‌ترین ابزارهای تربیتی است. خداوند متعال در خصوص پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۳؛ «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده است که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

خداوند، این دو نام از نام‌های خویش (رئوف و رحیم) را بر هیچ‌یک از پیامبران جز پیامبر اسلام ﷺ اطلاق نکرده است. همچنین آن حضرت را با جمله ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ غم‌خوار امت معرفی کرده است؛ به گونه‌ای که هرچه مردم را برنجاند، پیامبر را می‌رنجاند و این، بیانگر اوج محبت آن حضرت است که سبب جذب مردم می‌شد.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
خداوند در قرآن کریم، از راه محبت دعوت کرده است؛ مثلاً چون خدا می‌خواهد که مردم را از ظلمات تفرقه، شرک، کفر، جهل، تعصب و خرافات به سوی نور دعوت کند و آنها را به دنیای توحید و اخلاص ببرد، بر مردم صلوات می‌فرستد و آنان را از این راه دعوت می‌کند: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۴؛ چرا که راه دعوت مردم به دین، درود و رحمت است. همچنین خداوند متعال برای مؤمنان اجر زیاد،^۵ بزرگ،^۶ بالارزش^۷ و دائمی^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲.

۳. توبه: ۱۲۸.

۴. احزاب: ۴۳.

۵. ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ الَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ «آنان که دعوت خدا و رسول را [برای شرکت دوباره در جهاد علیه کفار] پذیرفتند، با آنکه جراحاتی به آنان رسیده بود، برای نیکوکاران و پرهیزکاران آنها، پاداش بزرگی است.» (ال عمران: ۱۷۲)

۶. ﴿إِنَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾؛ «مگر کسانی که [در سایه ایمان واقعی] اهل صبر و عمل صالح هستند، [نه با رفتن نعمت مایوس می‌شوند، نه با آمدن آن فخرفروشی می‌کنند.] برای آنان مغفرت و پاداشی بزرگ خواهد بود.» (هود: ۱۱)

۷. ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾؛ «تنها کسی را (می‌توانی) هشدار

قرار داده است.

در ادامه و در بحث تشویق، نکاتی تکمیلی بیان می‌گردد؛ ان شاء الله تعالی.

۱۳. اهل هدایت و عمل باشد

معلمی کردن به رشد است. یک معلم باید اول خودش رشد کند تا بتواند دیگران را رشد دهد؛ باید اول خودش هدایت شود تا بتواند دیگران هدایت بکند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس علمش افزایش یابد، ولی هدایت بیشتری کسب نکند، جز دوری از خدا چیزی به او اضافه نشده است.»^۲

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ثمره و نتیجه علم را عمل، حلم، تواضع، حیات، حسن خلق، آگاهی، بیداری، استقامت، عبادت، طلب نجات و اخلاص در عمل دانسته است.^۳ همچنین، در کلامی دیگر فرمودند: «میوه و ثمره علم، با زیبایی عمل چیده می‌شود؛ نه با زیبایی گفتار و سخن.»^۴ عمل نکردن به گفتار، گاهی به خاطر ناتوانی است و گاهی از روی بی‌اعتنائی؛ که در صورت اخیر، توبیخ دارد. عالم بی‌عمل، به درخت بی‌ثمر، ابر بی‌باران، نهر بی‌آب، زنبور بدون عسل، سوزن بدون نخ و الاغی که کتاب حمل می‌کند، تشبیه شده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «علمی که به آن عمل نشود، مانند گنجی است که از آن انفاق و استفاده نشود؛ صاحبش در جمع‌آوری‌اش خود را به زحمت انداخته است، بدون آنکه بهره و نفعی از آن ببرد.»^۵

دهی که از ذکر (قرآن) پیروی کند و در درون و نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده.» (یس: ۱۱)

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند، برایشان پاداش دائمی [و بی‌منت] است.» (فصلت: ۸)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَزَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْ هَدًى لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا.» (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۰)

۳. «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. التَّوَّاضُعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْحَيَاةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ حُسْنُ الْخُلُقِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْإِسْتِقَامَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ طَلَبُ النَّجَاةِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ.» عیون الحکم و المواعظ، لینی.

۴. قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجَنَّى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ.» عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۸۹.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْعِلْمُ الَّذِي لَا يُعْمَلُ بِهِ كَالْكَنْزِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ أَتَعَبَ صَاحِبُهُ نَفْسَهُ فِي جَمْعِهِ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى نَفْعِهِ.» بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷.

از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است: «علم بدون عمل، حجتی علیه انسان است.»^۱ همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند: «کسی که از عدالت سخن بگوید ولی عادل نباشد، سخت‌ترین حسرت را در قیامت خواهد داشت.»^۲

در این باره امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «کسی که کارهایش تأکیدکننده گفتارش نباشد، عالم نیست.»^۳ از حضرت عیسی علیه السلام نیز مروی است: «کسی که نزد مردم به علم معروف است، ولی به عمل معروف نیست، شقی‌ترین مردم است.»^۴

۱۴. آراسته باشد

انسان فطرتاً نظافت و پاکی را دوست دارد و اسلام نیز برای پاکی سفارش‌های بسیاری کرده است. البته اسلام پاکی و نظافت را مخصوص جسم نمی‌داند؛ بلکه به پاکی فطرت، پاکی فکر، پاکی لقمه، پاکی نسل، پاکی دل و پاکی جامعه نیز توجه دارد. هم پاکی جسم و هم پاکی روح و جان مهم است.^۵

شرط قبول عبادات در اسلام، طهارت است. پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس‌ها در نماز و برای عبادت سفارش شده است؛ همچنین مسواک زدن، شانه کشیدن و استفاده از عطر نیز پاداش عبادت را بیشتر می‌کند.^۶ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾؛^۷ «ای فرزندان آدم! نزد هر مسجد [به هنگام نماز] زینت‌های خود را بگیرید.» نیز در اعمال روز

۱. «علم بلا عمل حجة الله على العبد.» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۴.

۲. قال أبي جعفر علیه السلام: «إنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ.» المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. «من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم.» کافی، ج ۱، ص ۳۶.

۴. قَالَ عِيسَى علیه السلام: «أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ.» عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۷۸.

۵. جهاد، پاک کردن جامعه از افراد مفسد است. امر به معروف و نهی از منکر، پاکی جامعه از خلافتکاری است. خمس و زکات، پاکی مال از اموال فقر است. حجاب و عفاف، پاکی جامعه از نگاه‌ها و اعمال خلاف عفت است. اجرای حدود و تنبیه مجرم، به خصوص با حضور مردم، برای پاکی اعمال است.

۶. امام مجتبی علیه السلام به هنگام نماز و حضور در مسجد، بهترین لباس خود را می‌پوشید و می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَّلُ لِرَبِّي؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و من لباس زیبای خود را برای پروردگارم می‌پوشم.» مجمع البیان.

۷. أعراف: ۳۱.

عید قربان و عید فطر و روزهای جمعه، نظافت و غسل وارد شده است. کسانی که با تدریس و تبلیغ، بنای اثرگذاری دارند، باید به ظاهر خود برسند. همچنین کلاس تمیز، هوای جاری، نور مناسب و استفاده از رنگ‌های روشن بر تأثیر تدریس می‌افزاید.^۱ البته معنای پاکی و نظافت، استفاده از لباس‌های گران‌قیمت با دوخت‌های استثنایی نیست؛ چون این رقم جاذبه‌ها، در تمرکز شاگرد برای فهمیدن مطلب خلل وارد می‌کند. بنابراین، پوشش استاد باید نظیف و تمیز باشد؛ اما خالی از هرگونه جلوه‌های زینتی که ذهن شاگرد را به خود مشغول کند.

۱۵. اخلاق خوب داشته باشد

معلم بد اخلاق، افراد را از دور خود پراکنده می‌کند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۲؛ «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.» قرآن کریم، پیامبر را پیامبر رحمت نامیده^۳ و او را در مواجهه با مؤمنین، رئوف و مهربان توصیف کرده است: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسوه اخلاق بودند؛^۵ تا جایی که خداوند متعال در میان صفات و ویژگی‌های

۱. در اسلام رنگ سرخ و سیاه برای لباس نهی شده است.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۳. ﴿رحمه للعالمین﴾. انبیاء: ۱۰۷.

۴. توبه: ۱۲۸.

۵. مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در جلد شش تفسیر المیزان، حدود ۲۷ صفحه را به اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده است که به برخی از آنها فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفش خود را می‌دوخت؛ لباس خود را وصله می‌زد؛ گوسفند را خودش می‌دوشید؛ با بردگان هم‌غذا می‌شد؛ بر زمین می‌نشست؛ بر الاغ سوار می‌شد؛ حیا مانعش نمی‌شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند؛ به توانگران و فقرا دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا زمانی که طرف دست خود را بکشد؛ به هرکس می‌رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می‌کرد؛ اگر چیزی تعارفش می‌کردند، آن را تحقیر نمی‌کرد، اگرچه یک خرما می‌پوسیده بود.

کم‌خرج، کریم‌الطبع و خوش‌معاشرت بود؛ بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسمی بر لب داشت؛ بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می‌رسید؛ بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود؛ بدون اینکه اسراف ورزد، سخی بود؛ بسیار دل‌نازک و مهربان بود؛ هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نمی‌کرد؛ هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می‌دید؛ موی خود را شانه می‌زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد. هیچ‌گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی‌کرد؛ همواره بین دو کار، دشوارترین را انتخاب می‌کرد؛ هیچ‌وقت به

آن حضرت، بر خلق^۱ ایشان تأکید کرده و آن را عظیم خوانده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛^۲ «و حَقّاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری.» این در حالی است که خداوند دنیا را، با همه عظمتش، اندک و قلیل شمرده است: ﴿مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾.^۳

عایشه درباره اخلاق پیامبر ﷺ گفته است: «کان خلقه القرآن»؛^۴ اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود. «این اخلاق نبوی بود که توانست در کنار کتاب الهی، انسان‌های بزرگی تربیت نماید. انسان‌های مؤمن و خدایی، تا امروز و علی‌رغم گذشت چند قرن، هنوز شیفته آن اخلاق الهی هستند.

گفتار معلم، سازندگی و تربیت نمی‌آورد؛ بلکه رفتار اوست که بر جان مخاطب اثر می‌گذارد. لذا حرکات و رفتار معلم باید طوری باشد که شاگرد را تربیت کند و بسازد. وقتی عده‌ای از شاگردان علامه طباطبایی^۵ از ایشان درخواست برگزاری کلاس اخلاق کردند، ایشان فرمودند: «اخلاق علم نیست؛ عمل است.»^۶

خاطر ظلمی که به او می‌شد در صدد انتقام بر نمی‌آمد، مگر آنکه محارم خدا را هتک کرده باشند که در آن صورت خشم می‌گرفت؛ هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد؛ هیچ‌وقت در جواب درخواست کسی جواب «نه» نمی‌داد و حاجت حاجتمندان را رد نمی‌کرد؛ نمازش در عین تمامیت، سبک و خطبه‌اش کوتاه بود؛ مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید، می‌شناختند.

وقتی در خانه مهمان داشت، اول کسی بود که شروع به غذا می‌کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند؛ بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می‌کرد؛ آب را با سه نفس می‌آشامید؛ جز با دست راست چیزی نمی‌داد و نمی‌گرفت و غذا نمی‌خورد؛ وقتی دعا می‌کرد، سه بار دعا می‌کرد و وقتی سخن می‌گفت در کلام خود تکرار نداشت؛ اگر برای دخول به خانه مردم اذن می‌گرفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد؛ کلامش روشن بود، به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید؛ نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می‌کرد؛ هرگاه با مردم سخن می‌گفت، در حرف زدن تبسم می‌کرد و...

۱. «خُلُق» به صفاتی گفته می‌شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد؛ بنابراین به رفتارهای موسمی و موقت، خلق گفته نمی‌شود.

۲. قلم: ۴.

۳. نساء: ۷۷.

۴. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۵۶.

۵. معلمی داشتیم که آن‌قدر بد اخلاق بود که اگر یک روز لب‌خند می‌زد تعجب می‌کردیم! یادم نمی‌رود در کودکی وقتی معلم سرکلاس می‌آمد، مشق‌ها را چنان خط می‌زد که گاهی کاغذ پاره می‌شد و ما همین طور مات و مبهوت نگاه می‌کردیم و توی دلمان می‌گفتیم: «آقا! ما تا نصف شب مشق نوشته‌ایم و شما اصلاً نگاه نکردی که ما چه نوشته‌ایم!» وقتی مدرسه تعطیل می‌شد هم بچه‌ها با سیخی، میخی یا چوبی دیوارهای مردم را خط می‌کشیدند. چه بسا این کارشان اثر کار معلم بود. وقتی معلم مشق شاگرد را خط می‌کشید، آن هم طوری که گاهی ورقه پاره می‌شود، بچه هم

فراموش نکنیم که معلمی، به همان اندازه که جایگاه والایی دارد، مسئولیت و تکلیف سنگینی را نیز به دنبال می‌آورد. از آنجا که معلم سرمشق و الگوی متعلمین است، باید مراقب حرکات و رفتار و گفتارش باشد.

۱۶. متواضع باشد

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛^۱ «ای انسان! هرگز در زمین با کبر و غرور راه مرو که هر قدر پا را محکم به زمین بکوبی، نمی‌توانی آن را بشکافی و هر چه گردن برافرازی، به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.» قرآن همچنین به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ «برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، بال خود را بگستر [و متواضع باش].»

در سیره پیامبر ﷺ می‌خوانیم که جلسات ایشان دایره‌وار بود؛ یعنی به گونه‌ای که در آن، بالا و پایین مجلس معنا نداشت. گاهی که یک نفر وارد می‌شد و پیامبر را نمی‌شناخت، به افراد نگاه می‌کرد و سپس می‌پرسید: «اَيُّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟»^۳ کدام‌یک از شما پیامبرید؟ این سؤال نشانگر آن است که پیامبر، نه در محل نشستن، نه در لباسی که می‌پوشید، و نه در چهره، هیچ نمادی که نشانه امتیاز باشد نداشت و متواضعانه در جمع اصحاب می‌نشست.

در روایتی آمده است که عیسی بن مریم عليه السلام فرمود: «ای گروه حواریون! من از شما حاجت و خواسته‌ای دارم؛ آن را برآورده کنید!» گفتند: «ای روح‌الله! خواسته‌ات برآورده شده است.» پس آن حضرت بلند شد و پاهای آنها را شست. گفتند: «ای روح‌الله! ما به این کار سزاوارتر بودیم.» پس او فرمود: «سزاوارترین مردم به خدمت، عالم آنهاست؛ همانا این گونه تواضع نموده‌ام تا شما

خارج از مدرسه به دیوار مردم خط می‌اندازد.

۱. اِسراء: ۳۷.

۲. شعراء: ۲۱۵.

۳. بحار/الانوار، ج ۴۷، ص ۴۷.

۴. «حواریون» جمع «حواری» و به معنای تغییردهنده مسیر است. حواریون کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. (التحقیق فی کلمات القرآن) آنان دوازده نفر بودند و اسامی‌شان در انجیل متی و لوقا آمده است. امام رضا عليه السلام فرمود: «آنان افرادی بودند که هم خود را پاک و نورانی کردند و هم برای پاک کردن دیگران کوشیدند.» (تفسیر نمونه به نقل از عیون اخبار الرضا عليه السلام)

مانند من در میان مردم تواضع نمائید! به وسیله تواضع می‌توان حکمت را آباد کرد، نه با تکبر؛ همان‌طور که در زمین نرم می‌توان زراعت کرد؛ نه در کوه سخت.»^۱

۱۷. سابقه نیک داشته باشد

در موفقیت هر کاری، از جمله تبلیغ و تدریس و تربیت، داشتن سابقه نیک و محبوبیت نقش مهمی دارد. چه بسا کلامی از زبان یک فرد خوش‌نام مؤثر باشد، اما همان کلام از زبان فردی ناشناس نتواند اثر بگذارد.

در قرآن می‌خوانیم که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا نام نیک خواست: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.^۲ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم می‌فرمود که من قبل از آوردن قرآن، عمری بین شما بودم و در عین حال، هیچ خلائی از من سراغ ندارید: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا﴾.^۳ در آیه دیگری خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ «من نام تو را به نیکی بلند کردم.»

در صورتی که معلم و استاد شناخته‌شده باشند، کمتر مورد انکار قرار می‌گیرند: ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾؛^۴ «یا اینکه پیامبرشان را نشناختند [و از سوابق او آگاه نیستند]، پس برای همین او را انکار می‌کنند؟»

شاید دلیل آنکه قرآن دستور می‌دهد افرادی که برای تحصیل هجرت کرده‌اند، بعد از کسب تفقه به منطقه قبلی خود مراجعت کنند، این باشد که مردم منطقه‌شان از آنها شناخت دارند و می‌دانند که آنها از چه خانواده‌ای هستند و حالا که پس از هجرت و تفقه به سوی آنها برگشته‌اند برای انذار و هشدار و نجات آنهاست؛ نه اهداف سیاسی و اقتصادی و امثال آن.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷.

۲. شعراء: ۸۴.

۳. یونس: ۱۶.

۴. شرح: ۴.

۵. مؤمنون: ۶۹.

۱۸. به پست و مقام دل بسته نباشد

ما باید در همه مدیریت‌ها، از جمله مدیریت آموزشی و فرهنگی - تبلیغی، آمادگی جابه‌جا شدن را داشته باشیم.

قرآن در آیه ۸۱ سوره آل عمران می‌فرماید که خداوند از همه انبیا علیهم‌السلام میثاق گرفت، مبنی بر اینکه علی‌رغم داشتن کتاب آسمانی و حکمت، آمادگی جابه‌جایی داشته باشند و اگر بعد از آنها پیامبری آمد، به راحتی مسئولیت را به او واگذار کنند و بدون اخم و قهر به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند. سپس به انبیا فرمود: «آیا اقرار می‌کنید و قول می‌دهید که مسئولیت را با محبت به دیگری تحویل دهید؟» انبیا علیهم‌السلام گفتند: «بله! ما همه اقرار می‌کنیم.» و خداوند فرمود: «پس شاهد باشید و من هم با شما شاهدم.»^۱

آری! در تعلیم و تربیت، نباید به مسئولیت‌ها نگاه مادی داشت. افرادی که کنار می‌روند باید به افرادی که تازه روی کار می‌آیند، کمک کنند؛ کمکی بر اساس ایمان، نه بر اساس رودربایستی و نفاق و تظاهر.

این نحو از مدیریت، از اصول منحصر به فرد اسلام است که هر کس، حتی انبیا علیهم‌السلام آمادگی تفویض مسئولیت را به دیگری داشته باشند و از همان روز نصب، عزل خود را پیش‌بینی کنند. معلم موفق و خدامحور، نه به کلاس، نه به شاگردان، نه به مدرسه، نه به محله و منطقه، و نه به مدیریت دل نمی‌بندد؛ بلکه از سر تکلیف تدریس می‌کند، از سر وظیفه مسئولیت می‌پذیرد و در هر زمانی آمادگی جابه‌جایی و تفویض امور را دارد.

۱۹. آماده پاسخگویی باشد

از ویژگی‌های خوب معلم، حاضر جوابی است. یک معلم باید سؤالاتی را که ممکن است از او

۱. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ «و [به یاد آور] هنگامی که خداوند از پیامبران پیشین پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید. [سپس خداوند] فرمود: آیا به این پیمان اقرار دارید و بار سنگین پیمان مرا [به دوش] می‌گیرید؟ [انبیا در جواب] گفتند: [بلی] اقرار داریم، [خداوند] فرمود: خودتان شاهد باشید و من هم با شما از جمله گواهان‌ام.» آل عمران: ۸۱.

بپرسند، پیش‌بینی کند و جواب آنها را از قبل آماده داشته باشد.

خداوند در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «افراد بی‌خرد در آینده، سؤالاتی درباره قبله از تو خواهند کرد و خواهند پرسید که چرا شما سال‌ها رو به بیت‌المقدس نماز خواندید و حال قبله را از بیت‌المقدس به کعبه تغییر دادید؟ اگر قبله قبلی درست بود، چرا از کار درست دست برداشتید و اگر سال‌ها رو به قبله باطل نماز می‌خواندید، پس اسلام دین کاملی نیست؛ زیرا سال‌ها مردم را در باطل رها کرده بود! قبل از آنکه آنها سؤال کنند، تو جوابش را آماده داشته باش و به آنها بگو مشرق و مغرب برای خداست و او مکان خاصی ندارد.»^۱ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمادگی پاسخگویی داشت.^۲

در جای دیگری نیز خدای تعالی می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾؛^۳ «مشرکین در آینده از تو سؤالاتی خواهند داشت [که تو باید آماده جواب باشی].»
بنابراین، استاد و مربی باید سؤالاتی را پیش‌بینی کنند و پاسخ آنها را از قبل آماده داشته باشند. امروز آن مسئول و استادی ارزش بیشتری دارد که بتواند پاسخگوی سؤالات و نیازها باشد.

۲۰. بصیرت و شناخت عمیق داشته باشد

قرآن کریم بارها فرموده است که مشرکان برای عبادت بت‌های خود، هیچ علم و منطق و استدلالی ندارند؛ به همین دلیل، کار آنها باطل است.

۱. ﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «به زودی بی‌خردان از مردم خواهند گفت: چه چیزی آنها (مسلمانان) را از قبله‌ای که بر آن بودند برگردانید؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.» (بقره: ۱۴۲)
۲. اینکه در ابتدا بیت‌المقدس قبله مسلمانان بود و بعد تغییر یافت، بر اساس دلایلی بود؛ از جمله: وجود بت‌ها داخل کعبه و لزوم تفکیک خط خداپرستان از بت‌پرستان؛ تخصیص پیامبر و امت اسلام به این نشانه که رو به دو قبله نماز بخوانند؛ و آزمایش مردم و روشن شدن اینکه تا چه اندازه تسلیم هستند.
- ولی بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، چون فاصله آن شهر با کعبه (که در آن هنوز بت‌ها وجود داشتند) هشتاد فرسخ بود و دیگر رو به کعبه ایستادن، نشانه احترام به بت محسوب نمی‌شد و به دلیل آنکه یهودیان مدینه بر پیامبر منت می‌گذاشتند و می‌گفتند: «قبله تو همان قبله ماست و معلوم می‌شود که اصل ما هستیم و شما دنباله‌رو ما هستید» و نماز به سوی بیت‌المقدس سبب تحقیر پیامبر شده بود، قبله به دستور خدا عوض شد. ماجرای تغییر قبله در چند آیه ابتدایی جزء دوم مطرح شده است. بر اساس آن آیات، علت این تغییر، استقلال مسلمانان بوده است تا یهودیان نگویند مسلمانان دنباله‌رو ما هستند: ﴿لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ﴾. (بقره: ۱۵۰)

استادی موفق است که بصیرت جامع داشته باشد؛ یعنی هم نیاز جامعه را خوب بشناسد، هم ظرفیت‌ها و استعدادهای مخاطب را بداند، و هم بر آنچه تدریس می‌کند تسلط و بصیرت کامل داشته باشد و تبلیغات او را به پوچی نکشاند.^۱

آری! گاهی به نام کارشناس و متخصص و طرح‌های بین‌المللی، جلوی فطرت‌ها و وجدان‌های بیدار و بصیرت‌ها را می‌گیرند. اکنون که این سطرها را می‌نویسم، ماهی است که زائران خانه خدا در مکه هستند و سال قبل (۱۳۹۴ش) هفت‌هزار نفر در سرزمین منی و در کنار کعبه بر اثر بی‌تدبیری حکام حجاز در فاصله چند ساعت جان باختند. یک سال از جان دادن آنها گذشته است؛ اما گویا همه حقوقدانان و مدعیان حقوق بشر مرده‌اند. حال اگر دُم سگی آمریکایی لای در گیر کند، همه حقوقدانان بشر زنده و بیدار می‌شوند و از حقوق حیوانات دم می‌زنند!

در هیچ زمانی این قدر حقوقدان زیاد نبوده و دانشکده‌های حقوق توسعه نداشته؛ اما در هیچ زمانی مثل الان، حقوق بشر تا این اندازه ضایع نشده است. این بدان خاطر است که علم حقوق وجود دارد، ولی وجدان و بصیرت و شهامت وجود ندارد. همین که رئیس سازمان ملل خواست علیه جنایت‌های سعودی‌ها حرفی بزند، او را با پول خریدند. خود او اقرار کرد که به خاطر پول زبان ما بسته است و این سخن از تلویزیون‌های دنیا پخش شد.

بنابراین وجود علم و اطلاعات به تنهایی کافی نیست. همان‌گونه که وجود آب، به تنهایی رفع عطش نمی‌کند؛ بلکه باید آبی سالم باشد، در ظرفی بهداشتی باشد، و هم انسان اراده نوشیدن آن را داشته باشد.

۲۱. دلسوز شاگردان باشد

میان استاد و شاگرد، به غیر از رابطه علمی باید رابطه عاطفی نیز وجود داشته باشد. یکی از مصادیق ارتباط عاطفی آن است که از حال هم باخبر باشند. اگر پیامبر ﷺ مسلمانان را مدتی نمی‌دید، حال او را از دیگران می‌پرسید. اگر می‌شنید بیمار است، به عیادتش می‌رفت و اگر

۱. شخصی از کفاشی یک جفت کفش درخواست کرد. کفاش آن را دوخت و تحویل داد. خریدار همین‌که کفش را به پا کرد گفت: «کفش برای من تنگ است.» کفاش عصبانی شد و گفت: «من سی سال است کفاش‌ام؛ این کفش تنگ نیست.» خریدار گفت: «من نیز چهل سال است کفش می‌پوشم، نمی‌توانم وجدان خود را به خاطر صنعت کفاشی و تخصص تو نادیده بگیرم!»

می‌شنید مسافر است، در حق او دعا می‌کرد.

در قرآن می‌خوانیم که روزی حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: «من هدهد را نمی‌بینم؛ آیا برای غیبت او دلیلی است یا خودسرانه حضور ندارد؟» پس از لحظاتی هدهد آمد و عذر موجه خود را به حضرت سلیمان علیه السلام گفت و آن حضرت نیز پذیرفت.

شخصی مثل سلیمان که هم مشغله نبوت داشت و هم حکومتی بی‌نظیر را اداره می‌کرد، حتی از یک پرنده کوچک، آن هم در میان هزاران موجود دیگر غافل نمی‌شد. رسالت و سلطنت از مسائل مهم و کلی است؛ اما باعث نمی‌شود که حضرت سلیمان علیه السلام از موجودات کوچک سراغ نگیرد. مسائل مهم نباید انسان را از مسائل جزئی بازدارد.

تفقد از زیردستان، بازدید از آنان و پرس‌وجوی احوالشان، از اصول اسلامی، اخلاقی، اجتماعی، تربیتی و مدیریتی است.^۱

۲۲. واقع‌گرا باشد

از وظایف هر مربی و استاد آن است که واقع‌گرا باشد و نسل نو را نیز واقع‌گرا تربیت کند؛ نه خیال‌گرا، نه غرب‌گرا، نه شرق‌گرا، نه درون‌گرا، نه برون‌گرا، نه فردگرا و نه جمع‌گرا. اشکال دیروز و امروز و فردای بشر، دوری از واقع‌گرایی و تکیه بر موهومات، خیالات، تبلیغات، عناوین، آمار و زرق و برق‌هاست. قرآن کریم که بهترین کتاب تعلیم و تربیت است، در آیات متعددی انسان را به واقع‌گرایی دعوت کرده و فرموده است که قهر و مهر خدای تعالی بر اساس واقعیات است؛ نه آرزوها.

در آیه ۱۲۳ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾؛ «[پاداش و عقاب] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل

۱. تفقد از زیردستان و محرومین از ویژگی‌های علمای بزرگ ماست. یکی از روحانیون در منطقه تبلیغی مریض شد. پزشکی که درمان او به دستش بود، گفت: «به خاطر خاطره خوشی که از یک روحانی دارم به ایشان کمک می‌کنم. من در کودکی در حالی که فقیر و بی‌سرپرست بودم، دچار بیماری لوزیتین شدم و بستری‌ام کردند. نیمه‌های شب، در آن حالت درد و ناامیدی، یک روحانی به نام آیت‌الله فیروزآبادی که مؤسس آن بیمارستان بود، به دیدنم آمد. دستی بر سرم کشید و یک دو ریالی به من داد. اکنون سالیان سال از آن واقعه می‌گذرد؛ اما هنوز طعم شیرین آن خاطره را از یاد نبرده‌ام.» آری! محبت در زمان فقر و بی‌کسی، سال‌ها انسان را اسیر خود می‌کند.

کتاب نیست! هر که بدی کند، بدان کیفر داده می‌شود و جز خدا، برای خویش سرپرست و یآوری نیابد.^۱

عده‌ای که تن به کار نمی‌دهند و زیر بار مسئولیت نمی‌روند و پیشرفت‌های کشور خود را نمی‌بینند، اما فقط زبان به مدح کشورهای غربی می‌گشایند و کشور پیشرفته‌ای را بدون کار و وجدان کاری انتظار می‌کشند، خیال‌گرا هستند.

معلمی که غیرت دینی و ملی دارد، حقایق را تبیین می‌کند؛ هم مشکلات را می‌گوید و هم امتیازات را برمی‌شمرد؛ نقدش نه برای تخریب، بلکه برای سازندگی است؛ فریب تبلیغات دروغین غرب را نمی‌خورد و به آن اوهام و خیالات دل نمی‌سپارد.

۲۳. صبور باشد

داشتن صبر و پایداری، رمز موفقیت هر کاری است؛ به ویژه در تعلیم و تربیت و مسائل فرهنگی. خداوند تعالی به پیامبرش دستور صبر می‌دهد: ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.^۲ همچنین برای مسائل فرهنگی و تربیتی، مثل نماز، به صورت ویژه به صبر سفارش می‌کند: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾؛^۳ «اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن پایداری کن».

نتیجه کار فرهنگی و تربیتی فوری نیست و اگر انسان صبور نباشد، موفق نمی‌شود. صبر و پایداری معلم، ضمن تضمین موفقیت او در عرصه تعلیم و تربیت، به دانش‌پژوهانش نیز درس صبوری و استقامت می‌دهد. رفتار صبورانه استاد درس‌آموز است.

به یکی از مدرسین برجسته قم - که بنده نیز افتخار شاگردی‌اش را داشتم- خبر می‌دهند که همسرش از دنیا رفته است؛ اما ایشان علی‌رغم ناراحتی شدید، حاضر نشد درس را تعطیل کند. بعد از درس، به شاگردان گفت: «جنازه همسرم در خانه است؛ ولی چون درس را مهم می‌دانستم، برای ساعتی جنازه را رها کردم تا پس از درس به امور کفن و دفنش بپردازم.» بسیاری از افرادی

۱. اسلام بر واقعیات استوار است، نه بر خیالات یا تمایلات افراد؛ زیرا در هر گروه و قشری افرادی پرتوقع و امتیازطلب پیدا می‌شوند. رهبران آسمانی باید با قاطعیت در برابر این توقعات بایستند و اعلام کنند که همه مردم در برابر قانون برابرند و اصل عمل است، نه شعار؛ ضابطه است نه رابطه!

۲. مدثر: ۷.

۳. طه: ۳۲.

که در راه تحصیل، تحقیق و تعلیم، صبوری و فداکاری بسیاری کرده‌اند که باید از این الگوهای برجسته تجلیل شود. در این خصوص، نمونه‌های فراوانی وجود دارد.^۱

ناگفته نماند که صبر و تلاش، بستری برای رشد و توفیق است؛ اما همه انسان‌ها و از جمله معلمان و استادان، باید توفیقات خود را از خدا بدانند تا مبادا پیشرفت‌های خود را در اثر زحمت و تلاش خود بپندارند و از خداوندی که فکر و مغز و سلامتی و علم و توفیق به آنها داده است غافل شوند؛ زیرا چه بسیارند افرادی که تحصیل و تدریس بیشتری دارند، ولی به توفیقات لازم دست پیدا نمی‌کنند.

۲۴. درد آشنا باشد

استادی که درد آشنا باشد، موفق‌تر است. برخورد کسی که درد یتیمی و فقر را چشیده باشد، با برخورد کسی که این درد را حس نکرده باشد، فرق دارد. خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «آیا خداوند تو را یتیم و فقیر نیافت و به تو ثروت و ماوا نداد؟ پس اکنون که طعم یتیمی و فقر را چشیده‌ای و درد آشنایی، یتیم و فقیر را از خود طرد نکن.»^۲

اینکه قرآن کریم در مورد انبیاء علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۳، یعنی آنها با جامعه از نزدیک برخورد داشتند. یکی از دلائل سفارش‌های بسیار اسلام در مورد مسجد، ارتباط داشتن مستمر مسلمان با هم و باخبر بودن از مشکلات یک‌دیگر است؛ چون مسجد، تنها جایی است که همه مردم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، مشهور و گمنام، همیشه و در هر شرایطی، بدون اجبار و فقط برای خدا در آن جمع می‌شوند و هیچ فرد و صنفی در مسجد امتیازی ندارد. هرچه این حضور بهتر و بیشتر باشد، کارایی‌اش بیشتر است. در مسجد، مردم با مشکلات افراد و جامعه آشنا

۱. مثلاً آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله به کتابی علاقه‌مند بود و آن را در یک کتاب‌فروشی یافت. از کتاب‌فروش درخواست کرد آن را برای او نگه دارد تا پول آن را تهیه کند. سپس لباس خود را فروخت و با پول لباس آن کتاب را خرید.
 ۲. ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۖ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۖ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۖ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید؟ و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ و تو را تهی‌دست یافت و بی‌نیاز کرد؟ [حال که چنین است] پس بر یتیم قهر و تندی مکن؟ و سائل را از خود مران.» (ضحی: ۱۱-۶)

۳. فرقان: ۲۰.

می‌شوند و به فکر حل آن می‌افتند.

معلم موفق، ارتباط مناسب و مستمری با شاگردان خود دارد تا بیشتر با مسائل و مشکلات آنان آشنا شود و حتی اگر نتواند مشکل و دردشان را درمان کند، لااقل با همدردی و برخورد مناسب، تسکینی بر درد آنها باشد.

۲۵. تکلیف‌گرا باشد

تکلیف‌گرایی یکی از رموز توفیق و تأثیر است. معلم باید همیشه به فکر وظیفه خود باشد و ببیند که در شرایط و محیط فعلی، با وجود همه نارسایی‌ها و مشکلات، چه کاری می‌تواند انجام دهد.

یک معلم وظیفه‌گرا باید بداند که همراهی نکردن دیگران، تکلیف او را ساقط نمی‌کند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى﴾^۱؛ «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم. برای خدا قیام کنید؛ دو نفر، دو نفر و یک نفر، یک نفر».

گاهی انسان به وظیفه‌اش چنان یقین دارد که حجت بر او تمام می‌شود. در این صورت، حتی اگر هیچ همراهی نباشد، باید به تنهایی اقدام کند. مثلاً اگر کسی در شب عید فطر ماه را ببیند، روز بعد برای او عید فطر است؛ اگرچه تمام مراجع عظام بگویند که برای ما ثابت نشده است.

آیت‌الله شهید سعیدی رحمته‌الله در یکی از سال‌های حیات خود، در شب جمعه اول ماه رجب - که «لیله الرغائب» نام دارد- برای زیارت امام رضا علیه‌السلام از تهران به مشهد آمد؛ اما هنوز به سمت حرم نرفته بود که یکی از دوستانش را دید و او به ایشان گفت: «ما شب‌های جمعه، روحانیون را برای اقامه نماز جماعت و تبلیغ به روستاهای اطراف مشهد می‌فرستیم؛ اما برای یکی از روستاها روحانی پیدا نکردیم.» ایشان با خود گفت: «ثواب آموزش دین به روستاییان بیش از زیارت امام رضا علیه‌السلام در این شب جمعه است.» و با اینکه از تهران به قصد زیارت آمده بود، به جای حرم، به سمت روستا حرکت کرد و به تکلیف معلمی‌اش عمل نمود.

ظرفیت انسان باید با زیاد شدن علم بیشتر شود. افرادی که روح کوچکی دارند، با کسب کمترین تحصیلات برای خود و دیگران دردرس ایجاد می‌کنند. قرآن کریم به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن» و نمی‌فرماید: «رب زد علمی». در جمله «زدنی علماً» توسعه روح نهفته شده؛ یعنی زیاد شدن خود من از طریق تحصیل؛ ولی در «زد علمی» سخن از زیادی علم است؛ بدون توسعه روح.

نه تنها علم، بلکه هر نعمتی نیاز به ظرفیت دارد؛ چراکه اگر آن نعمت را بدون ظرفیت لازم به ما بدهند، اسباب دردسر می‌شود. مثلاً اگر کسی به پول زیادی برسد، در حالی که ظرفیت آن را ندارد، از پول خود مغرور می‌شود؛ به گونه‌ای که امام صادق ﷺ به داود رقی فرمودند: «ای داود! اگر دست خود را تا مرفق، در دهان افعی (اژدها) بگذاری، بهتر از حاجت خواستن از نداری است که دارنده شده است.»^۲ حضرت علی ﷺ نیز می‌فرماید: «سزاوار است که عاقل از مستی پول و قدرت و علم و مدح و جوانی بپرهیزد که هر کدام از این مستی‌ها بوی ناخوشی دارد؛ عقل را می‌رباید و وقار را سبک می‌کند.»^۳

آری! هرچه معلومات و جایگاه علمی و مدرک انسان بالا می‌رود، باید ظرفیت روحی و درونی او هم توسعه پیدا کند. اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا ثروت او را مغرور می‌کند،^۴ یا قدرت او را مغرور می‌کند،^۵ یا علم؛^۶ ولی اگر ظرفیت باشد، حتی اگر هر سه نعمت در یک نفر جمع شود، به آن مغرور نمی‌شود؛ چون همه را از خداوند می‌داند، نه خود.^۷

۱. طه: ۱۱۴.

۲. اَبی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا دَاوُدُ تُدْخِلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْخَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ.» (تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۲۹)

۳. قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُحْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْخِفُ الْوَقَارَ.» (غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۷۹۷)

۴. چنانکه قارون می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. (قصص: ۷۸).

۵. چنانکه فرعون می‌گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِصْرَ﴾. (زخرف: ۵۱).

۶. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد: ﴿آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾. (اعراف: ۱۷۵)

۷. چنانکه حضرت سلیمان می‌فرمود: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (نمل: ۴۰) و حضرت یوسف می‌فرمود: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي

۲۷. منضبط باشد

سراسر جهان خلقت بر محور نظم است. همه چیز در نظام هستی، منظم، قانون مند و تفکیک شده است و در همه ارکان آن هماهنگی کامل به چشم می خورد. بهترین و ساده ترین دلیل بر توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است؛ به عبارت دیگر، مهم ترین راه خداشناسی، مشاهده نظم موجود در عالم است.^۱

در عبادات نیز جلوه هایی از نظم به چشم می آید. در حج نظم عجیبی وجود دارد؛ مدار معین، تعداد معین، وقت معین، جهت معین و هدف معین. در نماز، زمان بندی اوقات منظم است. صف های نماز جماعت، با هم سجده رفتن، با هم نشستن، با هم قیام کردن، با هم سکوت کردن، با هم دعا کردن، جلو و عقب نیفتادن در نماز، قبل از وقت نماز نخواندن و نماز را به خارج از وقت نسپردن و...، همه، جلوه ای از نظم هستند.

واژه «صف» که به معنای نظم و انضباط است، هفت بار در قرآن آمده است. یکی از وصیت های حضرت علی علیه السلام سفارش به نظم در کارهاست: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم؛^۲ شما دو فرزندم و همه فرزندان و خانواده ام و تمام کسانی که در طول تاریخ، نامه من به آنها می رسد را به تقوا و نظم در کارها سفارش می نمایم.» یکی از رموز موفقیت بزرگان ما نظم است. امام خمینی رحمه الله به قدری منظم بودند که برای خوابیدن، غذا خوردن، مطالعه کردن، شنیدن اخبار، مناجات کردن و هر کار دیگری وقت مشخص داشتند؛ به طوری که اهل منزل، وقت و ساعت را از روی کارهای ایشان متوجه می شدند!^۳ مقام معظم رهبری - دام ظلّه - می فرمودند: «یک بار جلسه ای که خدمت امام رحمه الله داشتیم، طول کشید.

مِنْ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ. (یوسف: ۱۰۱)

۱. این دلیل، در علم عقاید «برهان نظم» نامیده می شود. وجود هماهنگی میان اجزای یک ساختمان، مقاله های یک کتاب و سطرهای یک نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده و نویسنده آنهاست. اگر سه نقاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سومی پایش را بکشد، سپس سه برگه را از سه نقاش بگیریم و به هم پیوند دهیم، هرگز نقش سر و شکم و پا با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود. آری! وجود هماهنگی، توازن، تناسب و زمان بندی بسیار دقیق در آفرینش، بهترین و ساده ترین دلیل بر یکتایی خالق آن است.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. سرگذشت های ویژه، ج ۲، ص ۶۱.

امام نگاهی به ساعت کرد و فرمود: وقت قدم زدن است. سپس فرمود: اگر به زندگی و رفتارمان نظم بدهیم، فکرمات هم طبعاً منظم می‌شود.^۱

همچنین روزی حضرت امام علیه السلام در مسجد سلماسی به شاگردان فرمودند: «اگر می‌خواهید به درس من بیایید، باید منظم باشید و همگی جلوی در مسجد به هم برسید؛ حتی فاصله منزل تا مسجد را باید حساب کنید.»

معلم با نظم خود به دیگران نیز درس نظم می‌دهد. حضور به موقع در کلاس یا جلسه، اتمام به موقع درس یا سخنرانی، رعایت سیر بحث و عدم تشتت در ارائه مباحث، سبب جلب توجه مخاطبان و ایجاد جاذبه برای آنها می‌شود.

۲۸. عزم قوی داشته باشد

داشتن عزم در سه آیه از قرآن کریم، کلید موفقیت معرفی شده و در هر سه آیه، صبر، نشانه عزم دانسته شده است.^۲

از آیه دوازده سوره فاطر به دست می‌آید که بعضی دریاها شور و بعضی شیرین هستند؛ اما اگر انسان ماهیگیر باشد، می‌تواند از هر دو دریا صید کند؛ اگر ناخدا باشد، می‌تواند در هر دو دریا کشتی‌رانی کند و اگر غواص باشد، می‌تواند از هر دو دریا، لؤلؤ و مرجان به دست آورد.^۳ آری! شرایط مختلف در افراد ماهر، جوهردار، مصمم و باعزم و اراده، خیلی تأثیر ندارد.

۱. مجله نور علم، ص ۳۱.

۲. الف: ﴿وَأِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و اگر صبری و پرهیزکاری پیشه کنید، پس قطعاً آن [صبر، نشانه‌ای بر] عزم استوار شما در کارهاست.» (آل عمران: ۱۸۶)

ب: ﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این [صبر] از امور واجب و مهم است.» (لقمان: ۱۷)

ج: ﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و البته کسی که صبر نماید [و مجرم را ببخشد] همانا این از کارهای استوار است.» (شوری: ۴۳)

۳. ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حُلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرُ لِيَتَّعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «دو دریا یکسان نیستند، این یکی شیرین، لطیف و نوشیدنش گواراست، و آن یکی، شور و تلخ است، ولی شما از هر دو، گوشت تازه می‌خورید و زیور [و مروارید] بیرون می‌آورید و می‌پوشید. کشتی‌ها را در آن می‌بینی که امواج را می‌شکافند تا از فضل او [روزی] طلبید و شاید شکرگزار باشید.» (فاطر: ۱۲)

بسیاری با وجود امکانات، مانند استاد، کتابخانه، کامپیوتر، اینترنت و امثال آن، به خاطر نداشتن اراده و جرأت موفق نیستند و در مقابل، افراد زیادی به خاطر عزم قوی در هر شرایطی به رشد خود ادامه می‌دهند.

چه بسیار کسانی که با اقل امکانات، ده‌ها و صدها کتاب علمی نوشتند یا کویری را به مزرعه پرمحصول تبدیل کردند و افرادی که با همه امکانات، نه صفحه‌ای نوشتند و نه از باغچه خانه خود، محصولی برداشتند. چه بسا افرادی که با قرض گرفتن کتاب از این و آن، دانشمند شدند و افرادی که در کنار مجهزترین کتابخانه‌ها به جایی نرسیدند. بنابراین، امکانات و تسهیلات در پیشرفت‌ها اثر دارد، ولی آنچه مهم‌تر از امکانات است، عزم و اراده انسان‌هاست.^۱

نباید بگذاریم که شکست‌ها در عزم و صبر ما خللی وارد کنند؛ چراکه شکست لحظه‌ای نشانه شکست ابدی نیست. اگر شما تبری را روی چوبی زدید و نشکست، نه چوب را دور می‌اندازید، نه تبر را؛ بلکه آنقدر می‌زنید تا چوب ترک بردارد. همچنین اگر دری باز نشود، کلیدهای مختلف را امتحان می‌کنید تا باز شود.

از مسائل مهم در تدریس و تربیت، عزم و اراده استاد و تلقین آن به شاگرد و تمرین دادن شاگردان به کارهای پرحوصله است. وقتی در هندوستان بودم، وزیر آموزش و پرورش آنجا می‌گفت: «ما هفتاد هزار مدرسه داریم که نیمکت و حصیر ندارند و بچه‌ها روی خاک درس می‌خوانند، ولی به دنیا دکتر صادر می‌کنیم!»

۳۹. به هدف ایمان داشته باشد

معلم و مربی، باید به هدف خود ایمان داشته باشند. ایمان به هدف و یقین به درستی راه، دلیل اصلی مقاومت انبیاء علیهم‌السلام و مبارزه‌طلبی آنان بود.^۲ ایمان داشتن به هدف، انسان را قدرتمند

۱. حکیمی می‌گفت اگر انسان بخواهد کاری را بکند، راهش را پیدا می‌کند و اگر نخواهد، بهانه‌اش را!
 ۲. «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّ كَيْدَ عَالِيكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكُّرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ»؛ «و بر آنان سرگذشت نوح را بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن و موقعیت من [در میان شما] و یادآوری‌ام نسبت به آیات خداوند بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است، پس [بدانید که] من تنها بر خداوند توکل کرده‌ام [و از چیزی هراس ندارم]. پس

می‌کند.^۱

قرآن در ستایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾؛^۲ «پیامبر به وحی‌ای که به او می‌شد ایمان داشت.» لذا وقتی مشرکین مکه به آن حضرت پیام دادند که «اگر همسر یا ثروت می‌خواهی، ما به تو می‌دهیم؛ به شرط آنکه دست از ادعای خود برداری»، ایشان فرمود: «اگر خورشید را در دست راستم بگذارند و ماه را در دست چپم، دست از هدفم برنمی‌دارم.»^۳

حضرت علی علیه السلام چنان ایمان محکمی داشت که می‌فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۴ اگر پرده‌ها برداشته شود و کنار رود، چیزی بر یقین من اضافه نمی‌شود.» هیچ چیز نمی‌تواند انسانی را که به هدف و راه خود مؤمن و علاقه‌مند است، دلسرد کند. ممکن است یک معلم یا استاد یا مربی در تنگنای زندگی مادی قرار بگیرند و احساس کنند که دیگران در رفاه بیشتری هستند، ولی ایمان و علاقه به کار، آنها را دلسرد نخواهد کرد. همان‌گونه که والدین به خاطر علاقه به فرزند، هرگز نسبت به او کوتاهی نمی‌کنند؛ خواه فرزندشان پسر باشد یا دختر، زشت باشد یا زیبا، کوچک باشد یا بزرگ، فقیر باشد یا غنی، مشهور باشد یا گمنام، در شرایط سخت باشد یا رفاه!

۳۰. عادل باشد

استادی موفق است که مخاطبین او را عادل بدانند و ضوابط را فدای روابط و دوستی‌ها نکند. دقت در آیات قرآن کریم این نکته را برای ما روشن می‌کند؛ مثلاً خدای تعالی به نوح علیه السلام

شما و شریکانتان فکرتان را جمع کنید تا چیزی از کارتان بر شما پوشیده نماند، سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلت من ندهید!» (یونس: ۷۱) نقل شده است که امام حسین علیه السلام نیز قبل از ظهر عاشورا این آیه را بر سپاه کوفه خواند. (موسوعة کلمات الامام)

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾؛ «و به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [تابودی] بت‌هایتان خواهم کشید.» (انبیاء: ۵۷)

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. فَقَالَ: «لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ...» (بحار/الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲)

۴. بحار/الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^۱: «پسر تو به خاطر اعمال غیر صالحش از تو نیست.» و به حضرت لوط علیه السلام فرمود: ﴿إِلَّا أَمْرَاتُكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^۲: «ما همسر تو را از قهر خود نجات نمی‌دهیم.» همچنین خدای تعالی در قرآن با تندترین کلمات از عموی پیامبر یاد کرده است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۳: «بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد.»

پیامبر رحمت که تجسم آیات الهی و معلم بزرگ زندگی بود نیز دلها را با گفتار و رفتار عادلانه‌اش جذب می‌نمود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ لِحَفَظَتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ؛ رسول خدا نگاهشان را به طور مساوی بین اصحاب خود تقسیم می‌کردند و گاهی به این نگاه می‌کردند و گاهی به آن.»^۴

استاد و معلم باید در خواندن نام افراد و نحوه ارتباط با آنان عادلانه رفتار کنند و کلمات یکسانی را در خطاب با همه به کار ببرند. اگر پلیس راهنمایی به ماشین‌های شیک و گران قیمت بگوید: «بفرمایید کنار»، به ماشین‌های متوسط بگوید: «برو کنار» و به ماشین‌های ارزان قیمت یا مدل پایین بگوید: «بکش کنار»، در این فضای بی‌عدالتی، افراد نمی‌توانند رشد صحیحی داشته باشند.

۳۱. حامی محرومان باشد

یکی از کمالات مربی و معلم و استاد، حمایت از محرومان است. بیشترین یاران و پیروان

۱. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْذُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ «[خداوند در پاسخ] فرمود: ای نوح! او [در واقع] از خاندان تو [و نبوت] نیست، او [دارای] عمل ناشایستی است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه، همانا من تو را موعظه می‌کنم که [مبادا] از جاهلان باشی.» (هود: ۴۶)

۲. «وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتُكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ «و هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از آمدنشان بدحال شد و دستش [از حمایت آنان در برابر بدکاران] کوتاه گردید. [فرشتگان] گفتند: ترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان [در عذاب] است.» (عنکبوت: ۲۳)

۳. مسد: ۱. در ادامه آیه آمده است: «نه دارائی‌اش و نه آنچه به دست آورد، به حالش سودی نکرد* به زودی به آتشی شعله‌ور درآید* [همراه] زنش، آن هیزم‌کش [و آتش‌افروز]* [در حالی که] در گردنش ریشمانی از لیف خرماسست.» (مسد: ۵-۲)

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۱.

رسولان الهی در طول تاریخ، مستضعفان و محرومان بوده‌اند و بیشترین سختی رسالت انبیاء علیهم‌السلام نیز بر دوش آنان بوده است.

بنابراین مبلغ و مربی و معلم باید از آنان حمایت کنند و از طرد آنان بپرهیزند: ﴿وَلَا تُطْرِدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ «و کسانی را که بامداد و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند، در حالی که رضای او را می‌طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنان بر عهده تو نیست و از حساب تو نیز چیزی بر عهده آنان نیست که طردشان کنی و در نتیجه از ستمگران شوی.»

کافران همیشه سعی کرده‌اند که پیروان مستضعف رسولان را انسان‌های بی‌مقدار معرفی کنند: ﴿وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا﴾^۲؛ «و ما تنها اشخاص پست و بی‌مقدار را می‌بینیم که از تو پیروی می‌کنند.» و همیشه انتظار داشته‌اند که رسولان آنان را از خود طرد کنند؛ ولی فرستادگان خدا می‌گفتند: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ «و من هرگز آن مردم باایمان را [هر چند به نظر شما فقیر و بی‌چیز باشند] از خود دور نمی‌کنم.»

اگر استاد در دانشا باشد، به محرومین توجه خواهد داشت. مبلغ و معلم باید بدانند که بی‌توجهی به محرومان و روی گرداندن از ایشان، توبیخ خداوند بزرگ را به دنبال دارد: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۴؛ «چرا عبوس و ترش‌رو گشت * از اینکه آن نابینا به حضورش آمد؟»

۱. أنعام: ۵۲.

۲. هود: ۲۷.

۳. هود: ۲۹.

۴. عبس: ۲-۱. بر اساس روایات اهل سنت، شخصی به نام عبدالله بن ام‌مکتوم که فردی نابینا بود، به مجلس پیامبر وارد شد؛ در حالی که آن حضرت با بزرگان قریش همچون ابوجهل و عتبه جلسه داشت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. او که نابینا بود و حاضران را نمی‌دید، مکرر از پیامبر می‌خواست که قرآن بخواند تا او حفظ کند. لذا نوعی کراهت و ناراحتی در چهره آن حضرت ظاهر شد. در اینجا بود که آیات اولیه سوره عبس نازل شد و آن حضرت را مورد عتاب و سرزنش قرار داد. البته در آیات مورد بحث، دلالت روشنی بر اینکه آن شخص عبوس پیامبر بوده است وجود ندارد و فقط در روایات اهل سنت وارد شده است. اما بر اساس روایتی که از امام صادق علیه‌السلام رسیده، این آیات در شأن مردی از بنی‌امیه نازل شده که در محضر پیامبر بوده است و به هنگام ورود ابن‌مکتوم، چهره درهم کشید و روی گرداند. (تفسیر المیزان)

۳۲. توکل داشته باشد

استاد و مربی هم باید مثل دیگران تلاش کنند و از ابزار و تخصص بهره گیرند، اما در عین حال، راهی را برای امور پیش‌بینی نشده باز کنند.

خداوند به پیامبرش می‌فرماید اگرچه تو تبلیغ دین می‌کنی، اما هدایت به دست ماست: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱ «[ای پیامبر!] همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی [و به مقصد برسانی]، بلکه این خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به ره‌یافتگان آگاه‌تر است.»

در جای دیگری نیز به پیامبر عزیزش می‌فرماید که در جبهه تیراندازی از توست؛ ولی اثرگذاری از ماست.^۲ درست مثل کسی که تحت تعلیم رانندگی است؛ گاز و ترمز را در اختیار دارد، ولی همه کاره نیست. ممکن است گاز بدهد، ولی مربی او ترمز می‌کند و بالعکس.

چه بسا استاد و شاگرد نهایت کوشش خود را می‌کنند؛ اما در جلسه درس یا امتحان آموخته‌هایشان از ذهنشان می‌رود یا بالعکس؛ نکاتی به ذهن معلم می‌رسد که اصلاً به آنها فکر نکرده بود و دانش‌آموز مسئله مهمی را در جلسه امتحان حل می‌کند که از حل آن عاجز بوده است.

آری! توجه به اسباب و تلاش کردن لازم است؛ اما انسان نباید با استاد، کتاب، آزمایشگاه، ابزار کمک‌آموزشی، حافظه و توانایی‌های دیگر، مغرور و از خدا غافل شود. ما باید با هر مقدار تلاش و سرمایه ذهنی، مالی، طبقاتی، اجتماعی و... که داریم، پیوسته به خدای تعالی توکل کنیم.

۳۳. بانشاط باشد

داشتن نشاط هم در روح انسان اثر دارد، هم در تولیدات او و هم در پاداش معنوی‌اش. قرآن

۱. قصص: ۵۶.

۲. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلَئِن لَّا يُلَاحِظَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «شما [با نیروی خود]، آنان [کفار] را نکشتید، بلکه خداوند [با امدادهای غیبی] آنها را به قتل رساند. [ای پیامبر!] آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند [تا کافران را مرعوب کند] و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند بسیار شنوا و داناست.» (أنفال: ۱۷)

کریم از نمازِ باکسالت و زکاتِ باکراحت انتقاد کرده است: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^۱ «و نماز را جز از روی کسالت و بی‌حالی به جا نمی‌آورند و جز از روی کراحت و بی‌میلی انفاق نمی‌کنند».

نداشتن نشاط یک آفت است و معصومان از آن به خدا پناه می‌بردند؛ چنانکه امام صادق علیه السلام عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ»^۲.

پژوهشگران بر اساس تحقیقات به این نکته پی برده‌اند که نگاه کردن به کسی که بانشاط غذا می‌خورد، اشتهاآور است؛ اما نگاه به کسی که برای نمایش غذا می‌خورد، در اشتها تأثیری ندارد.

اگر ایمان و نشاط باشد، انسان در کار خود نه تأخیر دارد، نه به مزد و پاداش فکر می‌کند، نه کم‌کاری می‌کند، نه از کار خود گلایه می‌کند، نه کار خود را با دیگران مقایسه می‌کند، نه منتظر ساعت اتمام کار است، نه از تعطیلات لذت می‌برد، نه در تعلیم کار خود به دیگران بخل می‌ورزد، نه مسئله‌ای را کتمان می‌کند، نه برای بازنشستگی روزشماری می‌کند و نه نیاز به بازرس و تشویق دارد؛ اما اگر نشاط نباشد، با وجود انواع دوربین‌های پیدا و مخفی، بازرسان شناخته‌شده و شناخته‌نشده، تشویق‌ها و توبیخ‌ها، و رقابت‌ها و حسادت‌ها، خود را نشان خواهد داد.

اسلام حتی در عبادات و مناجات هم بر مسئله نشاط تأکید کرده است. امام سجاد علیه السلام در سحرهای ماه رمضان و در دعای ابوحزمه ثمالی از بی‌نشاطی در عبادت گلایه‌ها کرده، سپس انواع احتمالات را برای علت بی‌نشاطی در عبادت و دعا مطرح و با سوز و گداز، بی‌نشاطی خود را تحلیل کرده است.^۳

۱. توبه: ۵۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳. «لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحْفَافًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرَضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدَرْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَاوِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَبَيَّنْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَجَرُمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَقِيَّةَ حَيَاتِي مِنْكَ جَارَيْتَنِي؛ شاید مرا از در خانه‌ات طرد می‌کنی، و شاید مرا از خدمت به خودت دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من حق تو را سبک شمرده‌ام پس من را از درگاه خود دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من از یاد تو

به هر حال، نشاط و انگیزه، مسبب موفقیت در دنیا و تقرب در آخرت خواهد شد.^۱ تدریس بانشاط، هم درس را شیرین می‌کند و هم به دانش‌آموزان و دانشجویان نشاط می‌بخشد.

اعراض می‌کنم پس با من قهر می‌کنی، شاید مرا دروغگو می‌بینی و مرا از کار برکنار می‌کنی، شاید مرا ناسپاس می‌بینی و مرا از لذت مناجات محروم می‌کنی، شاید به خاطر اینکه من در میان علمای ربانی حضور ندارم مرا ذلیل می‌کنی، یا شاید مرا می‌بینی که جزء غافلین‌ام پس مرا از رحمت خودت مأیوس می‌کنی، یا شاید می‌بینی که من با افرادی یاهوه‌گو الفت و انس می‌گیرم پس مرا به آنها وا می‌گذاری، شاید دوست نداری صدای مرا بشنوی و مرا از درگاه خودت دور می‌کنی، یا به خاطر گناهانم مرا مکافات می‌کنی، یا به خاطر نداشتن حیا مرا مجازات می‌کنی.»

۱. این جانب کتابی در مورد انگیزه و نشاط نوشته‌ام و به ۱۱۰ عامل آن اشاره کرده‌ام.

فصل سوم:

وظایف معلم

برای موفقیت در عرصهٔ تعلیم و تربیت باید نکات و مطالبی را مدنظر قرار داد تا بتوان بهره بیشتری از آموزش‌ها گرفت. ما در این فصل، به برخی از «بایدهای معلمی» اشاره می‌نماییم.

۱. آغاز کار با نام خدای متعال

استمداد از خداوند تعالی و شروع کار با نام حضرت حق - عزّ اسمّه - سبب برکت و موفقیت است. ذکر «بسم الله» در آغاز کار و تدریس، بیانگر حقایقی خواهد بود؛ از جمله آنکه:

- «بسم الله» نشانگر رنگ و صبغه الهی کار ما و بیانگر جهت‌گیری توحیدی ماست.
- «بسم الله» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن، رمز کفر، و قرین کردن نام خدا با نام دیگران، نشانه شرک خواهد بود. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جای نام او.^۱

- «بسم الله» رمز بقا و دوام است؛ زیرا هر چه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است.^۲
- «بسم الله» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمان و رحیم است عشق می‌ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می‌کنیم؛ چراکه بردن نام او سبب جلب رحمت است.
- «بسم الله» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.
- «بسم الله» گام اول در مسیر بندگی و عبودیت است.
- «بسم الله» موجب فرار شیطان است. کسی که خدا را به همراه داشته باشد، شیطان در او تأثیر نخواهد گذاشت.

۱. نه فقط ذات او، بلکه نام او نیز از هر شریکی منزّه است؛ «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (اعلی: ۱). حتی آوردن نام حضرت محمد ﷺ در کنار نام خدا برای حسن مطلع کارها ممنوع است. (اثبات/الهدایة، ج ۷، ص ۴۸۲)

۲. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸)

- «بسم الله» عامل قداست یافتن کارها و بیمه شدن آنهاست.
- «بسم الله» ذکر خداست؛ یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام.
- «بسم الله» بیانگر انگیزه ماست؛ یعنی خدایا هدف من تنها تو هستی، نه مردم، نه طاغوت‌ها، نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها.
- امام رضا علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ» به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر است.^۱

۲. عملی بودن درس‌ها

درس عملی عمیق‌تر از درس غیرعملی است. متأسفانه ما از زبان خود و گوش مردم خیلی انتظار داریم و این غلط است. به قول شاعر، «دو صد گفته، چون نیم‌کردار نیست». امام صادق علیه السلام فرمودند: «با غیر زبان خود مردم را دعوت نمایند.»^۲

شاگردان و اطرافیان ما قبل از آنکه به حرف‌های ما توجه کنند، به رفتار ما توجه، و از آن تأسی می‌کنند. لذا دعوت معلم باید عملی باشد؛ یعنی قبل از اینکه مردم را به انجام کارهای خوب دستور دهد، خودش آن اعمال را انجام دهد و قبل از نهی مردم از اعمال زشت و ناروا، خودش آن اعمال را ترک کند. چنانکه رسولان الهی نیز چنین می‌کردند: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ... وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأُكُمْ عَنْهُ...﴾^۳؛ «[شعیب] گفت: ای قوم من!... و من نمی‌خواهم با آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، مخالفت کنم [و آن را مرتکب شوم].»

خداوند متعال هنگامی که می‌خواهد فرمان صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را صادر کند، می‌فرماید: «من و ملائکه‌ام دائماً بر پیغمبر درود می‌فرستیم»، سپس دستور می‌دهد: «ای اهل ایمان! شما هم بر او صلوات بفرستید.»^۴ یعنی کسی که می‌خواهد دستوری بدهد، باید خودش قبلاً به آن عمل کرده باشد.

۱. تفسیر راهنما.

۲. قال الصادق علیه السلام: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِيكُم». (کافی، ج ۲، ص ۷۸)

۳. هود: ۸۸.

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. (أحزاب: ۵۶)

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛^۱ «چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟» و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۲ «آیا مردم را به نیکی سفارش می‌کنید، در حالی که خودتان را فراموش کرده‌اید؟»

در تاریخ می‌خوانیم که تعداد کسانی که با عمل پیامبر ﷺ به اسلام گرویدند، بیش از کسانی بود که با سخنرانی به اسلام گرویدند.

البته شرط امر به معروف و نهی از منکر، عمل خود انسان نیست. یعنی اگر منکری را دیدیم، باید از آن نهی کنیم؛ گرچه خودمان آن منکر را انجام دهیم. ولی شرط اثر سریع و عمیق، عمل خودمان است. یعنی زمانی نهی از منکر ما اثر دارد که خودمان اهل آن منکر نباشیم؛ البته امر به معروف و نهی از منکر در همه حال برکاتی دارد.^۳

معلم موفق، امام و رهبر و الگوی دیگران است؛ لذا اعمال او بسیار تأثیرگذار است^۴ و باید در همه کارها پیشگام باشد و قبل از تعلیم دیگران به تعلیم خود بپردازد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار مورد غضب است که چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید.» (صف: ۲-۳)

۲. بقره: ۴۴.

۳. برخی از برکات آن چنین است:

اول؛ نهی از منکر از سوی افرادی که خودشان اهل منکرند، نوعی تلقین به خود آنهاست و موجب می‌شود که آن منکر را انجام ندهند.

دوم؛ هر کس می‌خواهد که امر و نهی او مؤثر باشد، از درون احساس می‌کند که خودش باید به آن عامل باشد تا دیگران هم به آن عمل کنند، و شاید برای عمل دیگران، خود دست از منکر بکشد.

سوم؛ فضای جامعه باید مملو از آزادی بیان باشد، نه ترس و خفقان و سکوت. اینکه در اسلام، نهی از منکر از کسی که خودش منکرانی دارد ساقط نیست، برای آن است که فضای آزادی بیان، احساس مسئولیت، غیرت دینی، اصلاح جامعه، دلسوزی برای معروف و تنفر از منکر، فضای جامعه را فضایی مذهبی کند؛ همانگونه که صدای اذان در شهر و روستا نشانه فضای اسلامی است، گرچه بسیاری با صدای اذان به مسجد نمی‌آیند و به نماز نمی‌ایستند.

۴. برای مثال اگر معلم در کوچه پوست موزی ببیند و با نوک پا آن را کنار بزند تا کسی زمین نخورد، شاگردان با دیدن این حرکت، دیگر پوست موز در کوچه و خیابان نمی‌اندازند. یا اگر مدیر اداره چراغ‌های اضافی را خاموش کند، سایر کارمندان تکلیف خود را می‌فهمند. همچنین اگر مسئولان مملکتی در صف اول نماز جمعه و جماعات باشند، نمازخانه‌ها و مساجد پر می‌شود. و بر عکس؛ اگر چهره‌های سرشناس خلافی انجام دهند، راه گناه را برای دیگران باز می‌کنند. در حدیث می‌خوانیم: «هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود، قبل از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود؛ چون عالم با گناه خود، راه خلاف را برای دیگران آسان می‌کند.»

فرمودند: «بر هر کس که خود را امام و پیشوا قرار داده، لازم است که قبل از تعلیم دیگران، خود را آموزش بدهد و تأدیب او به رفتارش باشد؛ قبل از آنکه به زبانش باشد.»^۱

در تاریخ می‌خوانیم: حضرت علی علیه السلام با یک مسیحی هم‌سفر شدند. در جایی از مسیر به یک دوراهی رسیدند که راهشان را از هم جدا می‌کرد؛ اما حضرت علی علیه السلام در مسیری که آن فرد مسیحی باید می‌رفت حرکت کرد. مسیحی به ایشان گفت: «راه شما از آن جاده است.» امام فرمود: «می‌دانم! لکن اسلام سفارش کرده است که هرگاه دو نفر هم‌سفر شدند، نسبت به یک‌دیگر حقی پیدا می‌کنند و من خواستم به خاطر حقی که بر گردنم دارید، تا جایی شما را بدرقه کنم.» مسیحی به خاطر این برخورد حضرت، مسلمان شد.^۲

تقیّد به احکام الهی و مسائل معنوی، پیش‌دستی در سلام کردن، رعایت نظم، تواضع، احترام به پیشکسوتان تعلیم و تربیت، پرهیز از خودستایی و... بر دانشجو و متعلّم تأثیر می‌گذارد؛ آن‌گونه که رفتار و گفتار منفی معلم، تأثیر سوء خواهد گذشت.

هرچه جایگاه اجتماعی معلم بالاتر باشد، تأثیرگذاری‌اش بیشتر خواهد بود؛ لذا قرآن کریم به زنان پیامبر اکرم صلوات الله علیه - که از موقعیت اجتماعی و مذهبی بالایی برخوردار بودند - می‌فرماید: «ای زنان پیامبر! حساب شما از سایر زنان جداست. اگر هریک از شما خلافی انجام دهد، دو برابر دیگران کیفر خواهد دید؛ همان‌گونه که هریک از شما که در برابر خداوند تعالی و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، از پادش دو برابر برخوردار خواهد بود.»^۳

۳. شهادت در گفتن «نمی‌دانم»

یکی از کارهای خوب معلم و مربی، بلکه هر انسانی، آن است که اگر چیزی را نمی‌داند، با کمال صراحت و صداقت بگوید: «نمی‌دانم»؛ همان‌گونه که فرشتگان به خدا گفتند: ﴿لَا عِلْمَ لَنَا

۱. وَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - [فَعَلَيْهِ أَنْ يُبَيِّدَ] فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ.» (نهج البلاغه، ص ۴۸۰)

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۷.

۳. ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ وَ مَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا. (احزاب: ۳۰-۳۱)

إِلَّا مَا عَلَّمْنَا»؛^۱ «ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مأمور بود که اگر چیزی را نمی‌داند، به آن اذعان کند: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾؛^۲ «بگو: من نمی‌دانم که آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است، یا پروردگارم برای تحقق آن مدتی [طولانی] قرار می‌دهد.» آن حضرت گاهی در پاسخ سؤالات مردم می‌فرمود: «در این باره به من وحی نشده است، صبر کنید تا حکم خدا ابلاغ شود.»

معلم صداقت خود را با «نمی‌دانم» به رخ می‌کشد و همین کار، ضمن جلب اعتماد مخاطبان، او را در نگاه آنها محبوب می‌کند؛ چراکه با جواب بی‌اساس و حرف بی‌دلیل، ذهن آنها را آشفته نمی‌کند و سلامت محیط آموزشی را بالا می‌برد.

این روحیه در هر شعلی برکات فراوانی به همراه خواهد داشت؛ اگر پزشکی که یک بیماری را تشخیص نمی‌دهد بگوید: «نمی‌دانم»، با جان و مال مردم بازی نمی‌شود و اگر کسانی که مسئولیت می‌پذیرند، صادقانه بگویند: «من توان این مسئولیت را ندارم» بسیاری از مشکلات پیش نخواهد آمد. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام اذعان کرد به تنهایی توان هدایت فرعون را ندارد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾؛^۳ «و از خاندانم [یاور و] وزیری برایم قرار بده* برادرم هارون را* [و این گونه] پشت مرا با او استوار ساز* و او را در کارم شریک گردان.»

اینکه کسی ندانسته جواب بدهد، نشانه جهالت اوست؛ اما اینکه به راحتی و راستی بگوید: «نمی‌دانم»، نشانه برخورداری او از نصف علم است؛ چراکه علی علیه السلام فرمود: «قَوْلُ لَا أَعْلَمُ نَصْفُ الْعِلْمِ»؛^۴ گفتنِ نمی‌دانم نصف علم است.

۴. سنت‌پذیر و نوپذیر بودن

علم زمانی کامل است که هم وصل به تاریخ کهن باشد و هم پویا و به‌روز؛ بنابراین معلم باید

۱. بقره: ۳۲.

۲. جن: ۲۵.

۳. طه: ۳۲-۲۹.

۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹۹.

هم از آداب به خوبی پیروی کند و هم تجددپذیر باشد.

قرآن کریم از سویی خودش را «حدیث» یعنی «سخن جدید» می‌خواند و از سوی دیگر، خود را وصل به تاریخ کهن می‌داند و می‌فرماید که آنچه در آیاتش آمده است، در کتب انبیای دیگر هم آمده بود.^۱ خداوند در قرآن کریم گاهی به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾؛^۲ «راه خوب انبیای پیشین را ادامه بده و سنت آنان را بپذیر.» و گاهی به آن حضرت می‌فرماید: «با همسر پسرخوانده خودت، بعد از طلاق، ازدواج کن تا سنت غلط جاهلی را - مبنی بر اینکه انسان مجاز نیست با زن پسرخوانده‌اش ازدواج کند - در عمل بشکنی.»^۳

بنابراین نه سنت‌گرایی اصل است، نه سنت‌شکنی؛ بلکه باید هر کار خیری را از نیاکان دنبال کرد و هر کار غلطی را - گرچه سنت نیاکان باشد - کنار گذاشت. باید علاوه بر بهره‌گیری از تجارب علمی گذشتگان، نوگرایی داشت. گاهی پس از تأمل و تحقیق و مشورت با صاحبان تجربه، برداشت‌های نو و تازه‌ای در عرصه علم پدید آورد و گاهی علوم گذشته را - که با زحمت فراوان گذشتگان به دست آمده است - به پیش هدایت کرد.

واضح است که نوگرایی به معنای تزریق مفاهیم و برداشت‌های تازه و تأییدشده توسط صاحبان تجربه و علم است؛ وگرنه صرف نوگرایی، بدون پشتوانه تحقیق و تأیید علما و دانشمندان، ارزشی ندارد. مهم این است که فرد عالم، بر دیدگاه گذشتگان غیرمعصوم تعصب نداشته باشد و راه اندیشه‌های تازه و نو را مسدود نداند؛ بلکه در کنار بهره‌گیری از سفره گسترده علوم گذشتگان، کشف‌ها و برداشت‌های جدید علمی و مجرب را هم بپذیرد و خودش نیز از پدیدآوردگان نظریات نو و ناب باشد.

۵. توجه به راه‌های دعوت

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛^۴ «[ای پیامبر! مردم را] با

۱. شورا: ۱۳.

۲. انعام: ۹۰.

۳. احزاب: ۳۷.

۴. نحل: ۱۲۵.

حکمت [و گفتار استوار و منطقی] و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و [با مخالفان] به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن. همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده آگاه‌تر است و او هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.» از این آیه تا آخر سوره نحل، ده دستور جالب اخلاقی برای برخورد مطرح شده است.

این آیه و آیات بعدش به همه مسئولین، مربیان، معلمان، اساتید و علما یک دستور جامع می‌دهد و آن اینکه باید خود را با شیوه‌های گوناگونی از برخورد با مخاطبان گوناگون مجهز کنند؛ چراکه نمی‌توان همه مردم را با یک شیوه به راه راست دعوت کرد. هر شخص یک روح و ظرفیتی دارد و باید با زبان خودش با او سخن گفت. باید خواص را با حکمت و استدلال، عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

موعظه نیکو آن است که واعظ به آنچه می‌گوید عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن، توهین یا تحریک غلط احساسات نباشد. از آنجا که ممکن است موعظه و جدال با شیوه خوب یا شیوه بد همراه باشند، موعظه با کلمه حسن و جدال با کلمه احسن آمده؛ و گرنه منطق و حکمت دو نوع نیست، بلکه یک نوع است و آن هم با نیکی است.

اسلام به طرفداران خود هم غذای فکری می‌دهد (حکمت)، هم غذای روح (موعظه حسنه)، و با مخالفان خود نیز برخوردی منطقی دارد (جدال احسن). معلم باید با توجه به ظرفیت و سطح مخاطب، روش دعوت را انتخاب نماید.

۶. توجه به رشد جامع

استاد و مربی، تنها مسئول توسعه و رشد علمی مخاطب یا رشد جسمی و تربیت بدنی او یا جمع‌آوری نظرات دانشمندان شرق و غرب در زمینه‌های مختلف نیستند؛ بلکه باید رشد جامع مخاطب را مدنظر داشته باشند. یعنی اگر به علم او می‌افزایند، بصیرت او را هم ارتقا دهند؛ اگر به مدرک و درس او فکر می‌کنند، به قدرت تشخیص و بینش و موضع‌گیری‌های سیاسی او نیز بیفزایند.

قرآن که ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾^۱ است، به انسان رشد جامع می‌دهد؛ اگر به نماز دعوت می‌کند،

به برائت از مشرکین هم دعوت می‌کند؛ اگر به تقوی دعوت می‌کند، به رسیدگی به فقرا هم دعوت می‌کند و... استاد و معلم نیز باید به رشد جامع فکر کنند؛ اگر بچه‌ها را به آزمایشگاه می‌برند و آموزش می‌دهند، از بچه‌ها تقاضا کنند مبالغی را با اجازه والدین خود جمع‌آوری کنند و با طرحی آبرومند به دانش‌آموزان نیازمند بدهند.

استاد باید باور کند و به شاگردان خود بیاموزد که هم باید از پیشرفت‌های علمی و تجارب دیگر کشورها استفاده کرد و هم به صورت جدی مراقب بیگانگان بود و فریب آنان را نخورد؛ چراکه به تعبیر قرآن کریم تا پیرو دین و آئین دشمنان نشویم، از ما راضی نخواهند شد: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾^۱. دشمن به کم راضی نیست و فقط با سقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف ما راضی خواهد شد.^۲

۷. پاسخ به شبهات

یکی از وظایف استاد و معلم آن است که برای شبهات جدید، پاسخ منطقی داشته باشد. اساتید علوم دینی و معارف باید در کنار مباحث اصلی خود، نیم‌نگاهی به شبهات روز داشته باشند و نگذارند که شبهه‌ها چون موربانه‌ای، به پایه‌های فکری دانش‌پژوهان و مخاطبان آسیب بزند. البته باید به این نکته توجه داشت که تنها شبهات جدی و اساسی که عمومی و فراگیر شده‌اند نیاز به پاسخ دارند^۳ و نباید با طرح برخی شبهات بی‌اساس، به ترویج آنها کمک کرد و ذهن

۱. بقره: ۱۲۰.

۲. این آیه در عین این‌که خطاب به پیامبر اسلام ﷺ است، خطاب به همه مسلمانان طول تاریخ نیز هست و این پیغام را می‌دهد که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آنکه بی‌چون و چرا تسلیم آنان شوید و از اصول و ارزش‌های الهی کناره بگیرید؛ ولی شما باید با قاطعیت دست رد به سینه آنها بزنید و بدانید که تنها راه سعادت، راه وحی است، نه پیروی از تمایلات این و آن. بعد از تغییر قبله، ناراحتی یهود از مسلمانان بیشتر شد و بعضی از مسلمانان نیز تمایل داشتند که قبله همان بیت المقدس باشد تا بتوانند با یهود در الفت و دوستی زندگی کنند؛ غافل از آنکه رضایت اهل کتاب با حفظ قبله حاصل نمی‌شد و انتظار آنان، پیروی مسلمانان از تمام آیین آنها بود.

۳. مثلاً گاهی می‌پرسند چرا باید تقلید کرد؟ پاسخ آن است که تقلید یعنی رجوع به کارشناس. رجوع به متخصص در تمام جهان امری عقلی است و حتی مراجع تقلید هم وقتی که بیمار می‌شوند به پزشک مراجعه، و به دستور او عمل می‌کنند و این هم نوعی تقلید است.

گاهی می‌پرسند ما که عقل داریم چرا تقلید کنیم؟ پاسخ آن است که عقل انسان کامل نیست و دلیل آن، پشیمانی است. هر انسانی ده‌ها و صدها بار پشیمان می‌شود و این علامت کامل نبودن عقل ماست. اگر عقل ما کامل بود دست به کاری نمی‌زد که بعداً پشیمان شود. پس چون عقل ناقص است، نیاز به امداد و وحی الهی دارد. عقل انسان مثل

دانش‌پژوهان را بی‌په‌وده با آنها درگیر نمود.

ضمن اینکه استاد و معلم باید به اصل شبهه احاطه داشته باشند و در پاسخگویی چنان دقیق عمل کنند که آن را از ذهن‌ها بزدايند؛ وگرنه به جای نفی شبهه، آن را در ذهن مخاطب تثبیت می‌کنند.

۸. ایجاد انگیزه

استاد و مربی باید قبل از تعلیم درس، نقش و اهمیت آن درس و آثار فردی و اجتماعی آن را بیان کنند و افرادی را که در آن رشته متخصص شده و بخشی از مشکلات جامعه را حل کرده‌اند، به عنوان نمونه مطرح کنند تا شاگرد به آن درس احساس نیاز کند.

قرآن کریم برخلاف کتب قوانین، به همراه بیان مقررات و دستورات شرعی، انگیزه و حساسیت نیز ایجاد می‌کند؛ مثلاً:

- گاهی با حروف مقطعه، به انسان تلنگر می‌زند؛
- برخی از آیات پاسخ سؤالاتی هستند که مردم از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند؛
- گاهی ضمن طرح سؤال، مطلبی را بیان می‌کند؛
- گاهی لابه‌لای قصه‌ها مطالبی را می‌فرماید؛
- گاهی با قسم و گاهی با بیان شأن نزول، بحث را طرح می‌کند؛
- گاهی افراد را مخاطب قرار می‌دهد و گاهی مخاطبان خود را تغییر می‌دهد؛
- گاهی با مقایسه دو فرد یا دو مطلب، موضوعی را شفاف و برجسته می‌کند؛
- گاهی با بیان پاداش، ایجاد انگیزه می‌کند و تشویق‌ها و پاداش‌های بزرگ، بهترین انگیزه برای انجام کارهای سخت است؛^۱

ترازوی طلا فروشان است؛ ترازو هست، اما تنها برای سنجش وزن طلا و نقره، نه چیز دیگر! گاهی می‌پرسند مگر مراجع و ولی فقیه معصوم هستند که باید از آنان اطاعت صد در صد کنیم؟ پاسخ آن است که فرق است بین عصمت و حجت. بزرگان ما معصوم نیستند؛ ولی به خاطر عمری تحصیل و تقوا کارشان هستند و سخنانشان حجت است. نظیر یزشکانی که معصوم نیستند و ممکن است یک داروی اشتباهی بدهند؛ ولی به خاطر تخصصی که دارند، اگر دارویی را تجویز کنند حجت است.

۱. «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ «و هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته‌ای انجام دهد، پس اینان‌اند که داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب

- گاهی به منظور ایجاد انگیزه برای اتفاق، مسئله معاد و قیامت را مطرح می‌کند؛^۱
- گاهی برای بیان اهمیت دستور یا ایجاد انگیزه و عطش برای شنیدن مسائل مهم در سائرین، شخص اول را مورد خطاب قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...﴾؛
- گاهی با تکرار کلمه‌ای در مخاطب ایجاد حساسیت می‌کند و
- اگر اساتید ضمن بیان مطلبی برای شاگردان توضیح دهند که چه دانشمندانی عمر خود را صرف کرده‌اند و چه بودجه‌هایی صرف تحصیل و تدریس شده است تا این مطلب اثبات شود یا این آموزش‌ها چه برکاتی دارد و ندانستن آنها چه ضررهایی خواهد داشت، عشق شاگردان را به تحصیل زیاد خواهند کرد و آنها را قدردان، بانگیزه و صرفه‌جو خواهند ساخت.

۹. هجرت

بخش بزرگی از معلومات، حاصل هجرت عده‌ای به مراکز علمی یا به سوی افراد دانشمند است. قرآن و روایات در این زمینه سفارش بسیاری کرده‌اند؛ تا آنجا که قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد کسانی را که ایمان دارند ولی هجرت نمی‌کنند، نه دوست بدارند و نه به آنان مسئولیت بدهند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾.^۲

بیشتر بلاهای ما از غرق شدن در رفاه و ترک هجرت‌های سازنده سرچشمه می‌گیرد. اگر همه مغزها و متخصصان و کارشناسان مسلمانی که در کشورهای غربی به سر می‌برند، به کشور خود هجرت کنند، هم ضربه‌ای به دشمن خواهند زد و هم اسلام و کشورهای اسلامی را تقویت خواهند کرد.

هجرت، اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه هجرت از محیط شرک، کفر و گناه، برای حفظ دین و ایمان یا برای دوری از نافرمانی خداوند، بر هر مسلمانی لازم است؛ چنان که خداوند در پاسخ کسانی که زندگی در محیط ناسالم را عذر آلودگی خود و ارتکاب به گناه می‌خوانند و

روزی داده می‌شوند.» (غافر: ۴۰)

۱. از جمله در آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾؛ «از آنچه به شما داده‌ایم پیش از آنکه قیامت فرارسد - که در آن دوستی و داد و ستد و شفاعتی در کار نیست - اتفاق کنید.»

۲. انفال: ۷۲.

می گفتند: ﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾، فرموده است: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟﴾^۱ «مگر زمین خدا واسع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟»

امام صادق (ع) نیز می فرماید: «اذا عصى الله فى ارض انت فيها فاخرج منها الى غيرها»^۲ اگر در محل و سرزمینی که در آن زندگی می کنی، نافرمانی و معصیت خدا می کنی، از آنجا به جایی دیگر هجرت کن.»

هجرت علاوه بر آموختن علم و دانش، برای بیان آموخته های خود به دیگران نیز لازم است: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۳؛ «پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته ای کوچ نمی کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند.»

قرآن بارها به سفرهای علمی و تجربی با دستور «سیروا فی الارض» سفارش کرده و کسانی را که هجرت نمی کنند، با جمله «افلم یسیروا» توبیخ نموده است. اگر این فرمان خدا عملی شود، دیگر منطقه ای بدون استاد و روحانی نخواهیم داشت.

استدلال به اینکه «مراکز علمی قداست دارد» یا «من به اینجا عادت کرده ام» یا «نسل من در اینجا مستقر شده اند»، برای فرار از مسئولیت هجرت کافی نیست. همچنین استدلال به اینکه «اگر مرا دعوت کنند می روم» یا «گاهی رفته ام» نیز کافی نیست؛ زیرا همین که دستوری بر انسان واجب شد، باید آنقدر تلاش کند تا مطمئن شود که به آن دستور عمل کرده است و به اصطلاح علما، اشتغال یقینی، برائت یقینی لازم دارد.

ضمناً نباید فقط نیاز مادی، ما را به هجرت وا دارد؛ زیرا قرآن از ذوالقرنین به این دلیل ستایش کرده است که علی رغم داشتن امکانات و رفاه، به خاطر مردم سفرهای زیادی کرد و خدمات تاریخی بسیاری از خود به جای گذاشت.

قرآن در بی نیازی او می فرماید: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾^۴؛ «همانا ما

۱. نساء: ۹۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۳. توبه: ۱۲۲.

۴. کهف: ۸۴.

در زمین به او (ذوالقرنین) قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای به او عطا کردیم.» در عین حال، قرآن کریم، سه مرتبه با عبارت «ثم اتبع سببا» به هجرت‌های او اشاره کرده است. هجرت او به منطقه خاصی نبود، هم به غرب رفت (مَغْرِبَ الشَّمْسِ)^۱ و هم به شرق (مَطْلِعَ الشَّمْسِ)^۲؛ او هم از خود کار می‌کشید و هم دیگران را به کار می‌گرفت؛ هم مشکلات مادی مردم را رفع می‌کرد (سدی در برابر مفسدین ساخت) و هم مردم را به مبدأ و معاد توجه می‌داد.

ارزش آن است که به مناطق محروم و مظلوم و بی‌سواد که از جهت فرهنگی ضعیف‌اند برویم؛ چنانکه قرآن می‌فرماید ذوالقرنین به مناطقی می‌رفت که مردم آن هیچ نمی‌دانستند: ﴿لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾^۳. اگر مدیریت قوی باشد، حتی از مردم بی‌فرهنگ هم آثاری تاریخی و مفید و محکم و ماندگار به جای می‌ماند.

۱۰. آموختن از هر شخص یا هر چیزی

معلم واقعی، خود یک محصل و دانشجوی واقعی است و بدون اینکه برای او عار باشد، از هر شخص یا هر چیزی که بتواند نکته‌ای بیاموزد، استفاده می‌کند و هر روز بر معلومات خود می‌افزاید.

داستان حضرت سلیمان علیه السلام و آموختن او از یک پرنده به نام هدهد،^۴ این پیام را می‌دهد که ممکن است پرنده کوچکی در حال پرواز مطلبی را بفهمد که پیامبری مثل سلیمان علیه السلام آن را نفهمد. این داستان، درس بزرگی برای همه معلمان است و به آنها می‌آموزد که برای آموختن حتماً نباید به دنبال استاد مطرحی رفت.

۱. کهف: ۸۶.

۲. کهف: ۹۰.

۳. کهف: ۹۳.

۴. «وَتَقَفَّذَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَتِينَ *» [و [سلیمان] جوای حال پرندگان شد و [هدهد را ندید]، گفت: مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم؟ [آیا حضور دارد و من نمی‌بینم] یا از غایبان است؟ قطعاً او را کیفری سخت خواهم داد یا او را ذبح می‌کنم، مگر آن که [برای غیبت خود] دلیل روشنی [و عذر موجهی] برای من بیاورد * پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده‌ای و برای تو از [منطقه] سبا گزارشی مهم و درست آورده‌ام.» (نمل: ۲۰-۲۲)

یا اینکه حضرت موسی (ع) برای شاگردی نزد حضرت خضر (ع) رفت و با او هم‌سفر شد و از هر اتفاقی که در آن سفر زمینی و دریایی افتاد، درسی آموخت.^۱

البته، شاگردی کردن هم راه و روشی دارد؛ چنانکه حضرت موسی (ع) به حضرت خضر (ع) عرضه داشت: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟﴾^۲ «موسی به او (خضر) گفت: آیا [اجازه می‌دهی] در پی تو بیایم تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته‌اند، به من بیاموزی؟»

در این جملات کوتاه و برخی مطالب که در آیات بعدی آمده است، جلوه‌های متعددی از ادب و تواضع در مقابل استاد دیده می‌شود.^۳

۱. مثلاً به او یاد داد که شرط خدمت به مردم، شناخت آنها یا دیدن مهربانی و قدردانی از سوی آنها نیست؛ زیرا این دو نفر وارد روستایی شدند و هر دو گرسنه بودند و از مردم تقاضای طعام کردند (استطعما اهل قرية)، اما مردم اعتنایی نکردند (فأبوا ان یضیفوهما). ولی همین که به دیواری رسیدند که در آستانه سقوط بود، خضر (ع) گفت: «باید این دیوار را بسازیم.» و شروع به تعمیر دیوار کرد، با اینکه نه مردم او را شناختند و نه نسبت به تغذیه او اقدامی کردند و نه برای ساختن دیوار از آنان تقاضایی داشتند و نه بعد از ساختن و تعمیر از او تشکر کردند. در این داستان معلم یاد داد که شرط خدمت به مردم، تقاضا و تشکر و احترام نیست؛ بلکه هرگاه کاری را لازم دانستید، ولو نسبت به افراد ناشناس، انجام دهید؛ گرچه رایگان باشد، گرچه قدردانی نکنند، گرچه تقاضایی نکنند، و در خدمت پیش‌شرطی قرار ندهید. (رک: کهف: ۶۵-۸۲)

۲. کهف: ۶۶.

۳. از جمله:

– موسی (ع) شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد. کلمه ﴿هَلْ﴾ به معنای این است که آیا اجازه می‌دهید؟

– خود را تابع استاد معرفی کرد: ﴿أَتَّبِعُكَ﴾.

– خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست، نه همه آن. کلمه ﴿مِمَّا﴾ یعنی بخشی از علومت را به من یاد بده.

– علم استاد را به غیب پیوند داد. ﴿عَلَّمْتَ﴾ یعنی آموزش‌های تو به اراده خداوند و غیرطبیعی است.

– تعلیم استاد را اثربخش دانست: ﴿رُشْدًا﴾.

– برای تشویق استاد گفت: به شکرانه آنکه خداوند به تو آموخت، تو نیز به من بیاموز: ﴿مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾.

– قول داد که نافرمانی نکند: ﴿لَا أَغْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

– کارها و سخنان استاد را امر و فرمان دانست: ﴿لَا أَغْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

ضمناً باید بدانیم که پیامبران اولوالعزم، مثل حضرت موسی (ع) هم از فراگیری دانش دریغ نداشتند و حاضر بودند برای فراگیری به مسافرت بروند و سختی‌هایی را تحمل کنند. علم به تنهایی هدف نیست، بلکه باید مایه رشد باشد و انسان را به عمل صالح بکشاند و فروتنی آورد؛ نه غرور و مجادله. پیامبر (ص) می‌فرمودند: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» (بحار/الأنوار، ج ۲، ص ۳۲) همچنین در تعقیبات نماز وارد شده است: «أعوذ بك... من علم لا ينفع» (همان، ج ۸۳، ص ۹۴) ناگفته پیداست که رشد دارای ابعادی است؛ رشد عقلی و فکری، رشد علمی، رشد سیاسی و رشد جسمی.

۱۱. تعلیم در هر زمان و مکان

جای تعلیم و تربیت، فقط کلاس و جلسات رسمی نیست. اتفاقاً در سایر مواقع، به ویژه در مواقع حساس و خاطره‌انگیز، گفتن نکته و مطلبی می‌تواند اثر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب بگذارد. اگر معلم قوی باشد، می‌تواند از هیچ، همه چیز بسازد.

در تاریخ آمده است که مسلمانان در بازگشت از یکی از جنگ‌هایی که در آن پیروز شده بودند، به بیابانی رسیدند. پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور دادند که هیزم جمع کنند. اصحاب گفتند: «در این بیابان هیزمی نیست.» حضرت ﷺ فرمودند: «شما تفحص کنید و هرچه خار و خاشاک یافتید بیاورید.» دستور عملی شد و مسلمانان توانستند هیزم قابل توجهی جمع کنند. سپس پیامبر فرمودند: «هكذا تجتمع الذنوب، اياكم و المحقرات من الذنوب؛^۱ گناهان این گونه جمع می‌شوند، پس از گناهان کوچک پرهیز کنید.» گاهی انسان فکر می‌کند گناهی ندارد؛ اما اگر دقت کند به خلاف‌های زیادی می‌رسد.

در این ماجرا، این مربی اعظم، از «هیچ» نمایشی ساخت که با آن:

– ایام فراغت اصحاب را پر کرد؛

– صحنه‌ای به یادماندنی ایجاد کرد؛

– در صحرا کلاسی عمومی برپا کرد که در آن، نکات آموزشی و تربیتی تعلیم داد؛

– غرور پیروزی را در اصحاب خود کنترل کرد و این پیام را به آنان منتقل ساخت: پیروزی در

جنگ، به معنای بی‌عیب بودن و گناه نداشتن نیست؛

– به اصحاب فهماند که اگر متحد شوند، به چشم می‌آیند؛ ولی اگر متفرق شوند، به چشم

نمی‌آیند. آن هیزم‌ها تا وقتی که پراکنده بودند به چشم نمی‌آمدند، اما پس از جمع شدن، هویت پیدا کردند.

این رقم کلاس‌داری بدون هیچ‌گونه وسایل کمک‌آموزشی، در ذهن‌ها باقی می‌ماند؛ در

حالی که بسیاری از کلاس‌های پیچیده و فنی نمی‌توانند چنین تأثیری داشته باشند.^۲

۱. تفسیر المیزان.

۲. عالمی بود که هرگاه او را برای اقامه نماز میت دعوت می‌کردند، می‌پرسید: «میت زن است یا مرد؟» اگر مرد بود، دستور می‌داد کفن او را باز کنند و صورت او را نشان دهند و سپس بستگان و دوستان مرحوم را خطاب می‌کرد و

۱۲. جبران ضعف‌ها

در مبحث صفات معلم و ذیل عنوان «برخورد صمیمی و بامحبت» نکاتی را بیان نمودیم. در اینجا به یکی از بایدهای مهم معلمی اشاره خواهیم کرد. قرآن محبت را در مسائل تربیتی اصل می‌داند؛ لذا می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾^۱. نمی‌گوید: «الحی القيوم، عَلَّمَ الْقُرْآن» یا «القادر المتعال، عَلَّمَ الْقُرْآن»؛ یعنی نزدیک‌ترین صفت به معلمی، رحمت و محبت است.

گاهی در امور آموزشی و فرهنگی، ضعف‌ها و چالش‌ها و مناقشاتی پیدا می‌شود و چه بسا استادی، از محور عدالت و انصاف و محبت خارج شود و گفتار و رفتاری نامناسب با شاگردان و مخاطبانش داشته باشد. استاد و مربی خوب، آن است که سریع مشکل را برطرف کند و با محبت و ملاحظت، از شاگردانش دلجویی نماید.

در این خصوص، از معلمان بزرگ خاطراتی نقل شده که درس‌آموز است. مثلاً از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله که استاد مراجع بود، نقل شده است که روزی طلبه‌ای در مسیر راه از ایشان کمکی خواست. ایشان فرمود: «صبر کن بروم درس و برگردم.» آن طلبه هم همراه ایشان رفت و پای درس ایشان نشست.

در حین درس، طلبه فقیر برای طرح سؤالی اجازه خواست. آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله خیال کرد که او باز می‌خواهد درخواست نیاز کند؛ لذا به او تند شد و گفت: «گفتم بعد از درس در خانه.»

آیت‌الله العظمی صافی - زید عزه - به آقای بروجردی رحمته‌الله گفت: «ایشان تقاضای کمک نکرد؛ بلکه در مورد بحث سؤالی داشت.» همین که ایشان فهمید تند بیجایی کرده است، در برابر همه شاگردان و علما و مراجع، دست آن طلبه را بوسید. در کجای دنیا استاد در برابر تندی نابجا، این‌گونه از شاگرد خود عذرخواهی می‌کند؟

می‌گفت: «ببینید این مرحوم دیگر توان دیدن ندارد؛ تا چشم شما کار می‌کند با آن گناه نکنید! زبان این مرحوم بسته شد؛ تا زبان شما باز است، حرف خلاف نزنید! پای او از کار افتاد؛ تا شما روی پا هستید، در راه خلاف نروید!» برای این چند دقیقه و چند جمله موعظه در آن زمان ویژه، آثاری است که در زمان‌های دیگر نیست.
۱. الرحمن: ۲-۱.

۱۳. همدردی

یکی از وظایف مهم اساتید و معلمان، همدردی با شاگردان و متعلمان است؛ همدردی معلم، سبب تسکین دردها و مصائب و مشکلات دانش‌پژوهان، و سبب جلب محبت آنها می‌شود. این همدردی، می‌تواند در موارد متعددی باشد. در ادامه به برخی از موارد و مصادیق آن اشاره می‌کنیم.

از آنجا که اسلام آیین فطرت است و انسان فطرتاً از زینت لذت می‌برد، لذا در احکام به استفاده معقول از زینت سفارش شده است. خداوند تعالی زیبایی و زینت را دوست دارد؛ چنانکه در روایتی آمده است: «ان الله جمیل يحب الجمال و يحب ان یری اثر النعمة علی عبده»^۱ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و دوست دارد که اثر نعمتش بر بنده‌اش آشکار باشد.

اگرچه استفاده از زینت و طعام، امری فطری و طبیعی است، ولی باید با نیازمندان و محرومان نیز همدردی کرد. امام علی علیه السلام در عصری زندگی می‌کردند که اکثر مردم فقیر و ندار بودند؛ اما مردم عصر امام صادق علیه السلام در رفاه نسبی به سر می‌بردند. لذا نوع لباس امام صادق علیه السلام با لباس امام علی علیه السلام متفاوت بود، چون شرایط اجتماعی هر کدام فرق داشت.^۲ همراهی و همدردی با مردم در سیره معصومین علیهم السلام جایگاه برجسته‌ای دارد.^۳

با نکته‌ای که بیان کردیم، این مطلب برای ما روشن می‌شود که اگرچه تمیزی و آراستگی امر مهمی است، اما توجه به مخاطبان و وضعیت اقتصادی آنان نیز اهمیت دارد و بهتر است که در مناطق محروم از پوشش متوسط استفاده کنیم.

در سیره علمای دینی نیز توجه به همدردی بسیار به چشم می‌خورد و آن بزرگواران از تأثیرگذاری این روحیه بر مخاطبان خود هم غافل نبودند. در این خصوص، چند نکته درس‌آموز از زندگی امام خمینی رحمه الله را مرور می‌کنیم:

– در پاریس، خبرنگارانی که برای مصاحبه با امام آمده بودند، زیر باران ایستاده بودند؛ امام رحمه الله

۱. فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۲. تفسیر اثنی عشری.

۳. به امام صادق علیه السلام گفتند: «گندم کم شده است»، فرمود: «اگر مردم گندم ندارند، پس چرا ما نان گندم بخوریم؟ جو و گندم را قاطی کنید و آرد جو و گندم درست کنید.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد چه کنیم؟» فرمود: «نان جو خالی می‌خوریم.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد؟» فرمود: «نان نمی‌خوریم.» آنها با مردم همدردی و محبت داشتند.

نیز از اتاق بیرون رفت و زیر باران با آنها سخن گفت. هرچه به ایشان گفتند شما در اتاق و از پشت پنجره صحبت کنید، قبول نفرمودند.^۱

- با وجود گرمای پنجاه درجه‌ای نجف، حاضر نشد حتی یک شب در کوفه - که در یک فرسخی نجف بود و هوای نسبتاً خنکی داشت - بخوابد.^۲

- به خاطر همدردی با مردم ایران، سرمای پاریس را تحمل می‌کرد و از نفت استفاده نمی‌کرد.

- یک شب به ایشان از فقر طلبه‌ای گزارش دادند. فرمود: «فردا ساعت نه صبح یادم بیاورید.» آن شب خبر شهادت سیدمصطفی را آوردند و همه عزادار شدند؛ اما امام رأس ساعت نه صبح به آن شخص فرمود: «چرا یادم نیاوردی؟» سپس پولی در پاکت گذاشت و فرمود: «همین الان برایش ببر.»^۳

- بارها می‌شد که ایشان با دیدن صحنه‌های فقر مردم که از تلویزیون پخش می‌شد، گریه می‌کرد.^۴

- آیت‌الله ابراهیم امینی می‌گوید: «زمانی که طلبه‌ای گمنام بودم، یک ماه بیمار شدم. امام تمام چهارشنبه‌ها به عیادت من می‌آمدند.»^۵

آری! هر معلمی به اندازه وضع خود می‌تواند با شاگردان و مخاطبان‌ش همدردی کند و با این خصلت زیبا، دل‌ها را رهبری نماید. چندی پیش، در یکی از مدارس مریوان، یکی از دانش‌آموزان که به خاطر شیمی‌درمانی موهایش را از دست داده بود، خجالت می‌کشید بین بچه‌ها حاضر شود؛ معلم بافضیلت مدرسه سر خود را تراشید تا آن بچه از تنهایی و خجالت بیرون بیاید.

۱۴. ارتباط‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره

یکی از بایدهای معلمی این است که معلم علاوه بر طرح نکات و مباحث عمومی، ارتباط‌های

۱. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی (ره) ج ۱، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. مجله نور علم، ش ۳۱.

دوبه‌دو داشته باشد و از تأثیر ارتباط چهره‌به‌چهره غافل نشود. کلاس‌های عمومی خوب است؛ ولی مهم‌تر از آن، ارتباط‌های خصوصی است که می‌تواند در تربیت مخاطبین تأثیر ویژه داشته باشد.

گاهی لازم است که معلم به‌صورت خصوصی شاگردی را به دفتر احضار و با او گفتگو کند؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ علاوه بر سخنرانی عمومی و دعوت جمعی که به آن مأمور بودند،^۱ با خانواده خود، خصوصی صحبت می‌کردند و موظف بودند که آنان را به نماز دعوت کنند^۲ و به سایر احکام الهی فراخوانند.^۳

من تأثیر ارتباط خصوصی و چهره‌به‌چهره را در دوران معلمی خود تجربه کرده‌ام و با اینکه به لطف خدای تعالی، در تلویزیون مخاطبان فراوانی دارم، اما از جلسات کوچک و محدود نیز غافل نشده‌ام و در کنار کلاس‌های عمومی، به ارتباط‌های خصوصی معتقدم.^۴

۱۵. هدایت در گرایش و انتخاب رشته

تدریس و تربیتی موفق است که نیاز فرد و جامعه را حل کند و خیر و برکات بیشتری داشته باشد. باید آموخته‌های فرد، قابل انتقال به دیگران و کمک‌های امدادی او در دسترس باشد. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»؛^۵ «و هر جا که باشم، خداوند مرا مایهٔ برکت قرار داده است.» امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام «مبارکاً» را به «نَفَاعاً» تفسیر کرده‌اند؛^۶ یعنی مبارک بودن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به پرفایده بودن اوست.

۱. «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (مریم: ۵۱)

۲. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ». (مریم: ۵۵)

۳. «قُلْ لَا زُجْجَكَ وَبَنَاتِكَ»؛ «ای پیامبر! به همسران و دخترانت بگو...» (احزاب: ۵۹)

۴. در بازار کاشان دیوانه‌ای وقت نماز وارد مسجد شد و با صدای بلند به مردم گفت: «همه شما دیوانه هستید.» همه خندیدند! گفت: «همه شما چه و چه هستید.» باز همه خندیدند! رو کرد به پیش‌نماز و گفت: «آقا با تو بودم!» بعد از صف اول شروع کرد و یکی یکی به مردم گفت: «با تو بودم، با تو بودم...» این دفعه مردم عصبانی شدند، دیوانه را بغل کردند و از مسجد بیرون انداختند. از این دیوانه یاد گرفتم که گاهی باید خصوصی گفت: «با تو بودم» و سخنرانی عمومی تأثیر ندارد!

۵. مریم: ۳۱.

۶. عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» قَالَ: «نَفَاعاً.» *الكافی*، ج ۲، ص ۱۶۵.

با توجه به این اصل، مسئولین آموزشی و فرهنگی باید در سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و مهندسی‌های علمی، به منطقه و جامعه و نیازهای آن و نیز مقاومت در برابر انواع تهدیدها توجه داشته باشند و معلمان و استادان نیز با همین نگاه، متعلمان را به رشته‌های مورد نیاز و گرایش‌های ضروری سوق بدهند و بدانند که از مسائلی که در تدریس و تربیت مهم است، حق‌گرایی است؛ زیرا چه بسیارند کسانی که نیاز جامعه را تشخیص می‌دهند، ولی رشته تحصیلی خود را به خاطر تبلیغات، استقبال دیگران، احتمال درآمد بیشتر یا جایگاه اجتماعی بالاتر، بر اساس نیاز جامعه انتخاب نمی‌کنند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ﴾^۱؛ «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم؛ برای خدا قیام کنید، دونفر دونفر و یک‌نفر یک‌نفر». حضرت علی (علیه السلام) نیز در این باره می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»^۲ ای مردم! در راه حق از کمی جمعیت نهراسید.

چه بسیارند تحصیل‌کردگانی که زحمات‌های زیادی کشیده‌اند، ولی جامعه به تحصیلات آنان نیازی ندارد و با اینکه جوانی خود را صرف آن رشته‌ها کرده‌اند، نمی‌توانند کارایی لازم را داشته باشند.

البته در تعیین گرایش‌های تحصیلی، هم باید به استعدادها توجه کرد و هم به نیازها و ضرورت‌ها؛ و نباید در انتخاب‌ها، نگاه غیرتوحیدی داشت. معلمان محترم باید با تبیین علمی و دقیق خود و بیان ضرورت‌ها و نیازها و فوائد رشته‌های موردنیاز، مخاطبان خود را در خط صحیحی قرار دهند.

۱۶. احترام به همکاران و پیشکسوتان

بر اساس آیات قرآن کریم، در بهشت، همه به یک‌دیگر سلام می‌کنند: ﴿إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾^۳؛ ولی دوزخیان یک‌دیگر را لعنت می‌کنند: ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾^۴.

۱. سبأ: ۴۶.

۲. نهج البلاغه، ص ۳۱۹.

۳. واقعه: ۲۶.

۴. اعراف: ۳۸.

قرآن کریم به همه انبیاء علیهم السلام داده: ﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ و به بعضی سلام ویژه کرده است: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲ ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^۳.

همان گونه که قبلاً بیان کردیم، در قرآن آمده است که خداوند از همه انبیایی که دارای کتاب و حکمت بودند، پیمان گرفت که اگر بعد از شما پیامبری آمد، باید بدون ناراحتی و با عشق کامل به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.

نماز به ما یاد داده است که روزی پنج مرتبه به همه افراد شایسته، خواه در گذشته و خواه در آینده، سلام کنیم: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين».

بنابراین احترام به سایرین و همکاران و همه امت، یک ارزش است و در فضای تعلیم و تربیت اهمیت بیشتری دارد. احترام به دیگران، احترام به مقام علم و احترام به خودمان است؛ دیگران را بزرگ بشماریم و زحمات آنان را ببینیم تا دیگران هم زحمات و تلاش‌های ما را ببینند.

قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد که هرگاه مؤمن یا استاد یا عالمی وارد جلسه شد، به احترام او به پاخیزند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به شما گفته شود در مجالس [برای دیگران] جا باز کنید، پس جا باز کنید تا خدا نیز برای شما گشایش دهد و هرگاه گفته شود برخیزید، برخیزید. [بزرگی به نشستن در جای خاص نیست، بلکه] خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی می‌دهد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، به خوبی آگاه است.»^۴

خداوند در قرآن برای چند گروه، جایگاه و درجات مخصوصی قرار داده است؛ انبیاء، مجاهدان، نمازگزاران، اهل انفاق، مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند و دانشمندان. شاید جمله ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ نشانه آن باشد که فرمان بلند شدن به خاطر

۱. صافات: ۱۸۱.

۲. صافات: ۷۹.

۳. صافات: ۱۲۰.

۴. مجادله: ۱۱. «تفسح» به معنای وسعت دادن، گشایش و جا دادن، و «انشُرُوا» به معنای بلند شدن از جای برای احترام به دیگران است.

ورود مؤمنان و دانشمندان است، یعنی به احترام آنان قیام کنید.^۱

مرحوم طبرسی در کتاب/حتجاج نقل کرده است که در زمان امام هادی علیه السلام یکی از فقهایی شیعه - که در بحث با یک ناصبی منحرف، او را روشن کرده و حقانیت خود را ثابت کرده بود - وارد مجلسی شد که در آن مجلس، علویون و بنی‌هاشم نیز حضور داشتند. امام هادی علیه السلام آن فقیه را در بهترین جای مجلس نشاند. این همه احترام، برای علویون و بنی‌هاشم گران آمد. بزرگ آنان زبان به اعتراض گشود که چرا چنین فردی را بر ما برتری دادی؟ امام فرمود: «آیا به داوری قرآن راضی هستید؟» گفتند: «بله». حضرت این آیه را تلاوت کرد: ﴿تَفْسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ... وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَأَنشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ و فرمود: «این شخص به خاطر بحث علمی و شکستی که به آن ناصبی داد، از هر شرف و نسبی بیشتر ارزش دارد.»^۲

۱۷. نظرخواهی و مشورت

نظرخواهی و مشورت،^۳ فواید زیادی دارد که بر کسی پوشیده نیست. با مشورت علم انسان اضافه می‌شود و دوست و دشمن از هم تمایز پیدا می‌کنند. اگر موفق شویم، حسودان ما کم می‌شوند؛ زیرا توفیق ما را به برکت مشورت با خودشان می‌دانند و اگر شکست بخوریم، غمخوار پیدا می‌کنیم؛ چون شکست ما را به خاطر مشورت با خودشان می‌دانند.

با مشورت، کارها پخته، تجربه‌ها منتقل، و غرور افراد شکسته می‌شود. حتی اگر عاقل‌ترین و عادل‌ترین افراد باشیم، از مشورت بی‌نیاز نیستیم. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بارها بر مسئله مشورت تأکید شده است؛ لذا هیچ کس نباید خودش را بی‌نیاز از آن بداند.

وقتی خداوند به اشرف مخلوقات می‌گوید: «با مردم مشورت کن»، تکلیف باقی افراد معلوم است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛^۴ «و در امور با آنان مشورت کن، پس هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خداوند توکل کن. به‌راستی

۱. تفسیر نمونه.

۲. تفسیر فرقان.

۳. کلمه «شَوْر» در اصل به معنی مکیدن شیر گل‌ها توسط زنبور است. در مشورت کردن نیز انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند. مولوی می‌گوید: «کاین خرده چون مصایح انور است / بیست مصباح، از یکی روشن‌تر است»

۴. آل عمران: ۱۵۹.

که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.»

جالب آن است که این دستور، بعد از شکست در جنگ احد صادر شده است و آن شکست هم به خاطر نظر صحابه بود که گفتند به جای سنگرگیری در مدینه، به استقبال دشمن برویم و به خاطر همین، به منطقه احد رفتند و در اثر نافرمانی و نزاع و سستی شکست خوردند. ولی قرآن با دستور به مشورت، این پیام را می‌دهد که نباید جامعه از برکات مشورت برای همیشه محروم بماند.

البته ناگفته پیداست که فرمان مشورت در مورد کارهای اجتماعی است، نه فرمان‌های صریح خدا و پیامبر ﷺ؛ لذا در قرآن کلمه مشورت با کلمه «امر» آمده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۱ یا ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۲. هرگز برای تعداد رکعات نماز، روزه ماه رمضان، سفر حج، مقدار خمس یا زکات مشورت نمی‌شود؛ چون برای هریک دستور صریحی در قرآن و حدیث آمده است. بنابراین همان‌گونه که نماز «عهد الله» است^۳ و ما حق مشورت در مورد نماز را نداریم، امامت نیز «عهد الله» است و درباره آن نمی‌توان مشورت کرد.^۴

با توجه به اهمیت مشورت و نظرخواهی، خوب است که معلم و استاد در خصوص برخی امور

۱. آل عمران: ۱۵۹.

۲. شوری: ۳۸.

۳. «الصلاة عهد الله». (کنز العمال، ج ۷، ص ۲۷۹).

۴. حضرت ابراهیم علیهِ السلام پس از رسیدن به مقام امامت از خدا خواست که این مقام را به نسل او نیز بدهد؛ اما خداوند فرمود: «امامت عهد الله است و به ستمگران نمی‌رسد.» (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) وقتی ابراهیم با آن مقامش نمی‌تواند در امامت دخالت کند، تکلیف سایرین روشن است.

آری! در مسئله جانشینی پیامبر ﷺ هم وقتی علی علیهِ السلام در غدیر خم با فرمان صریح خدا منصوب شد، نمی‌توان دخالت کرد. نباید بعد از رحلت با مشورت این و آن به سراغ دیگری برویم و کلمه اجماع را به کار ببریم؛ زیرا هر اجماعی مقدس نیست. چنانکه قرآن می‌فرماید: «برادران یوسف اجماع کردند که او را در چاه بیفکنند».

قرآن حتی اجتهاد مردم را بعد از قضاوت و فرمان صریح پیامبر ممنوع کرده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾؛ «و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.» (احزاب: ۳۶)

اگر مسلمانان تسلیم این آیه بودند، پس از آنکه پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم و به فرمان خداوند، علی علیهِ السلام را به جانشینی خود و رهبری امت اسلام معرفی کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»، دیگری را بر علی علیهِ السلام ترجیح نمی‌دادند.

درسی یا مسائل و طرح‌ها مشورت کند؛ هم با شاگردان خود و هم با سایر استادان باتجربه. اگر معلم و استاد طرحی دارد، قبلاً با اساتید مشورت کند و بعد به نسل نو منتقل نماید. این کار، سبب می‌شود که اگر طرح مشکلی دارد رفع بشود یا اگر برای رسیدن به کمال مطلوبش نیازمند نقد است، نقادی و پس از تکمیل و اطمینان عرضه شود.

در فصل هفتم - که درباره مخاطبین است - مطالبی در خصوص مشورت با مخاطبین بیان خواهیم کرد.

۱۸. دادن فرصت تحقیق به مخالف

به افرادی که در صدد تحقیق‌اند، فرصت تحقیق و مطالعه بدهیم و آنان را طرد نکنیم. در آیه شش سوره توبه می‌خوانیم: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «و اگر یکی از مشرکان [برای تحقیق] از تو امان و پناه خواست، پس به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان گروهی ناآگاه‌اند [و شاید با شنیدن آیات الهی، هدایت شوند].»

از این آیه شریفه می‌توان به این نکات پی برد:

- راه تفکر و تعقل، حتی برای مشرکان مه‌دورالدم باز است و باید احتمال هدایت یک نفر را هم جدی گرفت.

- حتی دشمن را نباید از رشد فکری بازداشت. در شرایط جنگی هم باید به رشد فکری افراد اهمیت داد.

- ایمان براساس فهم ارزش دارد؛ نه از روی ترس و اجبار.

- مکتبی که منطق دارد، عجله نمی‌کند.

- باید امنیت افراد محقق را تضمین کرد: ﴿أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾

- کفر برخی از جهلشان سرچشمه می‌گیرد و اگر آگاه شوند، حق را می‌پذیرند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾

۱۹. توجه به آثار جنبی رفتار

توجه به امور جنبی، یکی از نکات مهم در کارهای آموزشی است؛ هم اهمیت دادن به نکات

جنبی در آموزش که برکاتی دارد و هم توجه به رفتار و عمل که آثار و پیام‌های جنبی دارد. اگرچه برای آموزش برنامه‌های رسمی با متونی مشخص وجود دارد، ولی استادی موفق است که بتواند با مطالعات جانبی مرتبط و اطلاعات مناسب و بیان شیرین، کلاس خود را جذاب‌تر کند؛ چراکه گاهی بیان نکات جنبی و آثار گفتگوهای حاشیه‌ای از گفتگوهای رسمی بیشتر است؛ مثلاً گاهی گفتگوهای انسان با دوستانش، مهم‌تر از اصل مهمانی است.

همچنین گاهی آثار و برکات یا مشکلات جنبی یک عمل، مهم‌تر از خود آن است.^۱ بدگویی و غیبت، چند کلمه‌ای بیش نیست، ولی گاه باعث نابود شدن آبرویی می‌شود که شخصی در طول عمر به‌دست آورده، و این هشداری به همه، به ویژه به کسانی است که در عرصه تعلیم و تربیت تلاش می‌کنند.

در متون اسلامی به این آثار جنبی اشاراتی شده است؛ مثلاً در حدیث می‌خوانیم که انسان برای نماز به مسجد می‌رود، ولی هشت کمال جنبی در کنار ثواب نماز جماعت به دست می‌آورد. یا در قرآن کریم می‌خوانیم که کلام شما باید محکم و سدید باشد. ﴿قَوْلًا سَدِيدًا﴾ تا به برکات جنبی آن برسید که از جمله آن، اصلاح عمل: ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾ و بخشش گناهان: ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ است.^۲

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم که به جای انتقام، بدی‌های مردم را با عمل خوبی از خود دفع کنید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳ که این کار برکاتی دارد؛ از جمله اینکه کینه و دشمنی بین شما و آن شخص را به دوستی گرمی تبدیل می‌کند: ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

۱. مثلاً گاهی انسان به قصد نظافت، لباس خود را می‌شوید، ولی به برکات دیگر هم می‌رسد؛ مثلاً ورزش کردن، پر کردن ایام فراغت، پاک شدن دست‌ها، خارج شدن عرق از بدن، خدمت به فرزند و همسر و توجه به خدمات کسانی که قبلاً آن لباس را شسته‌اند، هضم شدن غذا، خودکفایی و عدم وابستگی به ماشین‌های لباسشویی.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن [حق و] استوار گوید» تا خداوند کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامزد؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، بدون شک به رستگاری بزرگی دست یافته است.» (احزاب: ۷۰-۷۱)

۳. ﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست؛ [بدی دیگران را] با شیوه بهتر [که نیکی است] دفع کن، که این هنگام، آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم می‌شود [و عداوتش نسبت به تو تمام می‌شود].» (فصلت: ۳۴)

در بعضی آیات می‌خوانیم که در قبال برخی کارهای خیر به برکاتی می‌رسید و آن اینکه خداوند بدی‌های شما را به خوبی تبدیل می‌کند. این نکته که هر کار و نیت ما برکات پیدا و پنهانی دارد^۱ و در آیات و روایات بدان اشاره شده است، نیاز به تألیف یک کتاب مستقل دارد.

۲۰. سفارش دلسوزانه و استقبال از پیشنهادها

هیچ کس نباید خودش را بی‌نیاز از تذکر و نصیحت بداند. کسی در مسائل تعلیم و تربیت موفق‌تر است که بر دلش قفلی نباشد؛ هم راحت بگوید، هم راحت بشنود و هم راحت بپذیرد. قرآن کریم بارها کلمه «تَوَاصَوْا» را به کار برده است؛ یعنی یک‌دیگر را سفارش کنید. کلمه «تَوَاصَوْا» در قالب باب تفاعل و به معنای آن است که سفارش به نیکی‌ها باید طرفینی و به صورت یک جریان عمومی باشد، نه یک طرفه. اما کلمه «اَوْصُوا» (سفارش کنید!) در قرآن نیامده است و این نشان می‌دهد که تذکر و توصیه مرز خاصی ندارد و همه به آن نیاز دارند و باید طرفین به هم‌دیگر تذکر بدهند.

در قرآن کریم سه نوع تواصی بیان شده است:

- «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» که در آیه سه سوره عصر آمده است. در مسیر حق بودن کافی نیست، بلکه لازم است دیگران را نیز به مسیر حق دعوت کنیم. جامعه زمانی اصلاح می‌شود که همه مردم در امریه معروف و نهی از منکر مشارکت داشته باشند؛ هم پند دهند و هم پند بپذیرند.^۲
- «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» که دو بار در قرآن کریم آمده است؛ یک‌بار در سوره عصر و بعد از آیه «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» و یک‌بار در آیه ۱۷ سوره بلد.
- «وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» که در ادامه آیه ۱۷ سوره بلد آمده است.^۳

۱. بسیاری از کارها در ظاهر ساده است؛ مثل شیرخوردن نوزاد که ساده است اما برکات پنهانی دارد و آن اینکه تمام نیازها و ویتامین‌های بدن خود را خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته با آن تأمین می‌کند.

۲. کلمه «تَوَاصَوْا» برای کار طرفینی است.

۳. «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ». (بلد: ۱۷) تکرار کلمه «تَوَاصَوْا» در یک آیه، یا برای تأکید است یا برای آنکه هر یک از صبر و مرحمت، یک تکلیف مستقل هستند و با ترک یکی زمینه دیگری از بین نمی‌رود. (تفسیر راهنما)

با اینکه معمولاً در کنار «آمَنُوا»، «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به کار می‌رود، ولی در اینجا «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» آمده است؛ گویی این دو سفارش، خود عمل صالح است.

یکی از بایدهای معلمی این است که هم در سفارش و توصیه به دیگران احساس وظیفه کند و محترمانه نکاتی را به همکاران و دیگران سفارش نماید و هم از پیشنهادهای دیگران، چه همکاران و چه دانش پژوهان و مخاطبان بهره بگیرد و خود را بی نیاز نداند. در مکتب توحیدی، حتی پیغمبری مثل سلیمان علیه السلام از حیوان کوچکی مثل هدهد پیام می گیرد و ترتیب اثر می دهد.^۱

۲۱. انتقادپذیری

استادی موفق و محبوب است که انتقاد مصلحانه را بپذیرد؛ چنانکه در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم: «اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي لِعِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَتُبَاعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي؛^۲ خدایا! مرا به اطاعت و پیروی کسی که مرا به راه سداد و صلاح خواند و هدایت نمود، موفق ساز.»

هیچ انسانی به دور از خطا و اشتباه نیست؛ زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی امر می کند: ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾؛^۳ «من نفسم را تبرئه نمی کنم که همانا امرکننده به بدی است؛ مگر آنکه پروردگارم رحم کند.»

مبلغ و معلم باید به انتقادات گوش دهند؛ زیرا گوش ندادن به حقایق، صفت کافران کوردل است: ﴿وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛^۴ «آنان گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند.» و ﴿وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴾؛^۵ «و هنگامی که به آنها تذکر داده شود، پند نمی گیرند.»

انسان مسلمان به انتقادهای دیگران به دید هدایایی ارزشمند می نگرد. در چشم او، کسی که عیوبش را گوشزد می کند، در حقیقت به او هدیه می دهد؛ لذا او را محبوب ترین برادر خود می داند. چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل است: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي.»^۶

۱. «پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده ای و برای تو از [منطقه] سبأ گزارشی مهم و درست آورده ام» [هدهد توضیح داد: همانا من زنی را یافتم [به نام بلقیس] که بر مردم سلطنت می کرد و از همه چیز [دنیا] برخوردار بود و تخت بزرگی داشت* آن زن و قومش را چنین یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته، پس آنان را از راه [حق] بازداشته و آنان هدایت نمی شوند.» (نمل: ۲۲-۲۴)

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

۳. یوسف: ۵۳.

۴. أعراف: ۱۷۹.

۵. صافات: ۱۳.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲۲. امیدوار و امیدبخش

از وظایف معلم مسلمان، دلگرم بودن و دمیدن روح امید در کالبد دانشجوست. معلمی موفق است که بر اثر امید به وعده‌های الهی، هم دلگرم باشد و هم امید را به مخاطب خود تزریق کند. خداوند تعالی به موسی و هارون علیهم‌السلام می‌فرماید حرکت کنید و دلگرم باشید و در رسالت من سستی نکنید: ﴿اَذْهَبْ أَنتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾^۱.

یأس از رحمت خداوند رحیم جزو گناهان کبیره است و مأیوس کردن دیگران، به تعبیر قرآن کریم، کار شیطان و منافقان. در حدیث می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «فقیه واقعی و اسلام‌شناس حقیقی کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نکند و از گشایش و رَوْح الهی مأیوس ننماید و آنان را از مکر خداوند ایمن نسازد [و مغرورشان نکند]»^۲.

مبلغ و معلم امیدوار، با قدرت و قوت به راه تبلیغ و تعلیم ادامه می‌دهند، کار را جدی دنبال می‌کنند و از سستی پرهیز می‌کنند. همچنین استاد و معلم باید دانش‌پژوهان خود را به آینده‌ای روشن امید دهند. استادی که دائماً از پیشرفت‌های علمی دانشمندان غربی سخن می‌گوید و کشور خودش را تحقیر و دانشجویان را برای سفر به خارج تحریک می‌کند و به جای امید، روح یأس را در آنان می‌دمد، خیانت‌کار است. قرآن کریم بارها آینده را از آن مؤمنین دانسته است:

– ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳: «و فرجام [نیک] از آن پرهیزکاران است.»

– ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۴: «و سرانجام [نیکو] برای [اهل] تقواست.»

– ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۵: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان‌گونه که کسانی پیش از ایشان را جانشین کرد.»

۱. طه: ۴۲.

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْطَرْ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.» (نهج‌البلاغه، ح ۹۰)

۳. أعراف: ۱۲۸.

۴. طه: ۱۳۲.

۵. نور: ۵۵.

اگر غرب از جریان علمی و پیشرفت‌های ما که پس از انقلاب اسلامی به وجود آمده است، نمی‌هراسید باید ما را رها می‌کرد؛ در حالی که سراسیمگی غرب بیانگر رشد فزاینده ایران اسلامی است. ما نیز باید به این حقیقت توجه، و در تبلیغ آن تلاش کنیم.

۲۳. قاطعیت در راه حق و نترسیدن از سرزنش‌ها

قرآن کریم در توصیف انبیای الهی - که معلمان بشر هستند - می‌فرماید: ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند».^۱

در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بدعت‌ها در امت من ظاهر شود، بر شخص عالم است که علم خویش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند، لعنت خدا بر اوست».^۲

آیات قرآن، راه و روش مجرمین و توطئه‌های آنان را افشا می‌کند: ﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لَتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾؛^۳ «و ما بدین گونه آیات را [برای مردم] به روشنی بیان می‌کنیم، [تا حق، آشکار] و راه و رسم گناهکاران روشن شود».

پیامبران خدا نیز چنین می‌کردند؛ چنان که ابراهیم علیهِ السلام فرمود: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾؛^۴ «به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [نابودی] بت‌هایتان خواهم کشید.» و حضرت موسی علیهِ السلام سامری را توبیخ نمود و فرمود: ﴿وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾؛^۵ «و [اکنون] به سوی معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی نگاه کن، ما حتماً آن را می‌سوزانیم و خاکستر و ذرات آن را به دریا خواهیم پاشید.»

مبلغ مؤمن و معلم معتقد نیز نباید در راه تبلیغ دین، هراسی از سرزنش‌کنندگان داشته باشند:

۱. ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «کسانی که پیام‌های الهی را ابلاغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند، و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند، و خداوند برای حساب‌رسی کافی است.» (احزاب: ۳۹)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۴)

۳. أنعام: ۵۵.

۴. أنبياء: ۵۷.

۵. طه: ۹۷.

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ «در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند.»

رسول خدا ﷺ هنگامی که معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستادند، به او فرمودند: «وَلَا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ ای معاذ! در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان مترس.»^۲

معلم و مبلغ واقعی و شجاع، آنجا که لازم باشد با قاطعیت به کفار و معاندان پشت می‌کند و با صراحت موضع می‌گیرند. پیامبر اکرم ﷺ مأمور شد که در برابر پیشنهاد کفار- مبنی بر سکوت حضرت در مقابل کفر آنان و در عوض، احترام آنها به مسلمانان - با صراحت بگوید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٍ﴾^۳ «دینتان برای خودتان و دین من برای من.»

چه بسا در محیط آموزشی یا کلاس مواردی پیش بیاید که نیاز به اعلام دیدگاه و نظر دیگران باشد و در این میان، افراد ضعیف و سست‌عقیده‌ای باشند که موضع بگیرند و حرف‌هایی بزنند؛ در این‌گونه موارد، معلم باید بدون ترس از نیشخند و تمسخر و ملامت دیگران، با قاطعیت و متانت و ادب، حرف حق را بگوید.

۲۴. داشتن حکمت

یکی از وظایف انبیا، آموزش کتاب و حکمت است: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴. حکمت، همتای کتاب آسمانی است و به هر کس عطا شود، خیر کثیر را برای او به ارمغان خواهد داشت.

در قرآن کریم آمده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۵ «[خداوند] حکمت و بینش را به هر کس بخواهد [و شایسته ببیند] می‌دهد و به هر کس حکمت داده شود، همانا خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان [از این نکته] متذکر نمی‌گردند.»

«حکمت» را به معنی معرفت و شناخت اسرار و آگاهی از حقایق و رسیدن به حق دانسته‌اند

۱. مائده: ۵۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۶.

۳. کافرون: ۶.

۴. بقره: ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۶۴ و جمعه: ۲.

۵. بقره: ۲۶۹.

که خداوند به بعضی از افراد پاک و باتقوا و پرتلاش عطا می‌کند تا آنان وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی باز بشناسند و چاه را از راه، و شعار را از شعور تشخیص دهند و این خیر کثیر است.^۱ بر اساس روایات، حکمت همچون نوری است که در جان قرار می‌گیرد و آثار آن در گفتار و رفتار انسان پیدا می‌شود.^۲ حکمت، بینش و بصیرتی است که اگر در فقیر باشد، او را در جامعه از ثروتمند محبوب‌تر می‌کند و اگر در صغیر باشد، او را بر بزرگسالان برتری می‌بخشد.^۳

همچنین در روایات می‌خوانیم: حکمت، معرفت و تفقه در دین است. حکمت، اطاعت از خدا، شناخت امام و پرهیز از گناهان کبیره است.^۴ حکمت هدیه‌ای کلیدی و مادر همه خیرات است. هر که آن را داشته باشد، چیزهای زیادی خواهد داشت. گرچه مال و ثروت خیر است، ولی خیر کثیر، داشتن دید و قدرت تشخیص است.

فرد حکیم در مسائل سطحی و زودگذر توقف ندارد؛ توجه او به عاقبت و نتیجه امور است؛ نه نزاع بیهوده‌ای با بالادست خود دارد و نه زیردستان را تحقیر می‌کند؛ سخنی بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و در گفتار و رفتارش تناقضی یافت نمی‌شود؛ نعمت‌های الهی را ضایع نمی‌کند و به سراغ بیهوده‌ها نمی‌رود؛ مردم را مثل خود دوست دارد؛ هرچه را برای خود بخواهد برای آنان می‌خواهد و هرگز با آنان حيله نمی‌کند. دنیاگرایان بر مال و آمار و محاسبات مادی تکیه می‌کنند و سود و زیان را بر اساس مادیات می‌سنجند، ولی دوراندیشان عاقل و راه‌شناسان اندیشمند، از بعد دیگری محاسبه می‌کنند.

من حدود نیم قرن است که معلم هستم؛ اما پدرم یک کاسب درس‌نخوانده، ولی حکیم بود. روزی در نوجوانی از او پرسیدم: «منزل ما گران‌تر است یا منزل فلانی؟» ایشان فرمود: «هر خانه‌ای که در آن عبادت خدا بیشتر باشد، گران‌تر است.» همچنین، روز دیگری از او پرسیدم:

۱. خداوند وقتی حکیمان را معرفی می‌کند، راه حکیم شدن را نیز به انسان‌ها نشان می‌دهد؛ لذا در سوره اسراء (آیات ۲۲الی ۳۹) بیست و پنج دستور اعتقادی، عملی و اخلاقی را ذکر می‌کند و در پایان به رسول خدا می‌فرماید: «تمام اینها حکمت است که خداوند به تو وحی نموده است.» و این دستورات اعتقادی و عملی و اخلاقی، «حکمت عملی و نظری» نام دارد.

۲. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۳. همان، ج ۶۷، ص ۴۵۸.

۴. تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۸۷.

«چرا درختان باغچه میوه نمی‌دهند؟» گفت: «چرا این همه آدم در این خانه می‌خوابند و نماز شب نمی‌خوانند؟!»

امام خمینی علیه السلام علاوه بر آنکه یک مرجع تقلید و سیاستمدار بود، مرد حکیمی نیز بود؛ لذا بعد از تسخیر لانه جاسوسی و گرفتن جاسوسان آمریکایی دستور داد تا یکی از آنان را که سیاهپوست بود آزاد کنند و فرمود: «به این نژاد در طول تاریخ ظلم شده است.» و با این کار حکیمانه، هم سیاه‌پوستان را شاد، و هم آمریکا را تحقیر کرد.

حکمت در امور آموزشی نقش فوق‌العاده‌ای دارد؛ چه مدیریت آموزشی، چه تدریس، چه نحوه ارتباط با دانش‌پژوهان و... یکی از معلمین فرهیخته که در جمهوری اسلامی وزیر شد،^۱ تصمیم گرفت تا برای استان کردستان مدیر کل تعیین کند. ایشان در اقدامی حکیمانه، اول به او حکم بازرسی ویژه داد که مدتی در کردستان بماند و در قالب بازرسی از تمام مسائل آموزش و پرورش و مسئولین آگاهی عمیق پیدا کند. همین که اطلاعاتش کامل شد، آن بازرس ویژه را به عنوان مدیر کل منصوب کرد که آن شخص منصوب نیز بعداً وزیر آموزش و پرورش شد.

در امور آموزشی نیز گفتار و رفتار و تصمیم حکیمانه ضروری است؛ مانند تنبیه و تشویق، تغافل و تحمل، نگاه تیز تا تبسم، سخت گرفتن و سهل گرفتن و...^۲

۲۵. اهل ذکر باشد!

از ویژگی‌های افراد نخبه و صاحب‌خرد این است که پیوسته به یاد خدای تعالی هستند و او را مراقب خود می‌دانند. از نگاه کتاب آسمانی، نشانه خرد، ذکر خدای تعالی در هر حال است. قرآن کریم درباره افراد نخبه و صاحب‌مغز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۳ «[خردمندان] کسانی هستند که ایستاده و نشسته و [خوابیده] بر پهلو یاد خدا

۱. جناب آقای پرورش.

۲. حکمت اقتضا می‌کند که اساتید از مراحل ساده‌تر شروع کنند و به تدریج به درس‌های سنگین بپردازند و از جلسات کم‌جمعیت شروع کنند و به جلسات پرجمعیت برسند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ابتدا نسبت به خود مأمور شد: ﴿وَيَايَاكَ فَطَهَّرْ﴾ (مدثر: ۴)؛ در مرحله بعد مسئول هشدار به فامیل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء: ۲۱۴)؛ سپس اهل منطقه و شهرش: ﴿لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (انعام: ۹۲) و سرانجام همه مردم دنیا: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾. (مدثر: ۳۶)

۳. آل عمران: ۱۹۱.

می‌کنند.»

معلم و استادی که الگوست، باید چون معلمان الهی، اهل ذکر باشد و پیوسته خدای تعالی را در نظر داشته باشد و در زندگی روزمره‌اش برنامه‌های منظم معنوی داشته باشد. امکان ندارد که انسان بدون یاد خداوند تعالی موفق باشد و بتواند در متعلمان رشدی ایجاد نماید. علمای بزرگ ما ضمن سخت‌کوشی در علم‌آموزی و تعلیم و پژوهش، یک برنامه منظم عبادی داشتند و با منطق و منش توحیدی خود توانستند انسان‌های بزرگی را تربیت کنند.

بعضی انسان‌ها اهل علم هستند، ولی اهل ذکر نیستند و بعضی انسان‌ها اهل ذکر هستند، ولی تحصیلات عالی‌ه ندارند. روزی معماری را برای قیمت‌گذاری خانه‌ای می‌بردم. در بین راه به او گفتم: «یک طرف معامله، خانواده شهید است؛ جوری قیمت‌گذاری کن که به نفع آنها باشد.» او تعجب کرد و گفت: «شما که اهل علم هستید، چرا؟ توقع دارید من جوری قیمت کنم که به نفع شهید باشد و لقمه حرام به فرزندان شهید بدهم؟!» من در یک لحظه متوجه شدم که اهل علم هستیم، اما اهل ذکر نیستیم.

۲۶. توطئه شناسی

معلم و مربی باید هم از توطئه‌های بیگانگان آگاه باشند و هم به مخاطبان خود هشدار بدهند. در قرآن کریم آمده است که جمعی از سرشناسان یهود نقشه کشیدند که صبح به پیامبر ایمان بیاورند و غروب از دین او برگردند و بگویند: «ما محمد ﷺ و آیین او را دیدیم، ولی با آنچه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد.» تا با این کار به دو نتیجه برسند:

اول اینکه سایر یهودیان به فکر مسلمان شدن نیفتند و بگویند آنان که صبح مسلمان شدند، شب از دین خود برگشتند؛ و دوم اینکه روحیه مسلمانان را تضعیف کنند تا با خود بگویند: نکند دین ما ارزشی نداشت و دانشمندان را جذب نکرد؟!

این طراحی و توطئه از طریق وحی به پیامبر اعلام شد و ایشان آن را برای مردم مطرح کرد تا آماده باشند.^۱

۱. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «وگروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مؤمنان نازل شده است، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر

بنابراین دشمن حتی با ایمان تاکتیکی و لحظه‌ای در صدد ضربه زدن است. چه بسا به اسم سمپاشی، قصد تخریب باغ‌ها را داشته باشند؛ چه بسا به قصد تنظیم خانواده، مانع تولید نسل بشوند؛ چه بسا از تولید داروها، اهداف ناپاکی داشته باشند؛ چه بسا به اسم جهانگردی، مستشار یا مشاور نظامی، سفرهای تفریحی و علمی، بورسیه‌های خارجی، مهمانی‌ها، وام‌ها، قراردادهای و... اهداف شومی را دنبال کنند که باید مصلحین دل‌سوز و به خصوص اساتید، نسل نو را آگاه کنند. دشمن که در دل آرزوی کفر ما را دارد، در عمل از هیچ توطئه و نقشه‌ای خودداری نخواهد کرد که باید نسبت به آنها هشیار بود.

۲۷. دشمن‌شناسی

باید خود و شاگردان خود را با دشمن آشنا کنیم. قرآن کریم بارها به مسلمانان در خصوص تحذیر از دشمنان هشدار داده است. در آیه‌ای از قرآن کریم در تبیین ماهیت خطرناک دشمنان آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خودتان هم‌راز نگیرید. آنان در تباهی شما کوتاهی نمی‌کنند، آنها رنج بردن شما را دوست دارند. همانا کینه و دشمنی از [گفتار و] دهانشان پیداست و آنچه دلشان در بردارد، بزرگتر است. به تحقیق ما آیات [روشنگر و افشاگر توطئه‌های دشمن] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید.»

در این آیه بیان شده است که دشمنان خود را بشناسید و هشیار باشید، چراکه آنان ذره‌ای در توطئه و فتنه علیه شما کوتاهی نمی‌کنند؛ و با شگردهای گوناگون درصدد ضربه زدن به شما هستند؛ شگردهایی همچون:

(الف) فساد: ﴿لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا﴾

شوید، شاید [با این حيله، آنها از اسلام] باز گردند.» (آل عمران: ۷۲)

۱. آل عمران: ۱۱۸. «بطانة» به لباس زیر گفته می‌شود که به «بطن» و شکم می‌چسبد. این کلمه کنایه از محرم اسرار است. «خیال» به معنای نابودی فکر و عقل است. «عنت» به معنی سختی و رنج، و «یألون» به معنی کوتاهی کردن در انجام کار است.

(ب) فشار: ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾

(ج) نفاق: ﴿مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾

دشمن برای ما چه آرزو می‌کند؟ اگر واژه «وَدَّ» در قرآن را بررسی کنیم، به آرزوهای دشمنان

درباره خود پی می‌بریم:

(الف) غفلت از سلاح و سرمایه خود: ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ﴾^۱

(ب) ضعف و سستی و مدهانه و سازش کاری: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾^۲

(ج) رنج و فشار و به زحمت افتادن: ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾^۳

(د) ارتداد و بازگشت از دین: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا﴾^۴

این آیه در ادامه راه شناخت دوست و دشمن را بیان می‌کند و آن، توجه به روحیات و عکس‌العمل دیگران در مواقع کامیابی یا ناکامی مسلمانان است؛ ضمن آنکه متذکر می‌شود دوست گرفتن دشمنان ممکن است تاوان سختی داشته باشد و آن اینکه آنان علیه ما توطئه کنند؛ بنابراین شما باید اهل صبر و تقوا باشید، تا حیل‌های آنان ضربه‌ای به شما نزنند: ﴿إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةُ تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾^۵ (آل عمران/۱۲۰)

علامت دشمن سفرها و لبخندها و قراردادهای و کنفرانس‌ها نیست؛ بلکه نشانه‌اش این است که

اگر خیری به ما برسد ناراحت می‌شود.

در همه دوره‌های زمانی و در همه دوره‌های تحصیلی، مباحث ما نباید از دشمن‌شناسی خالی

باشد. هر کسی که غیرت دینی و ملی دارد، باید در معرفی دشمنان و توطئه‌های آنان تلاش کند

و مخاطبان خود را از سوابق استعماری و استکباری دشمنان باخبر نماید.

۱. نساء: ۱۰۲.

۲. قلم: ۹.

۳. آل عمران: ۱۱۸.

۴. بقره: ۱۰۹.

۵. آل عمران: ۱۲۰. «اگر خوبی به شما رسد، آنان را غمگین سازد و اگر بدی به شما رسد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر [در برابرشان] صبر کنید و پرهیزکار باشید، حیل بدخواهانه آنان هیچ‌گونه آسیبی به شما نرساند. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.»

۲۸. جدی گرفتن هشدارها

استاد و مربی باید همیشه مخاطب خود را امیدوار کند و در کنار امید، خطرهای هشدارهای لازم را بدهد و توجه ویژه به «انذار» داشته باشد؛ چون معمولاً در انسان‌ها انگیزه دفع ضرر قوی‌تر از جلب منفعت است. لذا قرآن بر مسئله انذار تأکید کرده است.

قرآن کریم، پیامبر اکرم را بشیر و نذیر می‌خواند؛ در عین حال، مکرراً به انذار و اخطار و هشدار ایشان توجه خاص کرده و حتی فرموده است که او مسئولیتی جز هشدار و انذار ندارد: ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾^۱ یا ﴿لَا تُنذِرُكُمْ﴾^۲ و یا ﴿إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۳ این در حالی است که عبارت «ان انت الا بشیر» در قرآن نیامده است.

مسئولیت هشدار به قدری سنگین است که خداوند تعالی در قرآن کریم به جویندگان علوم اسلامی می‌فرماید که بعد از تفقه باید به سوی قوم و قبیله خود برگردند تا آنها را هشدار دهند: ﴿وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۴. لذا بر طلاب حوزه‌ها و همه آنان که در طلب معارف‌اند، دو هجرت لازم است: یکی به سوی حوزه‌ها و مراکز علوم دینی و دیگری از حوزه‌ها به سوی شهرها به قصد هشدار دادن به قوم و قبیله خود؛ هشدار از قهر خدا، هشدار از توطئه دشمن، از غفلت و ضعف‌های خود و در یک کلام، دشمن‌شناسی و خطرشناسی.

این رسالت خصوصاً در زمان ما اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه جبهه کفر پشت به پشت یکدیگر داده‌اند و با بهره‌گیری از رسانه‌ها، فضای مجازی، بودجه‌ها، هنرها، مغزها، سفرها، بوق‌ها و تبلیغات، وعده و وعید و تهدید و تطمیع، هر کجا را بخواهند تصرف می‌کنند و به شرک، کفر، نفاق و رذائل اخلاقی دامن می‌زنند و در یک کلام، بشر را به غفلت از خود، خدا و جامعه تشویق

۱. فاطر/۲۳.

۲. ﴿...وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ...﴾ (انعام: ۱۹)؛ «و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما و هر که را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

۳. عنکبوت/۵۰.

۴. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲)؛ «سزاوار نیست که همه مؤمنان [به جهاد] رهسپار شوند، پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش باز گشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند». (توبه/۱۲۲)

و ترغیب می‌کنند.

۲۹. سنجش مقدار تأثیر آموزش‌ها (خودآزمایی)

یکی از کارهای لازم، سنجش و خودآزمایی در خصوص مقدار تأثیر علم و خروجی درس‌هاست. چه خوب است که معلم، هر از چند گاهی، هم خود را با معیارهای قرآنی و روایی بسنجد و هم دانش‌پژوهان خود را در ترازوی سنجش معارف الهی قرار بدهد.

قرآن کریم، نهج البلاغه و روایات بهترین معیار سنجش ما هستند تا بدانیم که نتیجه درس خواندن‌ها و درس دادن‌هایمان چیست؟ آیا ثمره علم ما بندگی خدای تعالی، استقامت، رشد روحی، خدمت به مردم و جامعه، حق‌گرایی و وظیفه‌محوری، عدالت‌خواهی، غیرت دینی، ظالم‌ستیزی و حمایت از مظلوم است؟ در یک کلام، آیا نتیجه تعلیم و تعلم «تربیت دینی» است یا یک‌سری محفوظات و مدارک؟

معلم موفق، هم خود را در ترازوی سنجش و نقد قرار می‌دهد و هم معیارها را به دانش‌پژوهان خود می‌آموزد. ما باید همان‌گونه که روزانه، هفتگی، ماهانه و فصلی، رشد تحصیلی خود را محاسبه می‌کنیم، رشد معنوی و اخلاقی خویش را بسنجیم و ببینیم که کارنامه آخر سال معنوی ما چگونه است:

دینی: نماز، روزه و باقی اعمالمان چگونه بوده است؟

زبان: چه گفتیم؟ چرا نگفتیم؟ چگونه گفتیم؟

جغرافیا: کجا رفته‌ایم؟ مدرسه فرزندانمان؟ منزل بستگانمان؟ یتیمان و ...؟

حساب: کم‌کاری، خمس، زکات، صدقات و داشته‌ایم یا خیر؟

هنر: چه هنری در جذب و رشد نسل جوان داشته‌ایم؟

اخلاق: با خانواده، همکار، همسایه، مردم، اقلیت‌های مذهبی و ... چگونه رفتار کرده‌ایم؟

نقاشی: در زندگی چه نقشی داشتیم؟ اگر نقشه حرکات ما را نشان دهند، چه تصویری خواهد

داشت؟

تاریخ: در چه تاریخی چه کردیم؟ در زمان‌های باارزش چه کردیم؟

اجتماعی و سیاسی: طرفدار چه کسی بودیم؟ به چه دلیل؟ وعده‌ها، شعارها، مقام و مدال‌ها؟

اقتصاد: کم‌فروشی، گران‌فروشی، از دست دادن سرمایه عمر و... داشته‌ایم یا خیر؟

و...

آری! استاد و معلم، هم خود را در ترازوی نقد و سنجش قرار می‌دهد و هم این کار را به مخاطبان خود می‌آموزد. ما همه در زندگی خود نیازمند چک‌لیستی معنوی هستیم تا رشد خود را پیوسته بسنجیم.

۳۰. استفاده از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها

همان گونه که عبادت، منحصر به مکان و زمان خاصی نیست (اگرچه در مکان‌های مقدس و زمان‌های خاص افضل است) علم‌آموزی و تدریس و تبلیغ نیز نباید منحصر به محیط‌های علمی و آموزشی یا فقط در زمان حضور در مدرسه و دانشگاه باشد؛ چرا که تعلیم و تربیت، هیچ‌گاه تعطیل‌بردار نیست.

از کارهای شایسته‌ای که اساتید و معلمان محترم می‌توانند انجام دهند، توسعه ظرفیت‌های آموزشی و بهره‌گیری از همه ظرفیت‌هاست تا با توجه به برخی از تعطیلی‌ها بتوانند در هر زمان و مکانی که امکان مباحثه مسائل علمی و دینی باشد، از آن بهره ببرند و هر چه می‌توانند مانع‌شکنی کنند و به پیشرفت و رشد بیندیشند.

در زمان طاغوت از برگزاری کلاس‌های مذهبی جلوگیری می‌شد. دکتر بهشتی رحمته‌الله‌علیه افرادی را گزینش کرد و در اختیار من گذاشت تا یک‌دوره کلاس‌داری برای آنها بگذارم. آنها مأمور بودند تا در روزهای جمعه، در قالب دید و بازدید فامیلی و بعد از پذیرایی مختصر، کلاسی را که از من دیده‌اند، برای بستگان نقل کنند. بدین وسیله کلاس‌های متعددی ایجاد شد؛ بدون آنکه دولت طاغوت مطلع شود.

زندگی بزرگان مؤید این حقیقت است که آموزش و تحصیل در هر زمان و مکانی که کم‌ترین ظرفیتی وجود داشته باشد، لازم است؛ از باب نمونه، به این دو مطلب خواندنی توجه فرمایید:

(الف) مؤسس حوزه علمیه قم، آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله‌علیه، در روزی که برف بسیار سنگینی آمده بود، برای تدریس حاضر شد. شاگردان تعجب کردند که استاد سالمند چگونه در این برف سنگین به درس آمده است. از او پرسیدند، فرمودند: «آیا بازار به خاطر برف تعطیل

است؟ آیا تحصیل ما به اندازه کسب و کار بازار ارزش ندارد؟!».

ب) آیت الله اعتمادی رحمته الله علیه که از استادان درجه یک حوزه علمیه قم بود، روزی در پایان درس به شاگردانش گفت: «مادرم از دنیا رفته است، ولی من درس شما را تعطیل نکردم تا بعد از درس برای تشییع جنازه به منزل بروم».

۳۱. رعایت استاندارد و تعلیم منطقی

باید آنگونه کلاسداری کنیم و مطالب را انتقال دهیم که دیگر معلمان بتوانند آن را تکمیل کنند؛ نه آنکه کلاسداری ما آنقدر ساده و سطحی و بدون عمق و استدلال و منطق باشد که استاد دیگر مجبور شود آن را تخریب کند و دوباره بسازد.

اگر حرف، منطقی باشد، نه گوینده پشیمان می شود، نه شنونده و نه استادان بعد؛ همان گونه که اگر ساختمان روی نقشه مهندسی و استاندارد ساخته شده باشد، مهندسین بعدی طبقات فوق آن را می سازند. اگر تعلیم و تربیت استاندارد و منطقی نباشد، استادان بعد باید آن اطلاعات را تخریب و فعالیت خود را از نو شروع کنند.

از چیزهایی که آموزش را مطمئن و هدفمند می کند، استفاده از متون آموزشی مطمئن است که توسط مراکز معتبر و بر اساس نظام آموزشی تهیه شده باشند. در این خصوص متولیان آموزش و مدیران متون آموزشی نقش برجسته ای دارند. آنها می توانند دوران آموزشی چند ساله را به صورت منظم و منسجم طراحی کنند و با آموزش پلکانی، دانش پژوهان را در سطح لازم آموزش و آگاهی قرار دهند. مسئولیت معلمان در کلاس های خصوصی معارف دینی دو چندان است؛ چون حتماً باید از متون محکم و قوی و از نویسندگان معتبر بهره ببرند تا استادان بعدی بتوانند آن آموزش ها را تکمیل کنند.

۳۲. قالب سازی، نه قالب پذیر

اگرچه نظرخواهی و مشورت، امر پسندیده ای است، اما هر نظر و مشورتی مورد پذیرش نیست. گاهی بنا به دلائلی نمی توان از جمع و محیط تبعیت کرد، بلکه لازم است با شهامت قدم برداشت و اقدامی نمود؛ لذا معلم با تجربه کسی است که قالب ساز باشد؛ نه قالب پذیر.

بسیارند کسانی که با شعار «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو»، در طول عمرشان

قدمی یا کلامی خلاف مسیر عموم بر نمی‌دارند و در هیچ موردی خطاشکن و قالب‌ساز نیستند؛ بلکه همیشه قالب‌پذیرند و به اصطلاح، نان را به نرخ روز می‌خورند و به هر سمت و سویی که باد می‌آید، متمایل می‌شوند.

در مقابل این افراد، افرادی هستند قالب‌ساز و خطاشکن که هیچ نظام اقتضای، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، مانع تصمیم بر حق آنان نمی‌شود و به قول قرآن: ﴿لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّانَم﴾^۱ انبیا و اولیای الهی از این گروه بودند؛ در مرکز بت‌پرستی، علیه بت قیام کردند، در برابر فرعون، می‌ایستادند و فضا و قالب حاکم بر جامعه را شکستند، در برابر رژیم بنی‌امیه تسلیم نمی‌شدند، نزد هرکس سر خم نمی‌کردند و زیر سم اسب می‌رفتند، ولی تن به ذلت نمی‌دادند. معلم باید در انتخاب موضوع و مخاطب قالب‌ساز باشد، نه قالب‌پذیر. در این خصوص به این خاطره توجه نمایید:

جمعی از سالمندان بازار از استادی خواستند که در جشنی به مناسبت تولد حضرت زهرا (ع) سخنرانی کند. استاد به آنان گفت: «به جای اینکه من برای پیرمردهای بازار راجع به حضرت زهرا (ع) صحبت کنم، شما بازاریان یک کتاب کوچک درباره زندگی آن حضرت تهیه و میان دختران پخش کنید و بر اساس آن، یک مسابقه کتابخوانی تشکیل دهید و جوایز آن را بپردازید که با این کار، دختران با زندگی حضرت زهرا (ع) آشنا می‌شوند و این کتاب در خانه آنان می‌ماند و شما هم با پرداخت هزینه خرید کتاب و جایزه، به پاداش نیکو می‌رسید. کوتاه سخن آنکه بازاریان خواستند او را در قالبی ببرند؛ ولی استاد با لطف خداوند قالب جدیدی ارائه داد.

۳۳. آشنایی با مشکلات دیگران

اگر انسان فقط به مشکلات خود توجه کند، ناراحت و گلایه‌مند و بی‌نشاط می‌شود؛ اما اگر نیم‌نگاهی به مشکلات دیگران داشته باشد، ظرفیت او بالا، روح او بزرگ و در برابر مشکلات مقاوم‌تر می‌شود.

قرآن به پیامبرش می‌گوید: مقاومت و صبر داشته باش، کما اینکه پیامبران اولوالعزم دیگر

صبر کردند:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف/۳۵)

همچنین در این کتاب الهی می‌خوانیم که تمام انبیاء ﷺ از سوی برخی مردم تکذیب شدند: ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾^۱ و همه آنها مورد استهزاء قرار گرفتند: ﴿إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲.

آشنایی با مقاومت و صبر دیگران، برای انسان مایه تسلی و دلداری است، به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت؛ چراکه علما و دانشمندان ما هم در تعلیم و تدریس و هم در پژوهش و تحقیق تلاش‌های کمر شکنی کرده‌اند و در زندگینامه و خاطرات آنان، بخش‌هایی از این تلاش‌ها و صبرها آمده است. برای همه معلمان محترم آشنایی با این اسوه‌های تعلیم و تربیت امری ضروری است.

۳۴. آشنایی با فرهنگ و گویش مخاطبان

آشنایی با فرهنگ و ادبیات و ضرب‌المثل‌های مخاطبان، یکی از کارهای شایسته برای برقراری ارتباط بهتر و انتقال آسان‌تر مفاهیم است. مثلاً قرآن کریم «زقوم» را پذیرایی و خوراک گناهکاران در جهنم معرفی کرده است.^۳ «زقوم» گیاه زهرداری است که در بادیه‌ها می‌روید و اگر برگش کنده شود از جای آن شیرهای بیرون می‌آید که به هر جای بدن برسد ورم می‌کند. قرآن در توصیف این درخت می‌فرماید: ﴿طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ؛ خوشه‌ها و شکوفه‌ی آن مانند سرهای شیاطین است﴾^۴ از آنجا که «شیطان» در فرهنگ مسلمانان به موجودی زشت و بدذات و خبیث گفته می‌شود، در این آیه می‌فرماید: شکوفه‌های درخت زقوم به جای آنکه زیبا و دلربا باشد، گویا سرهای شیطان است. همچنین در فرهنگ مردم «فرشته» مظهر خوبی و کرامت

۱. أنعام: ۳۴.

۲. یس: ۳۰.

۳. احقاف: ۳۵. ﴿أَذْلِكَ خَيْرٌ نَزَلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾؛ آیا آن [نعمت‌های بهشتی] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟ (صافات: ۶۲). در سوره دخان، آیه ۴۳ نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأُنِیمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴾؛ «همانا درخت زقوم، غذای گناهکاران است. همچون مس آب کرده در شکم آنها می‌جوشد، همچون جوشش آب داغ».

۴. صافات: ۶۵.

است؛ تا آن جا که زنان مصر در ستایش یوسف گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۱
 قرآن کریم در جایی دیگر برای توصیف صحنه قیامت می فرماید: ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾؛ و
 آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند^۲. «عشار» جمع «عشراء» به معنای شتر حامله ده
 ماهه است که نزد عرب، با ارزش ترین اموال محسوب می شده است. همین شیء بالارزش، هنگام
 بروز علائم قیامت، بی صاحب می ماند و کسی به فکر آن نیست.

۱. یوسف: ۳۱.

۲. تکویر: ۴.